

۸۷۸

« چریکه‌ی »

مِم و زِین

MEM U ZIN

کوردی : فارسی

تألیف

عبدالله ایوبیان

چاپخانه «شفق» تبریز



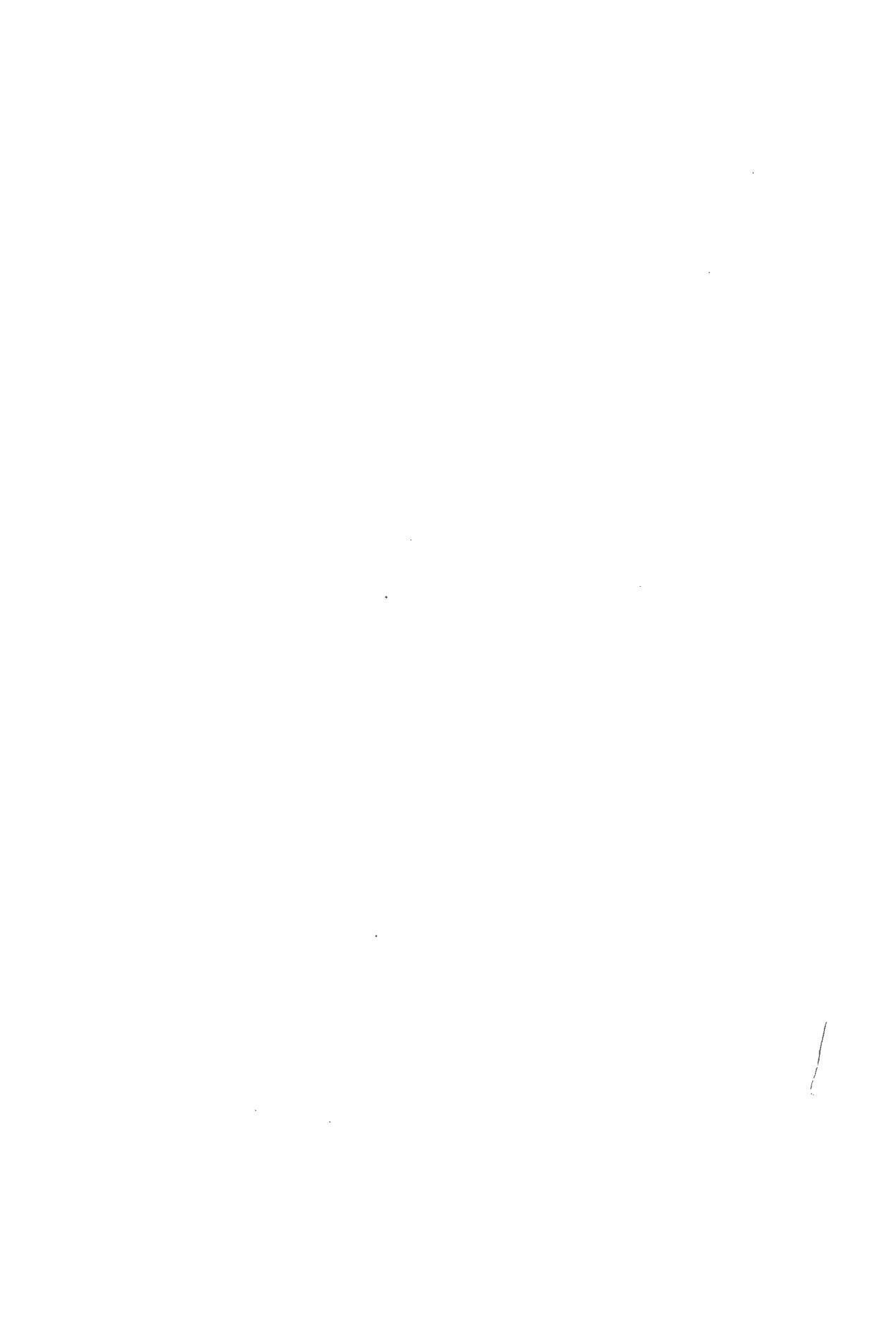
۵۱۰۵۱۲

توفيق تهيه اين تيراز در پانصد جلد بهمت ويارى جناب آقاى ميرزا خليل موافق مدیر چاپخانه
وكتابفروشى موافق مهاباد حاصل شده است

از نشریه دانشکده ادبیات تبریز: سال سیزدهم ۱۳۴۰ شماره های ۲ و ۳ و ۴
سال چهاردهم ۱۳۴۱ شماره های ۲ و ۳ و ۴

لک پیشگاه :

استاد گرانمایه و ارجمند حناب آقای دکتر منوچهر مرتضوی
تقدیم میکنم



«چریکه‌ی کردی»

«چریکه» یعنی چه؟

مشهورترین «چریکه»‌های کردی

چرگرهای کرد

بررسی تحقیقی «چریکه مه وزین» و شاهکار احمدخانی

تألیف

عبدالله آیو بیان

-
- ۱- این کتاب تفصیل و تکمیل یک مبحث از « دائرة المعارف کوردی » پایان نامه تحصیلی اینجانب است که با راهنمایی استادان دانشمند و گرانمایه ام :
 - ۱- جناب آقای دکتر یحیی ماهیار نوابی استاد و رئیس دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی تبریز .
 - ۲- جناب آقای دکتر عباس فاروقی استاد و رئیس کتابخانه دانشسرای عالی تهران و رئیس دانشکده ادبیات اصفهان .
- در سال تحصیلی ۱۳۳۴/۵ در دانشکده ادبیات تبریز با درجه ممتاز بتصریف رسیده است .
۱. ع

پیش‌گفتار

در نشریه دانشکده ادبیات تبریز دوره هشتم شماره بهار سال ۱۳۳۵ حقیر و عده داده بود یک فرهنگ لغات کردی از برای توضیح و بهتر معنی کردن لغات و نکات دقیق و اصطلاحات خاص کردی در دنباله «چریکه» خج و سیامند منتشر کند؛ کار تکمیل و انتشار لغت‌نامه‌ای که مورد توجه است و تنظیم آن را شروع کرده‌ام^۱ محتاج وقت و فرصت زیاد است اما چون جناب آقای دکتر ماهیار نوابی استاد دانشمند و رئیس محترم دانشکده ادبیات و جناب آقای دکتر منوچهر هرتضوی استاد گرانمایه و ارجمند و رئیس اداره نشریه مخلص را تشویق و تأکید فرمودند که دنباله کار را بگیرم و در این زمینه باسعی بیشتری کار کنم با وجود گرفتاری و کسالت گرم بکار پرداختم و امید است بتدریج یادداشت‌های خود را تقدیم خوانند گان نشریه بکنم. یادداشت‌های زیر راجع به معنی و تعریف «چریکه» و مشهورترین «چریکه»‌های کردی و چرگرهای کرداست و امید است مدخل مناسب و مقدمه مفیدی برای مقالاتی که راجع به «چریکه»‌های کردی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز درج خواهد شد (از جمله «چریکه» مشهور موزین که با اجزاء هیأت محترم تحریریه نشریه از همین شماره بچاپ خواهد تبریز ۱۳۳۹

(رسید) باشد.

چریکه یعنی چه ؟

چنانکه یاد آورشیدیم^۱ «چریکه» عبارت است از یک سلسله منظومه های حمامی و یا بعبارت بهتر نوع مخصوص از داستانهای قهرمانی و شورانگیز کردی است که بصورت نظم و نثر ترکیب یافته است. مجموعه این «چریکه» ها که آثار بسیار گرانبهائی بشماره های دیگر قسمت مهم ادبیات و موسیقی کلاسیک کردی را تشکیل میدهد و اما از نظر فقه اللغة: کلمه «چریکه» از مصدر «چرین = Girin^۲» یعنی خواندن، آواز خواندن، بانگ کردن و سروden است و در لهجه های کرمانجی و گورانی و متفرعات آن «گورانی چرین» Goranî Girin و «چریکاندن» Cirikandin^۳ بمعنی آواز خواندن و نغمه سروden است

«چریکه» در لهجه کرمانجی Kirmancî (سورانی مکری) در مفهوم بانگ و فریاد و صدای باز (پرنده مشهور شکاری) و احساس تأثیر درد زخم از مصدر «چریکاندن» Cirikandin مورد استعمال دارد^۴

در مناطق مختلف کردستان کلمات : «چیروک Çirok» ، «چیرونک Çironk» ، «چیچه روک Çicerok» ، «چیچیرونک Çırçironk» ، «چرینکه Çirinke» ، «ستران Sitran» ، «راز Raz» ، «بیت Beyit» و «بندوباو bisire»

۱ - نک: نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال هشتم شماره اول بهار ۱۳۳۵ ص ۵۳

۲ - چرین = Girin: در لهجه های کرمانجی باکوری (شمالی) سرین Sirin تلفظ میشود و امر آن بسره bisire است.

۳ - فرهنگ مردوخ شیخ محمد مردوخ آیت الله کردستانی تهران ۱۳۳۴ ج ۱ ص ۵۵۸ و نک: نشریه انجمن ایرانشناسی نامه های پرنده گان در لهجه های کردی تهران ۱۳۲۶ صفحات ۱۳۶ و نک: گورانی یا ترانه های کردی دکتر مکری تهران ۱۹۵۱ س ۱۲۰ ، و نک موزین احمدخانی باهتمام گیومو کریانی هولیر (اریل) ۱۱ ص

همچنین نک: Les deux Dialectes d' Awroman et de pâwâ Age Meyer Benedictsen . Artheur Christensen Kobenhavn 1921 - p. 122 .

۴ - کوواری هلاله چاپ بو کان^۵ ۱۳۲۴ اشعار آقای عباس حقیقی سال ۱ شماره (۱) شاهه لوی نیشتمانی کوردستان ده چریکنی بوی په سه د آهه نگ

« Bend » و « بند Bend » و ... هم بجای « چریکه » رایج و در بعض موارد برخی از کلمات فوق با تغییر معنی غیر دقیقی بکار برده می شود^۱ از مصدر « چرین » کلمه « چرگدر = Girger » (چرگر) در معنی « چریکه » خوان و سرو دگوی و خنیاگر و خواننده آمده است؛ کلمه « چرگر » درست در مفهوم و شکل و معنای کردی در فارسی دری هم نفوذ کرده است چنانکه : همیشه دشمن تو سوخته تو ساخته بزم بیزم ساخته رود آخته دو صد چرگر^۲ و زیبی گوید :

بوسه و نظرت حلال باشد باری حجت دارم براين سخن زدو چرگر^۳

۱- نک: گواری گلاویز به‌گدا سالی یه که مژماره (۴) مارت ۱۹۴۰ ص ۱۵
ونک: تحفه مظفریه در زبان کردی مکری از تألیفات پروفسور اسکارمان برلین ۱۹۰۵ ص ۳۸۲ و
ونک: رابه‌ر (فرهنگ عربی بکردی) گیومو کریانی هولیر (عراق) ۱۹۵۰ ص ۱۷۸ و
ونک: فرهنگ مردوخ ج ۱ ص ۸۵۷ و نک مجله آموزش و پرورش نامه ماهانه و
رسمی وزارت فرهنگ از انتشارات اداره کل نگارش تهران آذر ۱۳۱۷ شماره (۹) ص ۵۰ و ۱۲

نک Xwendina Kurdi Dr Kamiran Ali Bedir Xan ۱۹۳۸ Sam Ruperi 70 D 18

نک Hawar kovara kurdi Sal (9) Jimar 34-15 çiriya pêsin (octobre) 1944 Rp (4)

نک Kurdische Sammlungen Erzählungen und Lieder E. Prym und Albert Socin Petersburg . 1890 46-58-35

۲- و ۳- چرگر در فارسی بروزن زرگر و در کردی با سکون (چ) و (ر) تلفظ می شود از چر+گر (پسوند اتصاف و پیشه)
نک: لغت‌فرس اسدی طوسی تألیف علی بن احمد طوسی به تصحیح عباس اقبال تهران ۱۳۱۹ صفحات ۱۶۲ و ۵۴۰

نک: برهان قاطع محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص بیرهان با هتمام دکتر معین تهران ۱۳۳۱ ج ۲ ص ۶۳۳

و اما بجای «چرگهر = *Cirger* » (چرگر) کلمات «گورانی بیش = «Lawje-bêj» و «بندبیش Goranî-bêj» «دنهنگ بیش *bêj* » «دنهنگ بیش *bêj* » «لاؤژه بیش *deng-bêj* » «قام بیش *Gam-bêj* » «چیرولک بیش *Cirok-bêj* » «رازویش *Raz-wêj* » «خویش *Xo-wêj* » «چاویش *Ga-wêj* » (چاوهش *Ga-wesh*) «رازاوان *Raz-wan* » «ستران وان *Sitran-wan* » «هلهلکه‌تی *Helketi* » «آوازخوین *AwazXôn* » و ... در لهجه‌های کردی رایج است^۱ «چریکه» با کلمات «چیروک»، «چرچیرونک»، «چیمچرولک» و «چرینکه» (داستان) «چریوه» چریو (صدای دسته جمعی پرنده‌گان) سریوه سریو (صدای ضعیف پرنده‌گان در شبانگاه) ستران، سرین (چرین)، سرود ... در زبان کردی و سروش فارسی و سراوش آوستائی که دارای مناسبات ظاهری هستند - شاید بین آنها یکنوع همبستگی ریشه‌ای و اساسی هم وجود دارد. این است آنچه حقیر فعلاً توانست درباره کلمه «چریکه» یادآوری نماید بحث و تحقیق بیشتر در این باره را با آینده و اساتید فن واگذار مینماید.

و اما نگارنده درباره «چریکه»‌های مشهور کردی بطور کلی آنچه را که از زبان «چرگهر = گورانی بیش» (چرگر)‌ها شنیده است ویا آن را در مجموعه‌های مدون محققین و مسئشور قین دیده است بقدر زیر معرفی مینماید و حقیر معتقد است که بحث و تحقیق در مورد این «چریکه»‌ها از اهم واجبات است^۲

هشته‌ی لقوین «چریکه»‌های گردی:

Cirikey Ascolhe
« Agirî

چریکه‌ی آسکوله
« آگری

۱ - نک: دائرة المعارف کوردي - واژه‌ی کرمانجی - چریکه؛ لـ نوسراوه کاني نوسه‌ري ئەو پەره نوشە يه.

نک: L'Ame des Kurdes à la lumière de la leur Folklore . par Thomas - Bois O. P. Beyrouth 1946 - P. 7 P. 14

نک: Textes kurdes 2ème partie Memî Alan par Roger Lescot . Beyrouth 1942 P. I - V (12)

۲ - در آینده «چریکه»‌های که متن مدون از آن دردست است معرفی می‌شود

Çirikey Axay be Mêzeryan	چریکه‌ی آغای بهمیز هربیان
« Ayiše Gul	آیشه‌گول
« Ehmed Şeng	ئەحمد شەنگ
« Ewdal Omer	ئەودال اومنر
« Ewsane	ئەوسانه
« Eli Herxrê	عەلی هەریرى
« Ewdalî	عەودالى
« Ezîz Dasinî	عەزیز داسنی
« Babiko	بابکو
« Bapîre	باپیره
« Bajarı	بازارى
« Bawanim	باوانم
« Baram u Gulindam	بارام و گولندام
« Başuy Zožanan	باشۇي زۇزانان
« Behare	بەھارە
« Beyita Bulbul	بەيتا بولبول
« Beyti Eli Berde şanî	بەيتى عەلی بەردەشانى
« Beyti Salhi qaweçî	بەيتى سالھى قاوەچى
« Bile	بلە
« Biraymok	برايموك
« Bori-Mir Sêvedini	بورى مىرسىيودەينى
« Birayimi Mela Zêndinan	برايمى مەلازىندىنان
« Buhari Kurdi	بوهارى كوردى
« Boz Beg	بوز بەگ
« Bêlhindane	بېلەندانه
« Bêmeale	بېمالە
« Bedir Xan paşa	بەدرخان پاشا
« Cano	جانو

Çirikey Ceifer-Axa	چریکه‌ی چه عقه‌ر آغا
« Cimbali	جمبالي
« Cimecime Sulhtan	جمجمه سولتان
« Cuwanmèr u Dayiki	جوانمیر و دایکى
« Culindi	جولندى
« Ç Ebdurehman Paš aý Baban	چ عه بدوره حمان پاشای بابان
« Ç usman pašay Bebe	چ عوسمان پاشای به به
« Ç şérko	چ شير كو
« Ç Xec u Syamend	چ خهچ و سیامه ند
« Ç (Çiroka) - malhe Fars-Axa	چ چیروکا ماله فارس آغا
« Dadwere	دادوهره
« Delaylo	دهلايلو
« Dimdim	دم دم
« Dwazde Swarey Meriwan	دوازده سواره‌ی مریوان
« Dono Maimo	دونومايمو
« Ferhad u şirin	فهرهاد و شيرين
« Ferhet Axa	فهرههت آغا
« Firişte	فرشته
« Goran	گوران
« Gasmo	گاسمو
« Gelhbaxî	گه لباغى
« Genco	گه نجو
« Genc-Xelil paşa	گه نيجه ليل پاشا
« Gelo	گه لو
« Gulhan_Gulhan	گولان گولان
« Gorani	گورانى
« Goranša	گورانشا
« Gulhnaz u kelaş	گولنازو كلاش

Çirikey Gulhezard	چربکدی گوله زه رد
< Gulhé u kabengeru	گولی و کابه نگه رو
< Gulhè Gulhè	گولای گولی
< Hawine	هاوینه
< Helhperinewey Kurmancetè	هله پرینه وهی کورمانجه تی
< Helhoy Kurdewari	هله بوی کورده واری
< Hespê Reş	هه سپی ره ش
< Hewramani	ههورامانی
< Heme teyar	حهمه تهیار
< Henife	حنه نفیه
< Hewit Derwêş	حه وت ده درویش
< Hetem	حه ته م
< Hewset	حه وسیت
< Îzsedin şér	عیز هدین شیر
< Îmami Hemze	ایمامی حمیزه
< Kako	کاکو
< Kake-siwar	کاکه سوار
< Kak Hemze	کاک همه مزه
< Kake mir u Kak Bapir	کاکه میر و کاک با پیر
< Kak selimi Azad Xani	کاک سه لیمی آزاد خانی
< Kak Bapiri Mengur	کاک با پیری منگور
< Kak Hemzey Mengur	کاک همه مزه مه نگور
< Kak Birayim deştî	کاک بیر ایده شتی
< Kak Seiid Kurhi goç-	کاک سه عید کوری قوچ
usman begi bebe	عوسمن به گی به به
< Kanebi	کانه بی
< Kanebi u Xiwazê	کانه بی و خوازی
< Kanebi u neiman	کانه بی و نه عمان
< Kurmanci	کورمانچی

Cirikey Kelh u sér

◀	Kelh Esp .	چریکه‌ی کله و شیر
◀	Kewyar	کله و سب .
◀	Kostani	کوهیار
◀	Kurdistan	کویستانی
◀	Kurd u Goran	کورد و گوران
◀	Kurkemalhi (Bextyari)	کورکمه‌الی (بهختیاری)
◀	Kurekeçelhe	کوره کچله
◀	Kulingo	کولینگو
◀	Las u Kejahl	لاس و کهزال
◀	Laylay	لایلای
◀	Leškiri	لهشکری
◀	Leyli u Mecnun	لهیلی و مجنون
◀	Lawi Surbeş	لاوی سوربهش
◀	Lurh u Soran	لور و سوران
◀	Mayini še	ماینی شی
◀	Melay Goremerê	ملای گوره‌مری (ملاخه لیل)
◀	Mem u Zin	مم و زین
◀	Memi Alan	ممی آلان
◀	Mihemed Xan	محمدی دخان
◀	Mérame	میرامه
◀	Mihr u Wefa	میهر و وفا
◀	Miri Rewendi	میری رهوه‌ندی
◀	Miri Mukiryan	میری موکریان
◀	Nadirša	نادرشا
◀	Nasir u Malhmalh	ناصر و مال‌مال
◀	Niwe ſewe	نیوه‌شهو .
◀	Payize	پاییزه
◀	Perezi Pêmerdan	په‌ریزی پیمه‌ردان

Çirikey Piyadey	Kélhhur	چریکه‌ی پیاده‌ی کلهور
«	PirBudax (Budaxsultan)	پیر بوداغ
«	Pir Ferx u yay Esti	پیر فرخ و یایه ستی
«	Piroze	پیروزه
«	Piri jir	پیری ژیر
«	Pirêjin'ussey Bor	پیریژن و سهی بور
«	Pir u Bayiz	پیر و بایز
«	Qebri	قه بربی
«	Qoçi Wetmani	قوچی و هتمانی
«	Qir u Gulhe zerd	قر و گوله زرد
«	Rawé Pilhing	راوه پلینگ
«	Reše Raw	رفشه راو
«	Roroy yay Gulê-	روروی یای گولی-
	Bo Hozi Brindari	بوهوزی برینداری
«	Rostem	روستم
«	Rostem Beg	روستم به گ
«	Rostem u Zoraw	روستم وزوراو
«	Rolhey Dayikê	روله‌ی دایکی
«	Rolhey Rhewadi	روله ره‌وادی
«	Rolhey Nebez	روله‌ی نه‌بهز
«	Riwêlh (Kirmanc)	رویل (کرمانچ)
«	Sayil	سایل
«	Sitrâna Casmo	سترانا جاسمو
«	Sitrana Ferxo	سترانا فرخو
«	Selahedin	سلاحه‌دین
«	Segi Kurmamacetê	سه‌گی کورماقچه‌تی
«	Seydewan	سیده‌وان
«	Simkoy Mezin	سمکوی مهزن

Çirikey Sinur	چریکه‌ی سنور
◀ Siwaro	سوارو ▵
◀ Siware	سواره ▵
◀ Siwari Ciwanrho	سواری جوانرو ▵
◀ Sure_gulh	سوره گول ▵
◀ Siya poš	سیاپوش ▵
◀ Siya Çemane	سیاچه‌مانه ▵
◀ šaryar	شاریار ▵
◀ šabazî Mukrî	شابازی مو کری ▵
◀ šake u Mesur	شاکه و مه‌سور ▵
◀ šarbajêri	شاربازیری ▵
◀ šazadey šadi	شازاده‌ی شادی ▵
◀ ša helhoy Rewendî	شاھلوي رهوندی ▵
◀ ša meymun	شاھمیمون ▵
◀ šerhe-tolhe	شهره توله ▵
◀ šerhe hay šerhe	شهره‌های شهره ▵
◀ šerhî iusezarê	شهری ئوسه‌زاری ▵
◀ šerife (Ç. š.)	شهریفه (چریکه‌ی شهریفه) ▵
◀ šenge	شنهنگه ▵
◀ šem u šemzîn	شهم و شهمزین ▵
◀ šemè	شهمی ▵
◀ šew u Niwešew	شه و نیوه‌شهو ▵
◀ šorhe law	شوره‌لاؤ ▵
◀ šêt u jîr	شیت و ژیر ▵
◀ šinî Ciwanmîrê	شینی جوانمیری ▵
◀ šero (seyid tehay šemzinan)	شیرو (س.ت) ▵
◀ šêr u šepalh	شیر و شهپال ▵
◀ šêri nebez	شیری نه بهز ▵
◀ šêx ubeydilai xazî	شیخ عوبه‌یدیلای غازی ▵
◀ (šemzinan)	(شهمزینان) ▵

«	şêx Ebdulqadir	شیخ عه بدو لقادر	»
«	Şérko	شیر کو	»
«	Şay Zend	شای زه ند	»
«	Şorhe lawî Zend	شوره لاوی زه ند	»
«	Şiwane	شوانه	»
«	Taqe Siware	تاقه سواره	»
«	Tirkane	ترکانه	»
«	Tirî Gerumari	تیری گه روماری	»
«	Xan be Qeyxan	خانی به قه یغان	»
«	Xalid Axa	خالید آغا	»
«	Xezalh	خه زال	»
«	Xezêm	خه ذیم	»
«	Xéyalh	خه بیال	»
«	Xwazê	خوازی	»
«	Xurşid u Xawer	خورشید و خاوه‌ر	»
«	Yarê	یاری	»
«	Yay Estî	یای ئەستى	»
«	Yay Gulh	یای گول	»
«	Yosif Bazari	یوسف بازاری	»
«	Yosif u selim	یوسف و سه لیم	»
«	Yosif u Zuleyxa	یوسف و زوله بخا	»
«	Zazayî	زادایی	»
«	Zâlim	زالم	»
«	Zerde Heng	زه دده هه نگ	»
«	Zerdûsti	زه ردوشتی	»
«	Zembil Firoš	زمبیل فروش	»
«	Zeynelh	زهینه ل	»
«	Zistane	زستانه	»
«	Zozana Kurmanji	زو زانا کورمانچی	»

چو گران گرد :

محقق اروپائی پل آبه بیدار Paul Abbé Beidar مؤلف گرامر کردی بزبان فرانسه میگوید :

زبان کردی اساساً یک زبان شاعرانه است و کردها بطور کلی شاعر (وحسas) هستند ... تمام کردها چرگر زاییده شده‌اند و آواز میخوانند بشعر و موسیقی و رقص علاقه مفرطی دارند. کردها چرگرها را دوست دارند و احترام می‌گذارند این است که در کردستان چرگر خواننده زیاد است ولی بر اثر نفوذ مظاهر تمدن غربی (!?) واژدیاد رادیو، تلویزیون و فرنستینده‌ها از یک جهت و از طرف دیگر عدم توجه و تشویق، «چریکه» سرائی و هنر چرگرها، تحت الشعاع واقع شده رونق سابق را ازدست داده و رفته رفته ضعیف می‌شود و رو بزوال میرود چرگرانی که آنها را دیده‌ام ویا با آثار ایشان آشنائی دارم و آنها را که اشخاص با اطلاع و علاقمند^۱ به من شناسانده‌اند معرفی مینمایم. امیدوارم که چرگران عزیز ما بیش از پیش مورد حمایت و احترام و تشویق واقع شوند.

قبل‌اچرگرهایی که برای ابد نام بلند از خود بیادگار گذاشته و بر حمایت ایزدی پیوسته‌اند معرفی، سپس چرگرهای معاصر را نام خواهم برد.

مرحوم Berde Sani (علی برده‌شانی) شاعر دربار سلسله بابان

Birayime Goc (ابراهیم‌خان ارجمندی) «

(عبدالله درویشی) اهل مهاباد از چرگران مرحوم سردار Derwesh «

۱ - چندنفر چرگر پیری که در حال حیات هستند، بزرگترین گنجینه ادبیات عامیانه کردی در دل پاک آنهاست؟ ازوظاییف وزارت فرهنگ و مؤسسات علمی است که از این اشخاص نادر حمایت و از وجودشان استفاده نکنند.

۲ - از جمله دوست‌عزیزم آقای اسماعیل قتوحی که مرا با چندنفر چرگر آشنا کرده است.

مرحوم Feqèy teyran (فقیه تیران) چرگر فاضل و از علماء عصر خود بوده است نام او در کتب تاریخ ثبت است

Gencalhi (عبدالله رشی گنجالی) مهابادی «

Hlhketi (هلکتی) اهل دهکده (لیج) شهر ویران بوده «

Hémze-Beg (حمزه بگ) بگزاد بوده و گویا چرگر مخصوص شادروان فیض الله بگ بوده است «

Helhwa (احمد حلوا) «چریکه کهل و شیر» منسوب باوست . «

Herirè (علی حریری) از شاعرا و فضلاع عصر خود بوده است . «

Melay Cizirè (ملای جزیر) چرگر فاضل و عالم کامل شرح حال او در تاریخ ادبیات کردی آمده است «

Rawkewan (رأوهوان) شوالیهای بود که در اطراف مهاباد - نقده اشنو زندگی میکرد . «

Réhman_bekir (رهمان به کر) کرمانیج - دیبکری که غالب «چریکه های کردی را او به پر و فسور اسکارمان دیکته کرده بود . «

Rostem (کالکروستهم) اهل مهاباد بود و بیشتر در اطراف زندگی میکرد . «

Seyid (سید عبدولای بورهانی) با وجود اینکه بیسواد بود بانواع شعر کردی مسلط بود شعر میسرود و بآواز میخواند . «

Xirnalh (خرنال) اهل دهکده لج شهر ویران مهاباد بود . «

چرگر آن معاصر:

خانم Perizad (پور پدریزاد لهشکری) بگزاده پیر نایینا در شهر مهاباد

خانم Kaban (یای کابان - دای کابان) گورک مهاباد^۱

« Naz (یای ناز) منگور مهاباد

« Zilhexa (پور زله‌خا = زلیخا) منگور چاوش تشییع جنازه مقیم شهر مهاباد.

« Zilhexa Estî (زله‌خائه ستی) زن صوفی حسن ساکن قلغه تپه.

آقای Elha (کاک ئەلا - کویخائەلا) منگور اهل گاکش زاد گاھ ناسرومال مال Giller (گللیر - عەلی) مقیم سهستان و مران منگور

Gulhawî (برايمى بايز گولاوي) منگور مقیم مهاباد.

« Hebas (کاک ههباس خرهی مهربو کران) مقیم کامم منگور^۲

۱ - میان بعض ایلات کرد چرگران زن (که چاوشان مخصوص تشییع جنازه هم هستند) در تشییع جنازه تا گورستان همراه مردم میروند و با آهنگهای مخصوص عزا از شجاعت و جوانمردی و شرافت و اخلاق و کارهای بزرگ و نیک مرده یاد میکنند - غالباً مرگ نابهنه‌گام و غیرعادی یا کسان، شأن نزول یک «چریکه» بوده است.

۲ - نگارنده بعنوان قدردانی و احترام کاک عباس مهربو کران (Merbokran) را که یکی از زبردست ترین چرگرهای معاصر ویک هنرمند بتمام معنی بزرگ و برجسته کردستان مکری است معرفی مینماید:

کاک عباس (ههباس) : پسر کاک خضر از ایل «باب‌ره‌سوان» از خانواده «مهربو کران» در محل شهر ویران از مضافات شهر مهاباد متولد شده و فعلاً مقیم دهکده «کامم» منگور است با وجود اینکه هشتاد سال از عمرش میگذرد این مرد زنده‌دل بانشاط و شادمانی مشغول فلاح است و غالباً موقع کار «چریکه»‌ها و ترانه‌های عاشقانه کردی را با شوق و ذوق زمزمه میکند.

کاک ههباس چرگر شیرین سخن کرد، شاعر، خوش آواز و آهنگساز خوبی است. فلکلر کردستان (مکریان) را اعم از «چریکه»‌ها آوازهای گوناگون ضرب المثل‌ها لغزاً حکایات شیرین، نکات ظریف و تاریخ محل را که سینه به سینه وزبان بزبان نقل شده بسینه صاف و ذهن و حافظه فوق العاده‌اش سپرده است.

بدون شک کاک ههباس یک قسمت بزرگ از فرهنگ و هنر این صفحات را در وجود خود خلاصه و متبادر کرده است

در جواب سوالاتی که ازو کردم میگفت: قربان باندازه‌ای «چریکه» میدانم که اگر^۳

آقای Kôxa Salhh (کویخا صالح) اهل دهکده بیژوی هر کز آلان سردشت.

میرزا Qasim (میرزا قاسم قازی) ساکن بادام همنمند فاضل و

خوش آوازی است^۱

Mišo (میشو) چر گر که لسکو موقاف (مم آلان) اورا معروفی کرده است

Sebri (سبری) چر گری که لسکو اورا معروفی کرده است

Sure (سوره - محبه‌مدی آمانی) ساکن قزلجه

Zalhe (زاله) مقیم دهکده گرده قیمت^۲

مم وزین: یکی از منظومه‌های دلپذیر، حماسی و بسیار معروف کردی است،

با کمال تأسف یاد آور می‌شود: با وجود اینکه «چر یکه» مم وزین با کثر زبانه‌ای زنده از جمله

آلمانی، فرانسه، روسی، عربی، ارمنی، ترکی وغیره... ترجمه، تحقیق و معرفی شده

✿ بخواهی آنها را بنویسی تا دم مر گ آنها را باز گویم تمام نخواهد شد؛ کتابی که من در سینه دارم بزرگتر از دیوان پیر و شاهنامه است.

آرزویم این است که به یگانه فرزندم (کانه بی) یا یکی از بچه «کرمانچ»‌ها را پروردش کنم و این «چر یکه»‌ها را باو یاد بدهم. در آخر صحبت‌ها یش گفت: تعجب می‌کنم، تا حال از شهر نشینان کسی را ندیده‌ام با این عشق و علاقه بس راغ این آهنگها و ناله‌های کوهستانیها بیاید. می‌گویند فرنگیها هم به «چر یکه»‌ها و آوازه‌های ما خیلی ارزش قائلند بهر حال ما کرمانچ‌ها دلمان باینها خوش است. کاک هباس مردی بسیار دوست‌داشتنی نمونه یک کرمانچ اصیل است. گاهگاهی که بخدمت کاک هباس میرسم، خود را در محض ریک استاد عالی‌قدّر می‌بینم و حقیقت استفاده می‌کنم.

بعقیده حقیر چون امثال کاک هباس همندان نادری هستند و بعد از مر گ آنان کسی جای خالی آنها را پر نخواهد کرد - تا زنده‌اند باید مورد قدردانی، احترام و تشویق باشند و از چشمۀ فیاض معلومات بی نظیر آنان برای جمع و تدوین فرهنگ و ادبیات عامیانه ایران استفاده شود

۱- نک: تحقیق دراز ازان ترانه‌های کردی (رساله) نگارش آقای قادر فتاحی قاضی

تبریز ۱۳۳۷ ص ۴

۲- در آینده درباره چر گرهای معاصر بطور تفصیل بحث خواهم کرد.

بزدگترین چرگ کردستان مکری



کاک هه باشی وله روی گوان

نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره تابستان ۱۳۴۰

است، معهدا در عالم فرهنگ و ادبیات فارسی، هنوز این منظومه مشهور شناخته نشده است بعضی از محققین^۱ ضمن بحث در اطراف زبان و ادبیات کردی در مطبوعات فارسی اشاره‌ای به «چریکه» مم وزین کرده‌اند و بس!

این خلاصه بزرگ در فرهنگ و ادبیات فارسی حقیر را برای رفع این نقیصه برآنگیخت و چون قلمرو کار بسیار وسیع است و شاید بحث و تحقیق ما در چندین شماره نشریه ادامه‌یابد، لذا نگارنده با مشورت اساتید فن و صاحب نظر آن تصمیم گرفت: که قبل از ترتیب بنگارش متون^۲ مان، خانی ولسکو و ترجمه فارسی آن پرداخته سپس در صورت مساعدت عمر و توفیق متون تازه‌ای را که خود تهیه دیده است با یک بررسی تحقیقی کلیه متون قدیم و جدید، تقدیم خوانندگان نشریه بکنند.

آرزوی نگارنده این است که نشر «چریکه» مم وزین مفید واقع شود و این کار که هدفی جزء معرفی گوشه از آثار گرانبهای فرهنگ و ادبیات عامیانه ایران ندارد در پیشگاه علم و ادب مقبول افتاد و اگر لغزشی رفته باشد با ارسال متون و منابع و تذکرات لازم نگارنده را راهنمائی و مورد تشویق قرار دهند.

۱- محقق جیمز اگرس (نک: نامه کوهستان چاپ تهران ۱۳۲۴ شماره‌های ۴۷ و ۴۸ صفحات ۷ و ۸) و دکتر پرویز نائل خانلری (نک: مجله سخن چاپ تهران ۱۳۲۴ دوره دوم شماره نهم ص ۶۶۲) و سید محمدعلی جمالزاده (نک: مجله یغما تهران ۱۳۳۵ سال نهم شماره نهم صفحات ۴۱۱ و ۴۱۲).

۲- متون مان ولسکو با ترانسکریپسیون لاتن (البته متفاوت) و متون خانی باشیوه مخاس (شبیه فارسی) نوشته شده بود ولی نگارنده آنها را بخط معمولی کردی برگردانده است.

بِرْهَنِي ْخَشْيَهِي « چَرِيكَه » مِمْ وَزِين

و

شاعر کار احمد خانی

مِمْ وَزِين^۱

« چَرِيكَه » باستانی و شورانگیز « مِمْ وَزِين » یکی از مشهورترین منظومه‌های ادبیات عامیانه کردی است بقول رژه لسکو^۲ این اثر شایان توجه برای کردان ارزش یک حماسه ملی را دارد - در اکثر نقاط کردستان کسی را نمیتوان یافت که نتواند خوب یا بد حداقل چند بیت از آن را بخواند ؛ قلمرو نفوذ و شهرت « چَرِيكَه » مِمْ وَزِين از قله‌های آرارات گرفته تا کرانه‌های دریاچه ارومیه و از دامنه‌های شرقی کوه‌های مکری و زاگرس بپائین تاغربیترین مناطق کردنشین آسیای صغیر را دربردارد مضافاً باین که گسترش آن از مرزهای کردستان هم تجاوز نموده و در میان ملل همسایه نفوذ کرده است و داخل زبان و ادبیات ارمنی و ترک گردیده و بنده ترین زبانهای زنده دنیا تعریف و ترجمه شده است.^۳

۱ - مِمْ = دررسم خط مخصوص کردی اینطوری نوشته میشود بروزن کم اسم قهرمان داستان عاشق زین = Zin (بروزن دین نام قهرمان داستان معشومه مِمْ) .

۲ - رژه لسکو Roger Lescot محقق فاضل و شرقشناس ارجمند معاصر (فرانسوی)

۳ - ف ماکلر F. Macler در این باره تحقیقات جالبی کرده‌اند :

Une Forme Armenienne du thème des amants malheureux . Revue des Etudes Armeniennes . T. II. P. 91

Kake Memî Alanè u yay; Zîn-i Botanê : K . (Gizing Sali 1 Jimarey 3 R. peri 45)

Textes Kurdes par Roger Lescot . Beyrouth 1942

مِمْ وَزِين : نامه هفتگی کوهستان تهران ۱۳۴۴ شماره ۴۷ ص ۷

مردم آزاده و سنت پرست کردستان قرنهاست که « چریکه » مم وزین را نسل به نسل دهان بدھان و سینه به سینه با خلاف خود انتقال داده و حفظ کرده است .

تاریخ حیات مم وزین و سرودن « چریکه » مم وزین که بی شbahat بافسانه های بسیار قدیمی نیست بطور قطعی معلوم نشده است . گیومو کریانی در تلخیصی که بر شاهکار احمد خانی نوشته است تاریخ کار مم وزین را در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی بحساب آورده است ^۱ – خانی شاعر نامدار و دانشمند کرد که او را « فردوسی کردستان » نامیده اند ^۲ شهرتش بیشتر از تمام آثارش مدیون « چریکه » مم وزین است . بنظر دکتر بلج شیرکو محقق کرد خانی منظمه مم وزین خود را بسال ۱۵۹۱ میلادی در سن ۴۴ سالگی بنظم درآورده است ^۳

آنچه از مم وزین خانی میتوان استنباط کرد این است که « چریکه » عامیانه مم وزین (مهم آلان وزین بوتان = کا که مهم ویای زین) کهنه تر از زمان خانی است و حتی در زمان خانی این منظمه عامیانه شاید در شرف مرگ واژ یاد رفتن بود که خانی آن شاعر حساس بفکر احیاء آن افتاده است چنانکه گوید :

نهغمی (هنگی) و هژپه رده ده رینم ^۴

Nexmê (Hengê) ve ji perdeyi derînim Zînâ u Mem-ê ji nô ve jînim .
ترجمه فارسی : نغمه ای را از پرده بیرون آورم (آهنگی را شروع کنم) (که)
زین و مم را از نو زنده کنم .

۱- مهم وزین اثر احمد خانی باهتمام گیومو کریانی چاپ هولیر (اربیل) عراق ص ۱۹۵۴

۲- نک . گراماتیکا زمانی کوردى له سه زاراوی کرمانجی لک کورد و ایروان

۱۹۵۵ ص ۷۰ و مص ۱۸۶

و نک : Les Kurdes étude sociologique et historique par Bazile Nikitine paris 1956 . P. 179 , 281 , 282 , 284 , 290 , 327 .

و همچنین نک : مجله یغما دوره نهم شماره نهم چاپ تهران ۱۳۳۵ ص ۴۰۵

۳- مهم وزین احمد خانی باهتمام گیومو کریانی هولیر (اربیل عراق) ۱۹۵۴ ص ۹

۴- « « « « « « مص ۴۰

شاید در زمان خانی هنر «چرگر»ها را بعض فرقته است و منظومه مم وزین ظاهرًا باید صورت نامطلوبی بخود گرفته که شاعر را متأثر کرده و مصمم گردانیده است که «چریکه» مم وزین را باشیوه اسلوب دلپذیری از نو سروده عاشق و معشوق را هم با صفات ممتازی معرفی مینماید:

ممتاز بین موحیب و محبوب ^۱	Meşhur bikem be terz u Islub	Mumtaz bibin Muhib u Mehbul
--------------------------------------	------------------------------	-----------------------------

ترجمه: باطرز و شیوه (شایسته) آنها را مشهور کنم؛ عاشق و معشوق ممتاز (شناخته) شوند.

شاعر چون در مدارس و مکاتب دینی تحصیل کرده و بالطبعیه از ادبیات و علوم اسلامی (عربی و فارسی) متأثر شده است «چریکه» مم وزین عامیانه را با شیوه ولجه خاصی که در حکم زبان رسمی کردی عصر خود بوده بسبک مثنوی بنظم درآورده و ظاهرًا به آن رنگ ادبی داده است.

بنظر میرسد که شاعر از به «طرز و اسلوب» درآوردن «چریکه» مم وزین و مشهور و ممتاز گردانیدن صفات «عاشق و معشوق» سه نظر اساسی داشته است:

- ۱- «چریکه» را از شکل نظم خاص عامیانه کردی که مسلمانًا موزون و شاید سیلاجی بوده است بقالب عروض و قافیه (مثنوی) درآورده و چون تحت تأثیر فنون ادبی ادبیات اسلامی (عربی و فارسی) قرار گرفته این کار را در عالم درادبیات کردی بکر، بدیع و موجب شهرت دانسته است.

- ۲- خانی با سروden منظومه مم وزین یک مکتب جدید ادبی و ملی ادبیات کردی بوجود آورد^۲

۱- نک: مم وزین خانی له سر تهر کی گیوی موکریانی هولیر (عراق) ۱۹۵۴ پهربی ۶۱ و مم وزینی دهس نوسی کرمانچ ۱۳۲۵ روپهربی ۶۱

۲- نک: Textes kurdes par Roger Lescot. Beyrouth 1942 P. XX (20)

۳- با حذف بعض نکات افسانه «چریکه» عامیانه مم وزین که مربوط به رسوم و سنت تاریخی ملی کردن است خانی مطابق عقیده مذهبی و اخلاقی خود به «چریکه» مم وزین رنگ و روی اسلامی میدهد . خانی ظاهراً اولین کسی است که مم وزین عامیانه را بصورت یک اثر ادبی بنظم درآورد . مم وزین مدون خانی و موضوعات داستانش از مم وزین عامیانه غالباً جداست و گاهی موضوع افسانه، مخصوصاً خصایل قهرمانان داستانش کاملاً با صفات و اخلاق پهلوانان مم وزین عامیانه متفاوت است . متن منظومه مم وزین خانی بامتنو متعدد «چریکه» عامیانه (مم آلان وزین بوتان) از نظر نظم و نثر هیچگونه یگر نگی باهم ندارند و این اختلاف بهمان اندازه است که از لحاظ شکل و سبک در خور توجه است ؛ خانی در اثر کلاسیک خود عروض عربی و فارسی را قبول کرده است چنانکه بعضی مقایسه‌هایش را مدیون شعرای فارسی گوی مانند : نظامی^۱ و جامی^۲ است .

فرهنگ لغات مم وزین خانی مانند شیوه و سبکش از کلمات عربی و فارسی هتأثر شده است کلمات فارسی و عربی که بصورت فارسی در آن خیلی زیاد است بعضی لغات کردی در آن بوجه فارسی استعمال شده است :

خوین = خون شهو = شب سیو = سیب زیوین = سیمین .

با اینکه خانی «چریکه» مم وزین را با روش دانشمندانه بصورت ادبی درآورد

اما ناگفته نماند مشنوی خانی هیچ وقت نتوانست جانشین متن عامیانه‌ای بشود که

وسیله چرگرهای بیسوادگفته و خوانده میشود .

در مقایسه مم وزین خانی با «چریکه» عامیانه کاکه مم ویای زین، خود را در

مقابل دو سبک دوشیوه شعر متفاوت و مستقل می‌بینیم ؛ مستقل از لحاظ فکر و روحیه

۱- نظامی از شعرای بزرگ داستان سرا و در مشنوی داستانی استاد و پیشو و دیگران

است (۵۹۹-۵۳۳) هجری قمری

۲- جامی بزرگترین شاعر و ادیب قرن نهم (۸۹۸-۸۱۷) هجری قمری

وشیوه شعر و گاهی دارای محتویات کاملاً متغیر.

مم وزین خانی بنا بقول دکتر شیر کو در سنه ۱۵۹۱ میلادی در شهر بازید واقع در کرستان تر کیه سروده شده و قدیمی و اصیل ترین نسخه های خطی که از من اصلی آن در دسترس است بقرار زیر می باشد :

۱- مم وزین اثر احمد خانی خطی ، بخط و اهتمام عزیز پسر شیرمام زیدی که بسال ۱۱۶۵ هجری قمری استنساخ شده است .

۲- مم وزین اثر احمد خانی خطی (بخط و اهتمام ؟) موجود در کتابخانه خصوصی مر حوم استاد داماو (حسین حزبی موکریانی) و گیو که بسال ۱۱۷۳ هجری قمری استنساخ شده است .

۳- مم وزین اثر احمد خانی خطی (بخط و اهتمام ؟) - این نسخه بسیار نفیس که گویا اصیل و قدیمی تراست، بدست داشمند عالیقدر ملا عبدالهادی محمدی ساکن (دریاسیه) کرستان سوریه میرسد و علامه ملا عبدالهادی بکمال یکی از فضلا (میران حمزه بگ) آن را تصحیح و بعربی ترجمه و کلمات مشکل و نکات مبهم را معنی و تفسیر میکنند. اصل و ترجمه و توضیحات را که بزبان کردی است بآقای گیومکریانی هدیه کرده اند و فعلاً در کتابخانه خصوصی ایشان واقع در شهر اربیل عراق موجود است .

۴- مم وزین اثر احمد خانی خطی (بخط و اهتمام ؟) - این نسخه را در سال ۱۳۲۳ هـ.ش. در شهر مهاباد، نگارنده در دست مر حوم ملا عبد الله داودی دیدم که با خط بسیار شیوا نوشته شده و کتاب نفیس و زیبائی بود ، متأسفانه صفحات اول و آخر ش مصدوم بود .

معتبر ترین نسخه های چاپی مم وزین بقرار زیر است :

۱- چنانکه در آثار غالب محققین کردشناس اشاره شده، مم وزین (ادبی و عامیانه) بهم ت بعضی از مستشرقین تا حال چندین بار در شهرهای برلن ، پاریس ،

لنینگراد، اسلامبول، شام و دمشق بچاپ رسیده بعلاوه مجموعه گلچین‌هایی هم از مم وزین با ترجمه و تفسیر در شهر ایروان بسال ۱۹۳۶ م بطبع رسیده است.^۱

۲ - مم وزین خانی ظاهرًا برای اولین بار بسعی واهتمام محقق فاضل (میران حمزه‌بگ) در شهر اسلامبول بسال ۱۳۳۷-۱۳۳۵ هجری قمری از روی نسخهٔ مرحوم ملاعزریز پسر شیری مام زیدی بطبع رسیده است.

۳ - مم وزین خانی بسعی واهتمام بشیر شیخ حسن هاشمی در شهر حلب بسال ۱۹۴۷ م.

۴ - آخرین چاپ مم وزین خانی که بدست نگارندهٔ رسیده، بکوشش و تصحیح استاد دانشمند گیو موکریانی است؛ که برای نخستین بار در کردستان شهر هولیر (اربیل در عراق) بسال ۱۹۵۴ م انجام گرفته است این متن، در ۱۹۴۶ صفحه‌بامقدمه‌ای جالب که حاوی شرح حال مرحوم احمد خانی و تحلیلی از اثر جاودان شاعر است بطبع رسیده است. متن اصلی مم وزین خانی که در این نسخه ضبط است بالغ بر ۲۶۷۳ بیت می‌باشد. احمد خانی شاعر حمام‌سرای کرد، گرچه اورا اولین و بزرگترین شاعر کرد نمی‌توان به حساب آورد ولی او اشعار مفصل و شیوه‌ای بزبان کردی سرود و شاید نخستین کسی است که زبان عامیانه و محاوره مردم را وارد در زبان رسمی و ادبیات کردی کرد و برای آن ارزشی قائل شد.

خانی در مم وزین، بجوانمردی و شجاعت عشق می‌وزرد، بزبان مادری خود فوق العاده علاقمند است او یک شاعر وطن‌پرست حقیقی است که افتخار بغيرور ملی کردی بوجه مقبول و برازنده‌ای در منظومهٔ حمامی او بچشم می‌خورد.^۲

خانی در مم وزین تصویر حساس و نقاشی بر جسته‌ای از اوضاع اجتماعی عصر

۱ - نگارنده چون با آثار غالب محققین که مم وزین را منتشر کرده‌اند دسترسی نداشت لذا نتوانست کلیه ناشرین مم وزین را معرفی کند.

۲ - نک: میثوی ئەدەبی کوردی عەلائەدین سەجادی بەغدا ۱۹۵۲ ص ۱۳۵

خود ترسیم کرده است. مم وزین خانی سیر فکری، شکل زندگانی کردان و خصوصیات طبقات جامعه زمان شاعر را بخوبی مینمایاند.

واما «چریکه» عامیانه - مم وزین (چریکه‌ی کاکه مهمی آلانی ویای زینی بوتانی) : که قلمرو نفوذ و شهرت آن بهتر بیشتر از منظومه (مم وزین) مرحوم احمد خانی است . مثنوی خانی هنوز در طی سه قرن و نیم نتوانسته جانشین هتون عامیانه‌ای بشود که «وسیله» چرگرهای بیسواند سروده شده وسینه بهسینه انتقال یافته و امروز هم خوانده میشود .

مم وزین عامیانه با نظم‌های متنوع در لهجه‌های مختلفه کردی از جمله در کرم‌انجی باکوری (شمالی) ، بادینانی (بهدینانی) ، هکاری ، بوتانی ، سورانی - مکری ، گورانی ، زازایی ... بالآخره در اغلب لهجه‌های کردی این «چریکه» سر زبانهاست .

«چریکه» مم وزین در فرهنگ و ادبیات عوام و زبان رسمی و ادبی کردی نفوذ کرده است .

در «چریکه» مم وزین نکات دقیق و دستورات عالی اخلاقی آمده است بعلت زیبائی ، جاذبه و حقانیتی که دارد بصورت ضرب المثلهای عامیانه سر زبانها افتاده است این امثال و حکم نتیجه تجربه‌های گرانبهای چندین قرن و خلاصه ظریفترین افکار و تجلی عالیترین شیوه‌فلسفه و حکمت است که بسبب مقبولیت ، افراد ساده جامعه هم آنرا یاد گرفته و با خلاف خود انتقال داده اند .

این چند نکته جالب منسوب به «چریکه» مم وزین که در قالب امثال و گفتارهای نغز در فرهنگ و حکمت عوام تأثیر کرده است .

۱- «لین بوته دروی مهم وزینان» (یعنی: برای ما خار مم وزینها شده (مقصود محل و سرخر و مزاحم) است .

۲- مالی دهلى ماله گهوره تازدین به گیه (قهقهه تازدین به گیه) یعنی: خانه‌اش مثل خانه تازدین بیگ (آماده مهمنانداری ، مقصود از خانه آباد و پرمهمان است) .

۳- لین بُوته کا که مهمی آلانی: یعنی: برای ما کاک هم آلان شده (در تشبیه عاشق شیدا و شجاع)

۴- لین بُوته یای زینی بُوتانی: یعنی: برای ما بانوزین بوتان شده (در تشبیه معشوقه فداکار و با غیرت)

۵- سوتاون ده لی مهم وزینن. یعنی: مثل هم وزین (در عشق و دلدادگی) سوتاون ده هم وزین مثل فرهاد و شیرین ولاس و کژال ولیلی و مجنون و خج و سیامند در ترانه‌های عامیانه کردی هم نفوذ کرده است
چاوت ئهستیره‌ی رُوژی مشهری کورد و عه‌جهم

ئه‌تو بويه یای زین ئه میش بومه کا که مهم

معنی: (چشمانت مانند ستاره خورشید میدرخشد و در عالم کرد و عجم مشهور است (با این وصف) تو بانو زین هستی و منهم (بخاطر تو) کا که هم شده‌ام . این بیت ترانه عامیانه‌شیرینی است که با آهنگ (عه‌ری نامه‌بیلی ...) خوانده میشود . هم وزین در ادبیات جدید کردی نیز نفوذ فوق العاده‌ای کرده است که بحث در اطراف آن مستلزم نگارش مقاله‌مخصوصی است که در این مختصر نمی‌گنجد در این باره بعد تفصیلا بحث خواهیم کرد .

بعضی از نویسنده‌گان زبردست و شعرای حساس کرد، از خانی متأثر شده و بزرگترین محرک و منبع الهام شاهکارهای ادبی آنان هم وزین بوده است^۱.

مرحوم علامه استاد پیره میرد سلیمانی با الهام گرفتن ازم وزین نمایشنامه «هم وزین» خود را بنظم درآورد؛ هم وزین پیرمیرد بدون تردید یکی از بزرگترین شاهکارهای عالم ادبیات کردی بشمار میرود و اینکه قطعه‌ای از اثر جاودان استاد پیره میرد را بزبان کردی ادبی با ترانسکریپسیون لاتن و ترجمه فارسی در زیر نقل میکنیم :

۱- ناک: گورانی کوردى ع.ا - من اين «گورانى» را برای اولين بار از کاک حسین صالحیان که يکی از چرگرهای هنرمند و خوش آواز مهاباد است شنيدم ع.ا

۲- ناک: L'Ame des Kurdes a la lumière de leur Folklore par Thomas Bois O. P. Beyrouth 1946 P. 44. Et Les Kurdes-Etude Sociologique et Historique par Basile Nikitine Paris 1956 - p. 179 .

شیخی یا زینی بو گاگه مه‌می^۱

که مهم روی روی پناره‌ی خومه
دهک فده‌لک کویربی بونیکی نه کرد
په‌یمانم واشه بُوی بهره‌ه به هیشت
عده‌دهه تا مردن واته‌ه پی نه کهم

ههی رُو ایمَرُو رُو شین و رُو رُو مه
ئدو زولقه لوله م بومه شانه کرد
ئه وحال و میله من بومه م رشت
لیوم دانا بو بُوكوت و گُوی مهم

وا نو کی خهنجهر بو به سه‌زای تو
آخ مهمی تیایه نهک بهزی که وئی

ههی مهم دهستی مهم نه گهیشته تو
خهنجهر بُودله گهر راست دهوئی

من توُم بویه ویست له بهرت مرئی
هیچ شهرمت نه کرد له نوجوانی مهم

ههه کهس هاوسری بُوزیان ده گرئی
ههی شهرههه سار بی چدرخی پرسته م

به سوت و ناله‌ی خوش آهه‌نگه وه
«مهه‌گ وه کام بی پیم رزگاریه^۲»
زاوا و بو کینی له خا کا ده بی
به «چریکه‌ی» کوردی بدا ته لقینمان
به زوره ملی کچان مهمه‌رین

به بهه رگی خوینی شایی ره نگه وه
باده س لعمل کهین مهم یه کجاريیه
له نیو ده خمه‌دا دوجیگا ده بی
آخ بُوده‌نگ خوشی له زور سه‌رینمان
بلی آخ دلی دلخواز مهشکینن

۱- شعر از حاج توفیق معروف به «پیرمیرد» سلیمانیه یکی از نویسنده‌گان زبردست کردی، مؤسس و مدیر نشریه «ژیان» که بیش از سی سال است بطور مرتب منتشر می‌شود.
۲- ٹهوبه‌نده ای «کرمانچ» به = این مصروع متعلق به «کرمانچ» است

Sinî yay Zîn-ê bo Kake Mem-î

Hey rho imrho rho Sin u rho rhome
 Ke Mem rhoy ruy pejarey Xome
 Ew Zulfe lûlem bo Mem şane Kird
 dek Felek Kôr bî bonêkî nekird
 Ew Xalh u mile min bo Mem-im rişt
 peymanim waye boy berme behişt
 Lîwim da - nabu bo Kut u Goy Mem
 Ehde ta mirdin Watey pê nekem

Hey mem destî Mem negeyişte to
 wa nûkî Xencer bu be sezay to
 Xencer bo dilhe ger rastit dewê
 ax Mem-i têyaye nek berî Kewê

Her Kes Hawsey bo jiyan degrê
 min tom boye Wist le berit mirê
 Hey Sermsar bî Çerxî pir Sitem
 hîç Sermit ne Kird le nocuwanê Mem

Be bergî Xônî şayi rengewe
 be Sut u nalhey Xoş - ahengewe
 Ba des le mil Keyin Mem yekcarîye
 « Merg wê Kam bê pêm rizgariye »
 Le nêw dexme-da dû cêga de bê
 Zawa u bûkêni le Xaka de bê

Ax bo deng-Xoşê le jûr Serîn - man
 be « Çirikey » kurdi bida telqîn - man
 bilhê : ax dilhî dlh - Xwaz Meşkênin
 be zore mili Kiçan memrênin . (۱)

۱ - نک: شعر و ادبیات کردی تألیف رفیق حلمی چاپ بغداد ۱۹۴۵ عنوان « توفیق پیره میرد سلیمانی ». .

سو گواری زین پرای هر گ هم :

دریغا امروز روز شیون و زاری من است
 (زیرا) که هم رفت و « بد بختی » بمن رو نهاد
 این زلف (های) پر پیچ را بخاطر هم شانه کردم
 ای فلک کور شوی هم از آن بوئی نبرد
 این خال کوبی و سره بچشم کشیدن برای هم بود
 (با خود) عهد کرده ام که (این آرایش) را برای او بپشت ببرم
 برای گفتگو (بامم) لبها یم را بر روی هم گذاشت
 (اکنون که او مرسد است) عهد بسته ام دیگر سخنی نگویم

ای پستان(ها) ، دسته ای هم بت- و نرسید
 این است که نوک خنجر قسمت تو شده است
 راستش را بخواهی خنجر را (باید) بدل میزدم^۱
 آه هم تو دلم است مباد خنجر باو بخورد .

هر کس معاشو قه احتیار میکند بخاطر زندگانی است
 آیا منهم ترا برای این خواستم ؟ (نه)
 ای چ- رخ پرسنم شرمسار باشی
 آیا از نوجوانی هم هیچ خجالت نکشیدی ؟

۱- زین که در آتش عشق و ناکامی بخاطر هم میسوزد و میخواهد خود را فدای او او کند با خنجر تیز و آبدیده ای که در دست گرفته قصد دارد که آن را بقلب خود بزند زاری کنان میگوید : آه ...

باجامه‌های خون‌آلودی که رنگ شادمانی داشته باشد
با سوز و ناله‌ای که آهنگ خوشی داشته باشد
دست بر گردن هم اندازیم ای مم که همین یکبار است و بس
مر گی که بکامر وائی باشد در آن رستگاری است
در دل دخمه دو بسته خواهد بود
دامادی و عروسی ما در خاک خواهد بود .

آه برای خوش آوازی که (دم‌مرگ) بالای سرمان
با «چریکه» (های) کردی ما را تلقین بدهد
بگوید آه (دریغا) ! قلب عاشق را مشکنید
و بازور گوئی دختران را بدست مرگ مسپارید (آزادشان بگذارید)
«شف» نویسنده معاصر که قطعه (اشکهای مم) او از عالیترین آثار
ادیبیش بشمار میرود از «چریکه‌ی مهم وزین» الهام گرفته است^۱

گویا اخیراً هزار شاعر معاصر نیز قسمتی از مم وزین را با همان وزن و
عروض خانی مجدداً بزبان کردی مکری با شیوه خاصی بنظم درآورده است^۲
گفتیم قلمرو شهرت «چریکه» مم وزین در خارج از کردستان هم نفوذ کرده
است و ملل اروپائی دیر بازی است که افسانه (مم وزین) را میشناسند؛ ملاحظه میشود
تا حال چندین متن مختلف (چریکه مم وزین) در لهجه‌های متنوع کردی از طرف
محققین زبان‌شناس و مستشرقین ضبط و بزبانهای زنده ملل اروپائی ترجمه و معرفی
شده است .

شاید برای اولین بار اوژن پرم Eugen prym و آلبرت سوسن Albert Socin

۱ - دیاری لاوان چاپ بغداد ۱۹۴۳ مص ۲۲

۲ - منظومه مهم رزین «کاک هزار» را ندیده‌ام .

بسال ۱۸۹۰ یک متن از مم وزین را با ترجمه آلمانی آن در کتاب مجموعه حکایات و سرودهای کردی در لهجه تور آبدین و بوتان منتشر کردند.^۱ قسمتهایی از این متن خیلی خلاصه و رویه مرفته در آن گسیختگی زیاد است.^۲ متنی که آ. ون لوکوک A. Von Le Qoq در سال ۱۹۳۰ بدست میدهد بقول لسکو زیاد جالب نیست.^۳

پروفسور مان « Prfo. Mann » مستشرق و کردشناس معروف آلمانی حافظ کتابخانه سلطنتی امپراتوری آلمان که بزبان کردی علاقمند و مسلط بود در سالهای ۱۹۰۳-۹ متون جالبی را از زبان کردی مکری و لهجه‌های دیگر ضبط کرده است واز آن جمله « چریکه » مم وزین را اذ قول چرگر کرد : کاک رحممن بکر گرفته است رحممن بکر « چریکه » مم وزین را در مدت چهار شبانه روز به پروفسور مان دیگته کرده است.^۴

عیب کار رحممن بکر این است که بعض کلمات نامفهوم و نابجا^۵ بکار برده و تحریفات زننده و نامناسب دارد.^۶ تکرار فوق العاده زیاد کلمات^۷

۱- نک: Kurdisch. Sammlungen. Erzählungen und Lieder. Eugen prym

Albert Socin petrsburg 1890 .

صفحات ۷۱-۸۳ (حاوی متن) و صفحات ۹۹-۲۱۷ (حاوی ترجمه آلمانی مم وزین)

۲- نک: Textes Kurdes (Memê Alan) R. Lescot Beyrouth 1942 P. V

۳- این متن را ندیده‌ام .

۴- نک : تحفه مظفریه در زبان کردی مکری پروفسور اسکارمان برلن ۱۹۰۵

متن مم وزین با ترجمه پیسیون لاتن ص ۸۱

۵- (نادری) (نسرینی) (سلام وسلاوه) (گرمکولاوه) (میعراج)

۶- (ویسراحت) و (متمانه) و (لایزانه) و ... که بدون شک معرف کلمات (استراحت و مطمئن و لایزال) اند این لغات عامیانه نیست ، رحممن بکر این کلمات را از میرزاها و بعضی ملاها که متخصص بکار بردن کلمات ثقلی و قلنی هستند گرفته و بغلط استعمال کرده است . رحممن بکر که مرد عامی بیسواند اما هنرمند بوده مفاهیمی برای این کلمات قائل شده بخیالش این کار ابتکاری بوده است و این شیوه را موجب افتخار و هنر نمایی دانسته است، نگارنده با این نوع چرگرهای آشنایی دارد .

۷- (گلباوه) (ایره کانه) (میوانه) (تهواوه) (کلام الله) (شوکرانه) (اینجا) (ئه گهر)

جملات^۱ و مصروعه‌ها^۲ ارزش «چریکه» را تا اندازه‌ای پائین آورده است.

شدت نیایش و استغاثه خارج از حد،^۳ شخصیت قهرمانان «چریکه» را سست کرده، مثلاً: هم دلاور را مردی ضعیف‌النفس و کوچک نشان میدهد.

به نکات دقیق و آموزنده‌ای که در «چریکه» هم وزین آمده است و اصولاً استخوان‌بندی داستان را تشکیل میدهد ظاهرًاً کاک رحمون بکر خوب تکیه نکرده و به نسبت توضیحات زائد که مربوط بروح داستان نیست؛ به موضوعهای اساسی که در داستان آمده، توجه نشده و مطالب خوب تجزیه و تحلیل نگردیده است.

متن مان اگرچه جالب و جذاب‌ترین متن «چریکه» هم وزین تا زمان انتشار آن است چنان‌که بنظر میرسد خالی از عیب و نقص نیست.

کوشش پرسور مان منحصر به تحقیق درباره هم وزین که بهترین متن عصر خود را پیدا کند و در دسترس ما بگذارد نبود، او هتون «چریکه»‌ها و داستانهای عامیانه کردی را برای استفاده علمی و زبان‌شناسی جمع آوری میکرد: مرحوم مان که خدمت‌بزرگ و فراموش‌نشدنی بزبان و ادبیات کردی کرده است در کتاب گرانبهای خود متن دیگری نیز از «چریکه» هم وزین بدست میدهد؛ متن دومی^۴ یک قطعه کوچکی بیش نیست. از بعض لغات و اصطلاحات آن چنین بر می‌آید که این متن مربوط

۱ - (مل به کوین و بابان ویران) (یاخولا) (کی بوله) (اینجاوه گهه) (چه) بکهه چاره‌م چیه)

۲ - (کی بوله کاکه مهمی به لهک چاوه) (کی بوله به نگینی گولباوه) (لاوه ههی لاوه).

۳ - مرثیه و روضه‌خوانی شیعیان را بیاد می‌اندازد

DIE MUNDART Der MUKRI - Kurden - Kurdische
Persische Forchungen. Prof. Oskar. Mam Band III Teil I - Berlin 1900

به قلمرو لهجه گورانی^۱ (سندهای) است

کاک رحمن بکر «چرگر» کرد شاعر هم بوده و مطابق ذوق و هنر خود در چریکه مم وزین تصرفاتی کرده است از آن جمله اسم خود و اسکارهان را در آخر منظومه ذکر کرده است.

هو گوما کاس Hugo Makas در سال ۱۹۲۶ از قول یکنفر اهل «ماردین» واقع در کردستان ترکیه، متنی از مم وزین تهیه کرده که یک خلاصه ناقصی بیش نیست. در سال ۱۹۳۶ گلچینی از مم وزین در شهر ایروان مرکز ارمنستان منتشر شد؛ سه روایتی که حاوی مردم‌شناسی ایروان است و سه‌شکل متغیردارد بوسیله ارامنه با بیان بدی دیکته شده است متنون نامبرده آلود گیشان کم نیست.

کردشناس فرانسوی ر. لسکو R. Lescot مستشرق فاضل معاصر تحقیقات عالمانه و جالبی درباره مم وزین کرده است. نتیجه مطالعات وسیع او درباره افسانه عامیانه مم وزین (مم آلان) بعنوان جلد دوم کتاب مشهور ش متنون کردی Textes Kurdes از طرف (انستیتوی فرانسوی دمشق) Institu Français de Damas بنام مم آلان Memé Alan چاپ و منتشر شده است. مم آلان حاوی یک متن ترکیبی (محتوی چندین متن) بخط لاتن مخصوص کردی و ترجمه سلیمان آن بزبان فرانسه است. اصل کتاب در ۳۸۳ صفحه چاپ شده و متن کردی شامل ۳۶۷۳ بند است^۲

۱- لهجه گورانی: یکی از لهجه‌های اساسی و مهم کردی است. بحث و تحقیق درباره زبان و آئین: (گوران = Goran) ها موضوع رساله جدا گانه ایست که درباره آن دارم کارمیکنم. ع.۱

۲- بند Bend مقصود از بند مصروع لخت همانا جمله منظوم «چریکه»‌های کردی است که غالباً وزن و قافیه دارد اما بر حسب نظر شاعر وزن و قافیه مصروعها کوتاه و دراز می‌شود و در بعضی از ایات وقطعات بند بربای آهنگ ساخته می‌شود. ع.۱

لسکو ازمن میشو^۱ (Mišo) و متن امیرجلادت بدرخان^۲ بعنوان متون اصلی و اساسی و از متن سبری^۳ Sebri بصورت علی‌البدل استفاده کرده است . بعلاوه حداقل بیش از بیست نفر دیگر از مطلعین آنچه را که میدانسته‌اند برایش باز گو کرده‌اند؛ بعضی‌ها قسمتهایی بر جسته‌هم وزین عامیانه را که حفظ داشته‌اند برایش نقل کرده‌اند اشخاصی خلاصه آن را برایش شرح داده‌اند .

خلاصه لسکو متون : خانی، اوژن پریم، آلبرت سوسن، ون لو کوک، اسکارمان، هو گوماکاس، ماکلر، مرحوم جلالت بدرخان و گلچینی ازم وزین که در ایران منتشر شده و متونی را که در مجله (هاوار)^۴ چاپ و انتشار یافته بود بالاخره کلیه متون مشهور و اساسی را مورد مطالعه مقایسه و استفاده قرار داده است .

لسکو تابلوئی از اختلاف متون و مقایسه نسخ متفاوت از لهجه‌های متنوع کردی، که در کردستان سوریه بدستش رسیده در مقدمه کتاب خود آورده است^۵ این تابلو شاخص خوبی برای مطالعه و تحقیق متون متغیر بشماره‌بند بمنظور می‌آید بسط و تطبیق این تابلو تا حدودی که شامل کلیه متون موجود چریکه هم وزین باشد از اهم کارهای تحقیقی در اطراف چریکه هم وزین است .

لسکو در مطالعه و تحقیق مقایسه متون متنوع هم وزین زحمات قابل تقدیری را متحمل شده هر چند کار لسکو پایان مطالعه در این زمینه نمیتواند باشد مثلاً ضبط نت آهنگ‌ها بر کمال شاهکار او می‌افزود . خدمت او بسیار ارزش و جای سپاسگزاری است .

۱ - میشو نام یک چرگ مشهور کرد از کردستان سوریه است که چریکه هم آلان را به لسکو دیکته کرده است .

۲ - مرحوم امیرجلادت بدرخان از امراء بزرگ خاندان بدرخان مردم مطلع و فاضل از زعمای ملی و علمی جامعه کرد در قرن اخیر بود .

۳ - سبری نام چرگ کرد (مقیم کردستان سوریه) که چریکه هم آلان را به ر. لسکو دیکته کرده است .

۴ - هاوار Hawar نام یکی از مجلات مشهور کردی که در بیروت منتشر می‌شده است Textes Kurdes (Memé Alan) Roger Lescot Beyrouth 1945

چریگه‌ی هم وزین

تهختی ۴۵ وزین-ی : پروفیسور اوسکار مان چازان و کوردی ناسی به نیو-بانگ که له زاری کاک ره حمان به گر چر گهرب، کرمانجی مو کریانی و هز کراوه. ئەو تەختە به شوینى تىپى لاتىنى نوسراوه وله شارى برلەنی (آلمان) لە سالى ۱۹۰۶ چاپ کراوه.

ئەزىش دە بەرلىكىو لىنەوه يە كى كورت دا كە له سەرچرىگەيى مەم وزىنم كردوه ؟ ئەو تەختەشم هينا سەرشوينى دەكار هېنزاوى كوردى وەھلەم كىراوه تەوە سەر فارسى . عوبەيدىلا ئەيو بيان

برايم پاشاي يەممەنی هيچ كورى نەبو، دە گەل وەزىرى خۆى هەلسitan، رۇين بۆ مالە خولاي . دوازده مەنزىلان رۇين خولاي رەحمى به وان كرد وەيسە لەقدەرنى ماهىيدەشتىي نازدە كن ئەوان بگەريئەوه ، وسیویکى بەھەشتى پىندا نازد ، نوستبون لەپشت سەرى وانى دانا ؛ ئەوان بگەريئەوه ، نەيدەن بە يتولايە . ئەوانە بو كۆرى هاتون بچنەوه مالە خۆيان ؛ شەوى جومعەى دەس نويشى هەلگەرن ئەو سیووه لەت بکەن لەتىكى بۆ خۆيان بخۇن لەتىكى زنى وان « گالىھى ... » دە گەل ژنى خۆيان بکەن ژنى وان زگيان پىزدە بىي اينشالا يە كى كورىكىيان دە بىي . كورى برايم پاشاي دە بىي نىپوی كە مەم بىي ؛ كورى وەزىرى نىپوی بە نىكىن بىي . دە بەرخويندىيان نىپەن بخويىن . نىپيان لې-نان آغا و نۇ كەر كە مەم و بە نىكىن بە دايەنپان دان دو سال

«چریکه» هم و زین

ترجمه فارسی «چریکه» هم و زین:
این متن کردی را پروفسور اسکار آمان
باترانسکریپسیون لاتن و ترجمه آلمانی
در سالهای ۱۹۰۵ م در شهر برلن چاپ
کرده است.

خمن بحث و تحقیق مختصری
درباره «چریکه» هم و زین متن مرحوم
مان را بخط معمولی کردی در آورده‌ام و
آن را بهارسی ترجمه کرده‌ام.

عبدالله ایوبیان

ابراهیم^۱ پادشاه یمن پسر نداشت با وزیرش دوازده منزل (بسوی) خانه خدا راه رفته‌ند، خداوند بآنان رحم کرد ویں القرنی^۲ ماهیدشت^۳ را نزد آنان فرستاد. یک سیب بهشتی باو داد (که بآنها بدهد) آنها خوابیده بودند (او نیز) سیب را بالاسر آنها بگذاشت؛ تا آنها (زحمت نکشند) و بخانه خدا نیایند و بر گردند. آنها با خاطر پسر آمده بودند (بهتر است بخانه خود) بر گردند؛ شب جمعه و ضوبگیرند و این سیب را دو قسمت بگنند و نیمة دیگر را بزنانشان بدهند، بازنانشان صحبت ... بگنند، زنان آنان آبستن خواهند شد. انشاع الله هر یک صاحب پسری خواهند شد، پسر ابراهیم پادشاه نامش باید (هم) و نام پسر وزیر باید بنگین باشد. آنها را بدهید تا حصیل علم بگنند، درس بخوانند. آنان را نامیدند (کاکه هم و بنگینه) آقا و نو کر (همدیگر شدن)؛ مدت دوسال

-
- ۱- ابراهیم: در متن اصلی و در زبان کردی معمولاً برایم = Birayim = تلفظ می‌شود.
 - ۲- ویں القرنی: پیری روحانی مرقدش (باید) در ماهیدشت باشد. ماهیدشت (مایدشت) از مضافات کرمانشاهان است بقول دوستم آقای دکتر معتمدی: ماهیدشت جلگه‌ای است بشکل ماهی.

پاشان به لهلهیان دان سی سال لکن لهلهی بون لهپاشان سواریان کردن دو سالان سواربون ئهو جار هینایانن بر دیاننه مهدرسهی ، له خزمت ماموستای دانیشتن . حدو سالان ده زیر خانیدا بون روزوشویان لی قده غه کردن ؛ شه و روزیان نده زانی چیه ، روزیکی سه رو پییان لی - نابو نه هاریان بو وان هینا . مه م و به نگینه نانیان خوارد ، ایسکی سه رو پییان گه پیان - پی دهدا . آوییان و پنهنجه رهی که ووت شوشی شکان چو دریی . تیشکی روزی هاته ژورئ ؛ « ئەسته غفیر ولا » کوتیان خولا یه ماموستای ، وان له وی نه بو ، هدر آمیزیان له تیش کهی و هرده هینا بؤیان نه ده گیرا .

ماموستا هاتنوه کاکه مه م و به نگینه کوتیان : ماموستا خولا هاتوته نیوئمه ماموستا کوتی : روله ئه ووه خولا نیه ئه ووه شه مس و قه مبهرن ، خولا ساحبیی ئه وانه یه ئه ووه یه کیان شه ووه یه کیان روزه ئه گدر روز ده بی روناک ده بی ئه گدر مانگکه لدیی تاریک ده بی ئه ووه ده بیته شه و .

ده لین : ماموستا ، ئه گدر دنیا وا خوشه بو له مهت قده غه کردوه ؟ ده لی : روله نیه خه تای من نیه هو کمی بر ایم پادشا یه بر ایم پاشا ساحبیی یهمه نییه گورهی هه رچوار پادشا یانه کاکه مه م کوتی : ده چمه ده رئ ، ماموستا کوتی : روله میرمه م سه بریکی بگره زه حمه تی من به خوارایی مده له میزه زه حمه تی ده گه ل تو ده کیشم؛ بدلا بچم عدرزی بر ایم پاشای بکهم بزانم چ ده فرمومیی ، ده لی : ماموستا هه لسته بچو خه بهدم بویینیه وه . ماموستا هه لستاچو خزمتی بر ایم پاشای سلاوی کرد له بر ایم پاشای . بر ایم پاشا عدرزمه هه یه . ئه و ر دایکی کاکه مه می سه رو پیی بو کاکه مه می ناردبو ایسکی گوشتی به شوشه بندی دا دابو شوشی شکاندبو چوبوده ری تیش کهی روزی هاتبو نیو ئه وان ، دنیای رو نیان چاوپی که وت ، گله یان ده کرد له من ، ده یانگوت : ئه و دنیا خوشت بوج له مه قده غه کردوه ، ئه گدر شه و روزه هه یه مه بوده و زیر خانه داین ؛ هو کمی دینه دری موله تم لی خوازتون ، هاتو مه خزمت تو ئه توش کوری

آنها را (برای تربیت) بدايه دادند و دو سال بعد آنها را به له سپر دند سه سال پيش له له ماندند. بعد آنان را سواری آموختند دو سال سوار کاری کردند اين دفعه آنها را بمدرسه فرستادند (تعلیم بگیرند) در خدمت استاد بمانندند.

مدت هفت سال در يك دخمه زير زمين آنها را از (ديلن) روز و شب محروم کردند. نميدانستند شب و روز چيست، روزی، (در خانه ابراهيم پادشاه) پاچه پخته بودند. و برای نهار آنان آوردند، هم و بنگينه پس از صرف نهار با استخوانهاي کلمه پاچه بازى ميکردن (يک تكه) آن را بسوی پنجره انداختند شيشه‌اي شکست (و استخوان) بیرون رفت پر توهای خورشيد (از جای شکسته) آمد توی (دخمه)، گفتند استغفار الله: ايخدا، استاد آنجا نبود تيغه پر تو آفتاب را آغوش ميکردن، دستگيرشان نميشد. استاد آمد، کاكه هم و بنگينه گفتند: استاد خدا بمياب ما آمده، استاد گفت: اى فرزندان اين خدا نيست، اين خورشيد و ماه است خدا صاحب اينهاست. اينها يكى شب است و ديگري روز، اگر روز شد روشن است و اگر ماه طلوع كند تاریك ميگردد شب است.

ميگويند: استاد اگر دنيا اين طوری خوش است، پس چرا مارا محروم کرده‌اي؟
استاد ميگويد:

اى فرزندان تقصیر من نیست حکم ابراهيم پادشاه است ابراهيم پادشاه صاحب یمن و بزرگ هر چهار پادشاه است. کاكه هم گفت: بیرون میروم . استاد گفت: (اى) فرزند میرهم حوصله‌اي داشته باش وزحمت مرا بهدر مده مدت‌هاست بخاطر تو زحمت ميکشم، بگذار بروم بعرض ابراهيم پادشاه برسانم، بيمنم چه ميفرماید . ميگويد: استاد بلندشو برو و خبر را برايم بياور، استاد بخدمت ابراهيم پادشاه رفت و به ابراهيم پادشاه سلام کرد و (گفت): ابراهيم پادشاه عرض کنم: امر روز مادر کاكه هم کله پاچه برای کاكه هم فرستاده بود (کاكه هم) استخوان گوشتش را به سوي شيشه‌بندها انداخته شيشه‌ها شکسته رفته بیرون . پر توهای خورشيد بمياب آنان تابيده است جهان روشن را بچشم دیده‌اند - و از من گلايه ميکردن و ميگفتند تو اين دنيا خوش و خرم را چرا بما قدغن و حرام کرده‌اي . اگر شب و روز هست ما چرا توی اين زير زمين هستيم، حکم است که بیرون خواهيم آمد . از آنان مهمات خواسته‌ام آمده‌ام به خدمت تو، تو هم پسر خودت است

خوته، که یعنی خوته، بله زده حممه‌تی من به همچنین نهچنی،

پادشاه هله‌لیگرت قاقه‌زینکی بوقیرمه‌می نوسی: - روله فرزنه‌ند سه‌بریکم لی‌بگره هه‌تاوه کو کوشک و تالارت بوق دروس ده کهم. هله‌لیگرت قاقه‌زی بردوه ماموستا. کاکه مهم بپیر قاقه‌زی باپیوه هات وردی گرت ماچی کرد له‌سهر سه‌ری خوی دانا؛ زوری که یعنی خوژ بود، کوتی: ماموستا به وعده‌یی چه‌ندی ئدمان لیره ژاده گری؟ کوتی روله بابت قاقه‌زی نوسیوه ئهمن نازانم بوخوت بیخونینه‌و بزاذه چی نوسیوه قاقه‌زه که‌ی باپی خوینده و پیی قایل نه بود، کوتی: ماموستا هله‌لسته بچووه خزمه‌ت پادشاهی، پیی-بلی، ژاناوه‌ستم هه‌تا خانوبه‌رده تهوا و ده‌بی. به‌لان بوق خاتری وی حه‌وت روزی دیکه سه‌بری ده گرم هله‌لستا ماموستا چو خزمه‌ت پادشاهی عذری کرد: میر مهم عذری سه‌لامی له‌توه کرد. بوق خاتری وی ئه‌وه حه‌وتونکی دیکه راوه‌ستاوم، به‌سهری جه‌نابی موباره کی وی چی دی گیرنابم دیزه‌دا، مه‌ره‌خه‌س بفه‌رمونی. دیم ده‌بم‌هه‌یتدر. هله‌لیگرت قاقه‌زینکی بوق نوسی ها فرزنه ئه‌لجه‌مدولیلا ئه‌توهاتیه وجود ئه‌من دنیای رونم بوق توه‌وی؛ ئه‌مماسه‌بریکم لی‌بگره هه‌تا حه‌وت مانگی دی هه‌تاوه کو کوشک و تالارت بو دروس ده کهم هله‌لیگرت ماموستای نارده وه قاقه‌زه که‌ی ورد گرت له ماموستای ماچی کرد له‌سهر سه‌ری خوی دانا، هله‌لی گرت قاقه‌زه که‌ی ناردی بوق دایکی: «دایه حه‌وت ساله له‌زیرخانیدام ویستاش دنیای رونم لیه قده‌غه کراوه» دایکی کوتی: روله ده‌بی به‌قسنه‌بکه‌ی حه‌وت مانگی قه‌رار بوق داناوه سئه‌مانگان بوق خاتری من، چواره مانگان بوق خاتری بابت دانیشه.

کاکه مهم دانیشت هه‌تا حه‌وت مانگان. برایم پادشا ناردی می‌عماری هینا، وه‌ستای هینا فه‌عله‌ی گرت خانوبه‌رده بودروس کرد خشتبیکی آوه‌زین، خشتبیکی (له) زینیی به‌حه‌وت مانگان خلاسی کرد. جا ناردیه کن کوژی خوی: روله ته داره کم بوق گرت‌توی روله روزی جومعه‌ی ده‌بی وارد بی به کوشک و بالله‌خانه‌ی خوی روزی جومعه‌ی وده‌ر که‌وت، چو خانوبه‌ر که‌ی، هله‌لیگرت ناردی کن باپی: بابه نیوی کوشکی من چیه؟ پادشاه فه‌رموی «بورجی به‌لله‌ک» تییدا رونیشت کاکه مهم هه‌تا ساله وه‌ختیکی هیچ خه‌به‌ر نه بود.

هر طوری که میخواهی (با او رفتار کن) آنچه هست زحمت من بهدر نرود .
 کاغذی برداشت و به میرم نوشت : فرزند، فرزند من کمی صبر کن تا برایت
 کوشک و تالار درست می کنم . استاد کاغذرا برداشت و برگشت، کاکه هم به پیشواز
 نامه پدر آمد آنرا برگرفت و بوسید و روی سر گذاشت . بسیار خوشحال شد ، گفت
 استاد تاچه‌مدتی مرا دراینجا نگه‌میداری ؟ (استاد) گفت : ای فرزند پدرت نامه‌ای
 نوشه، من نمیدانم تو خود آنرا بخوان و بین چه نوشه، نامه پدررا خواند اما با آن
 (نامه) راضی نشد ؛ گفت : استاد برو خدمت پادشاه و باو بگو، من نمیتوانم تا تمام شدن
 ساختمان خانه بمام، لیکن بخاطر او هفت روز دیگر صبر خواهم کرد، واستاد رفت
 پیش پادشاه و عرض کرد میرم عرض سلام دارد اینک بخاطر تو یک هفته هم خواهد
 ماند و بسر مبارک آن جناب (سوگند خورده و گفته) که دیگر اینجا نخواهیم ماند ،
 مرا مرخص میفرماید . میایم مهتر خواهیم شد کاغذی برداشت بوی نوشت ای فرزند
 الحمد لله تو که بوجود آمده‌ای من این جهان روشن را بخاطر تو میخواهم اما کمی
 حوصله کن تا هفت ماه دیگر تا کوشک و تالار برایت میسازم ، استاد را باز فرستاد
 و نامه‌را برگرفت و بوسید و روی سر خود گذاشت ، آن نامه‌را برداشت و برای مادرش
 فرستاد : مادر هفت سال است که تو زیرزمین فعلا هم دنیا روشن را از من قدرگشتن
 کرده‌اند . مادرش گفت ؛ «ای فرزند باید بحرف (پدر) گوش بدی، هفت ماه برایت
 قرار گذاشته است . سه ماه بخاطر من و چهار ماه دیگر ش بخاطر پدرت بشین ». .

کاکه هم نشست تا هفت ماه سپری شد . ابراهیم پادشاه فرستاد، معماران و
 استادان آوردند، فعله گرفت . ساختمانی برایش درست کرد یک آجر آن را آب طلداده
 بودند و دیگری را سیم . در هفت ماه آنرا تمام کرد آن وقت پیش پرسش فرستاد؛ ای پسر
 برایت تدارک دیده‌ام روز جمعه باید بکوشک و بالاخانه خود وارد شوی . روز جمعه
 فرارسید و بخانه خود رفت و پیش پدر پیغام فرستاد که این قصر من چه نام دارد پادشاه
 فرمود : « برج بلک »^۱ کاکه هم در آنجا بنشست و قریب یک‌سال خبری نشد :

۱ - برج بلک Belhek برج همانا برج و بارو است و بلک در مفهوم رنگ اشیاء سفید و سیاه شاید معرف ابلق باشد ولی در کردی وقتی میگویند: چاو به لهک Gaw belhek یعنی چشم قشنگ بلک معنی زیبا و خوب عالی را می‌دهد .

حالهق^۱ ! هدر ئەتۆی لهسەر ھە موانە .

دېنە روی زەمینى سئ پەری دە تەرانە^۲ .

لهسەر کۆشکى گاکە مەمە کۆزى برايم پاشاي يەممەنی دەياندا سەيرانە .

حالهق هەر ئەتۆی به تەنەنی .

سئ پەری دېنە روی وە تەنەنی .

سەيرانان دەدەن لە سەر کۆشکى گاکە مەمە کۆزى برايم پاشاي يەممەنی .

حالهق هەر ئەتۆی لهسەرە .

سئ پەری لە آسمانى حەوتە مين بەستويانە لهنگەرە .

لە سەر کۆشکى گاکە مەمە ھەلددە نېشتن ئەوبەر ئەوبەرە .

خوشكى گەورە دلى : بەخوشكى چو كەلە خوللا كە خوشكى رومەتى -

گاکە مەمە - يەيان چرا وفەنەرە ؟

خوشكى گەورە لهخوشكان پرسىيە

خوشكى نېونجى واى گوتىيە

ھەرلە عەرشى تا كورسى يە

ھەرلە گاي ھەتا ماسى يە

ھەمو دنيام پشكنىيە :

ھېچ كە سەندىيە لە گۈن جوانى گاکە مەمە يە .

خوشكى گەورە دۇبارە كوتى بەخوشكانە :

۱ - لىرە را تەختى چرىكەي ھەلبەستە چىر گەر دەنگى ليھەل - دىنىي و بەھەواي تايىەتى تىيى - ھەل - دەكتارى .

۲ - چورە مەل (داعېا) - يە كە

ای خالق تنها تو مافوق همه هستی.

روی زمین می‌آمدند سه‌حوری - ترلان^۱

روی کوشک کاکه هم پسر ابراهیم پادشاه یمن (می‌نشستند و) سیر می‌کردند.

ای خالق تو تنها هستی

سه‌حوری بوطن می‌آمدند

روی کوشک، کاکه هم پسر ابراهیم پادشاه یمن (می‌نشستند) (و دنیارا) تماش می‌کردند

ای خالق تنها تو مافوق هستی

سه‌حوری در آسمان هفت‌مین لنگر میانداختند.

روی کوشک کاکه هم آنور آنور می‌نشستند.

خواهر بزرگ بخواهر کوچک می‌گوید ترا بخدا این، رخسار کاکه هم است

یا چراغ و فنر است (میدرخشد)

خواهر بزرگ از خواهران می‌پرسد

خواهر میانه می‌گفت

از عرش تا کرسی^۲

از گاو تا ماهی^۳

تمام دنیارا بررسی کردم

هیچ کس را بخوشگلی کاکه هم ندیده‌ام

خواهر بزرگ بازگفت بخواهرها ،

۱- از اینجا چرگر صدایش را بلند کرده و «چریکه» را با آهنگ مخصوصی می‌خواند

۲- طرلان Terlan نام پرنده‌ایست شاید منظور چرگر از حوری طرلان این بود

که حوریها بصورت نوع طرلان ظاهر شده‌اند.

۳- و ۴- اشاره بافسانه تکیه گاه زمین است که قدمًا تصور می‌کرده‌اند: زمین روی

شاخ گاو و گاو روی کرسی و کرسی بر پشت ماهی و ماهی هم در قلب اقیانوس‌ها شناور است.

خوشکی ئەزت ببم به قوربانه .

ئەمن جاریکى دەگەل پەريان چومە راوى چل شەو و چل رۆژانە .

لەپەريان ھەلبرام لەمنى كرده و كىرىۋە و بارانە ،

رېم سەرە و دەر نەكىد كەوتەمە شارى جزىيرى بو تانە

لەسەر كۆشكى ياي زينى دەبوم مىوانە

دەبوم بە كوتريکى شىن دەكۈنى پەنجەراندا ھەلدىنە نىشتم لەسەر دەلقانە

ئەگەر چاوى خۆم بە ياي زينى ھەل-دە-ھىيىنانە .

ئەو خاتونەم دىوه ئەفتايى كاكە ۵۴م جوانانە .

خوشكى چكولە كوتى بە خوشكانە .

خوشكى ئەز- و ببم بە قوربانە

بەلا ئەمە كاكە ۵۴م-ى ھەلگرین بىبەينە جزىير و بو تانە ،

بىانىن كاكە ۵۴م زەريفىترە ياي زين (زىدە جوانانە

خوشكى نېونجى كوتى بە خوشكانە :

خوشكى بە قانون و قاعيدانە .

كەس نەيدىبۇھە مىرد بىچى لەدوی زىنانە ؟

ھەر ژن هاتونەوە لە بۇ مىرداانە .

ئەمە ئەدە كاكە ۵۴م-مان ھەلگرت و بىردىنە جزىير و بو تانە ،

تەقا خولا رەزايلى ئەبو ئەمە كاكە ۵۴م-مان نەگەيىاندە و اىرە كانە ،

كاكە ۵۴م دەبىتەوە بى حورمەت و قەدر-نەزانانە .

دەلىن ئەدە شوانە يان گاواانە

كاكە ۵۴م چونكە لەسىۋى بەھەشتى اىيچاد بۇوە ، دەبى برايم پاشا لەشانى -

راست وچەپى خۆى بىيان بىنى ھەۋەلى سېھپىنانە ،

خواهر(ان) من بقربان شماشوم
 من بارديگر (بکرات) باحوريها بشكار چهل شبانه روزي رفتم
 از حوريها جدا شدم (طوفان بود) وبرمن برف وباران فروريخت
 راهم را گم کردم ، سر درنياوردم (ناگاه دیدم) بشهر جزير بوتان رسيده‌ام
 روی کوشك ياي زين ميهمان شده‌ام .

(بشكيل) يك كبوتر كبودي در آمده بودم ، روپنجره‌ها ، سردر يچه‌ها هی نشستم
 هنگامی که برای دیدن « ياي زين » چشم‌م را باز می‌کردم واورا (ميدیدم) با
 خود ميگفتمن :

این خاتون را دیده‌ام همتای گاكه هم خوشگل است .

خواهر کوچک بخواهران گفت :

(ای) خواهر(ان) قربانتان شوم ؟

خوب است ما گاكه هم را برداريم و (باخود) بجزير و بوتان ببريم
 ببینيم (آيا) گاكه هم ظريفتر است يا « ياي زين » خوشگل تراست .

خواهر ميانه بخواهران گفت :

خواهر(ان) (هر کاري) از روی قانون و قاعده‌اي است ؟

کسی ندideh شوهر بخانه زنان بروند
 هميشه زن(ان) بخانه شوهران آمده‌اند

گيرم ما گاكه هم را برداشتم و بجزير و بوتان برديم

شاید خدا راضی نشد و ما نتوانستیم گاكه هم را باینجا برگردانیم
 گاكه هم (در آنجا) بیقدر واحترام خواهد ماند (کسی او را نمی‌شناسد)
 خواهند گفت: این شبان و یا گاوبان است .

گاكه هم چون از سیب بهشت بوجود آمده ، ابراهیم پادشاه (هر روز) صبح
 موقعیکه براست و چپ خود نگاه می‌کند باید او را ببینند .

چونکه لمیوی بدهشتی ایجاد بوده هدر که میکی له سلامی نویشی بیان
بینی مه و به نگینانه

ئه گهر کافریز بیم اینشالاً ساحیبی ایمانه
ئه گهر گاکه مه - مان نه گه بیانده و یه مه نی گهوره و گرانه ،
ئه گدر بایی ده گه ل سلامی نویزی نه بینی همه مه سبه بینانه ،
له کن دایکی سوراغ ناکا له بورجی به له کی ناکا بیانه ،
لایه کی یه مه نی نوغرد ده کا ، تدره فی دیکهی له دو ده کاویرانه ،
هملده دری زگی خو و سهد وزیر و و کیلی کهول بدهانه ،
ده کوژیمه و چمن نو کهر و قهنداری به رده ستانه
خولا ههل ناگری بیمه با عیسی قهتلی ئه و موسلمانانه
ده بلا ئهمه بچین یای زینی هملگرین بینیمه (بی هینیمه) ایزه کانه
بزانین جا گاکه مه زد ریفتره یا یای زین زینه جوانه .

خوشکی نیونجی زور موحته بهره ،
ده لی : خوشکی، به بالان بفره له من بگره وه بالهخانه و پهنجه رهی سه ره بخیز ره ،
بزانه رومه تی گاکه مه می زد ریفتره یان چرا و فهندره
ئه وه کی بو له پهربی ده تهرلانه
شه قرنیان له بالی خویان - دا ده یان گرتنه وه حمه ته به قهی آسمانانه
له هیچ کویه کیان و چان نهده ده تا ده چونه شاری جزیره له سه ره کوشکی
یای زین - ئ ده بونه وه میوانه
ده بون به کوتیری شین ده کونی پهنجه ران دا ده چونه ژوره هه ل ده نیشتن
له سه ره ده له قانه .

خوشکی گهوره ده لی : جامینی^۱ ، سافینی^۲ آئه من و بیم به قور بازه

۱ - و ۲ - پیم وایه جامین و سافین نیوی په ریکانه .

چونکه از سیب بهشت بوجود آمده، هر کسی موقع سلام نمازهم و بنگین را بینند.
اگر کافر هم باشد، انشاء الله ايماندار خواهد بود .
اگر کاکه هم را به یمن نرسانیم (کار) بزرگ و خطیر است .
اگر پدرش (هر روز) صبح موقع سلام نماز اورا نبیند ،
پیش مادرش او را سراغ نکند، در « برج بلک » (کوشک مخصوص هم)
سبحانه صرف نخواهد کرد .

یک طرف یمن را خراب میکند و طرف دیگر را پس از آن ویران خواهد کرد،
شکم خود و صد وزیر و کیل پوستین بدوش را خواهد درید،
نوکران و قلیانداران زیر دست را « چند بچند » خواهد کشت ،
خدارا خوش نیاید، باعث قتل این همه مسلمانان نشویم .
خوب است برویم، یا زین را برداریم و باینجا بیاوریم،
آن وقت می بینیم کاکه هم ظریفتر است یا یا زین خوشکل تر است .

خواهر میانه خیلی معتبر است
میگوید: خواهر (ان)، بابالهابه پرواز در آ (ئید) و بامن راه آن بالاخانه و پنجره
کنگره دار را بگیر (ید) .
ببینید گونه های کاکه هم ظریفتر اند (بهتر خواهند درخشید) یا چرا غ و فنر .
این کی بود ؟ از حوریه ای ترلان « بودند » - (کسی از آنها عالیتر نبود) .
بالها را بهم میزند (در حالیکه صدای بهم زدن بالها بلند میشد) پرواز در
میآمدند و بسوی طبقه هفتمن آسمانها میرفتند
در هیچ جایی آرام نگرفتند تا شهر جزیو رسیدند و روی کوشک یا زین
میهمان شدند (و نشستند)
(بشکل) کبوتر کبود در میآمدند و از سوراخ پنجره توی (اطاق) میرفتند و
روی دریچه ها مینشستند .
خواهر بزرگ میگوید: ای جامین ^۱ ای سافین ^۲ بقر بانتان شوم ،
۱ - ۲ - جامین و سافین بنظرم اسم حوریه است .

اینجا بزانین کاکه مه م زه ریفه یان یای زین زیده جوانه ،
خوشکی نیویجی ده لی : خوشکی خولا هدنگری پیم بدوزنیو ایمانه ؛

روحی کاکه مه م -ی لهویزا هاتوه ئه وه راوه ستاوه ده کاسه یارانی
ئه گهر بلیین : یای زین زه ریفه روحی کاکه مه م -ی زیزده بی ده چی شکایه تمان
لی ده کاله کن ساحیبی عرز و عاسمانی .
ئه گهر بلیین کاکه مه م زه ریفه ، روحی یای زین ، زیز ده بی لیمان ده بیته
ایرزاچی له خزمت پیغمه بدری آخر زهمانی .

خوشکی چو که له کوتی : به خوشکانه ،
ئه من - و ببم به قوربانه !
ئه مه با یای زین -ی هله لگرین ; بیبهینه یه مه نی گهوره و گرانه .
بزانین کاکه مه م زه ریفه ، یان یای زین زیده جوانه .
خوشکی چکوله ری خه وی له یای زین -ی گرت . خوشکی نیونجی هه لی -
گهستان ، بدر گی سه فایه ده بدر کرد ؛ رومه تی وی نه خشین کرد . بسکی وی جوان
کرد ، و هسمه بروی وی کیشا ، زور ته میز و مه حبوبی کرد . توندیان ده لیفه و
سهرینانه و پیچا ، روحی رهوانیان گرت ، هه لیات گرت ؛ له پنهانه رانیان هیندا دری
له سهر بالی خویان دانا ؛ له خولا لای پارانه و .

حمده که تیان ام خویان دا چونه حه و ته به قهی عاسمانه .

-
- ۱ - تهخت په رکه یه چر گهر به قسه ده یگیریته وه .
 - ۲ - تهخت هه لبه سته چر گهر ده نگی لیه هدل دینی و به هموای تابه تی تی - هدل - ده کاتی

حال ببینیم کاکه هم ظریفتر است یا یای زین خوشگل‌تر است.

خواهر میانه میگوید: ای خواهر خدارا خوش‌نیاید ایمانرا ازدست بدhem.

روح کاکه هم از آنجا آمده است، ایستاده وسیران میکند.

اگر بگوئیم یای زین ظریفتر است روح کاکه هم قهر میکند و میرود به پیش صاحب زمین و آسمان ازما شکایت میکند.

اگر بگوئیم کاکه هم ظریفتر است روح یای زین قهر کرده بخدمت پیغمبر آخر زمان عریضه میدهد (وشکایت) میکند.

خواهر کوچک بخواهران گفت:

قریانتان شوم،

بگذار ما یای زین را برداریم و به یمن بزرگ و مهمن بپریم

(تا) ببینیم کاکه هم ظریفتر است یا یای زین خوشگل‌تر است

خواهر کوچک^۱ راه خواب را بریای زین گرفت (او را بخواباند و بیهوش

کرد) خواهر میانه او را بلند کرده لباس صفا بر روی پوشاند، گونه‌اش را نقاشی کرد،

زلف‌ش را آراست، وسمه با بر ویش کشید، او را بسیار تمیز و محبوب کرد. او را تند تو

لحاف و بالشها پیچیدند روح روان او را بر گرفتند، او را برداشتند و از پنجره او را

بیرون بردند، روی بالهای خود گذاشتند؛ خدا را نیایش کردند.

بسوی^۲ هفت طبقه آسمانها حر کت کردند و رفته‌ند

۱- از اینجا متن بصورت نثر است و چرگر آنرا با بیان عادی نقل میکند.

۲- از اینجا متن بصورت نظم است و چرگر صدارا بلند کرده، با آهنگ مخصوصی «چریکه» را میخواند.

له هیچ کوییان و چنان ندهدا ، ههتا دههاتنه شاری یهههن - ئ له بورجى
بەلەك ده بونهوه میوانه .

ده کونی پەنجهرهیدا ده چونه ژورئ ، یای زین - یان ویرای میرمهمى دریش
ده کرد شان به شانه

بۆخۆیان ده فرین ده چونه سەر دەلقانه

خوشکى گەورە کوتى : به خوشكانه : خوشکى ئەز - و بىم به قوربانه !
بزانىن یای زین زەرىفە يانه میرمهەم زىدە جوانه ،

خوشکى نیونجى دەلى : لە خۆم بابان ویرانى ،
ئەنگۇ تە ماختانه بەمن بدۈرپەن ايمانى ،
دەبى لە خەويیان ھەلبىتىيەن بزانىن كىيە يان جوانه ، قسان چاك دەزانى .

كى بو لە خوشکى نەوجوانه .
دەبىر یای زین - يى كىرده وە روھى رەوانه .

خوشکى ^۱ گەورە کوتى : بۆچ كاکە مەم سەرەت ھەل نەستاند ؟ کوتى : ئەوه آفرەت
و غەريبه ، لەپىشدا ھەلى بىستىيەن ، نەكا لە دوايە خەجالەت بېي . وە خەبەر ھات تەماشاي
كىردى زالىيەكى لە تەنېشتى درېش بۇوه ، ئەگەر چاوى خۆى ھەلېينا ، کوتى : خولايە!
خۆمن ژوانم دە گەل كەس نە كەدوھ ، قاسىدى كە سەم نە ھاتۋەتكىنى ؟ ئەوه دەبى
پولى دابى بە كويىخادر كان ھاتبىيە ژورئ . كاکە مەم جلى خۆى دا كە ندبو آگاي
له هیچ نەبو خەموى لى - كەوتبۇ لە سەر تەختى پاشتى . یای زین كوتى : خولايە !
ئەوه ئەبلەيە يَا شىتە قەت پىاو وادىتە ژوانى ؟

در هیچ جایی آرام نگرفتند تا شهر یمن بر گشتند و روی «برج بلک» مهمان شدند.

از راه سوراخ پنجه‌ره توی (برج) میرفتند و یای زین را دوش بدوش میرمم میخوابانند.

خودشان پرواز میکردن و روی دریچه‌ها می‌نشستند.

خواهر بزرگ بخواهران گفت: (ای) خواهر(ان) قربانیان شوم، ببینیم یای زین ظریفتر است یا میرمم ازاو خوشگلتر است.

خواهر میانه میگوید: (من که دودمانم) ویران شده (از میان رفته‌ام) (آیا) شما میخواهید، ایمانم راهم از دست بدhem: باید آنها را بیدار کرد (تا) ببینیم کدامیک قشنگتر (و) سخنداان‌تر است

آن خواهر نوجوان بود - (و کسی بجز آن خواهر نبود) .
(که) روح روان را (بکالبد) یای زین دمانت (اورا دوباره بیدار کرد)

خواهر^۱ بزرگ گفت: چرا کاکه مم را بیدار نکردي؟ گفت: اين زن و غريب است قبلا بیدارش کنيد، هبادا بعد خجالت بکشد . بیدار شد تماشا کرد مردي در کنار او خوابیده بود . اگر چشمان خود را باز کرد، گفت: اى خدا من که با کسی وعده ملاقات ندارم و قاصد کسی پيش من نیامده است؛ آيا اين (مرد) باید بدربانان پول داده باشد (که توانسته) آمده تو؟ کاکه مم لباس خود را در آورده از همه چيز بی خبر روی پشت خوابیده بود . یای زین گفت: اين ابله است ياديوانه، آيا هيچ وقت مرد اين طوری بمیعاد گاه می‌آيد؟.

۱- باز نشر شروع میشود و چرگر مطالب را با پیان عادی نقل می‌کند.

یای زین^۱ بانگ دیلی لاؤه ، و هری لاؤه ! ئەبلەھی شىئى ئەقل ناتەواوه ؟
ئەگەر دەھاتىھ سەر جىئى من بوچى لمىنت نەگىز اوھ ؟

كاكە مەم دەلى : خاتونى چاۋ بەنگىھ ،
بەحەقى ئەو خولايەھى بى شەرىكە ھېچ شەرىكى لە بۆنەھ ؟
ئەمن نەھاتومە سەرجىئى تو بە دزىھ ؛
اىزە مالە خۆمەج آگام لە تۆنەھ

ئەگەر ياي زين ئە وقسەھ لە ميرەھمى دەيىست تەواوه ،
لەپىشەوە مستىكى لە دەھى كاكە مەھى داوه
خويىن لەدەھى كاكە مەھى دەزويى وەك جو گەو و بەحر و آوه

كاكە مەم بانگ دیلی : بەنگىھنە هەری بەنگىھنە !
نو كەرە كەھى زانا و گۇچان زېرىنە ،
سەر لە كاول و سۈقەلاتان دەرىنە
لە بۆم بىنە آفتارە و مەسىنە^۳

بەنگىھنە سەرى لە كاول و بورجى دەرىيىناوه
آفتارە و لەگەننى لە بۇ آغاى خۆى هيىناوه
بەھەر دو چەپۇكان بە سەرى خۆى دادە داوه
دەلى : ئەھى مالى وېرائىم ! داخولًا آغاى من چى لىي قەومماوه !

۱- دوبارە تەخت ھەلبەستە

۲- چاۋىي مەست: چاۋى كەسىكىي بەنگى كىشاوه . ۳- لولىنەھ مىسى .

یای زین^۱ بانگ بر آوردای جوان! همان ای جوان! بله دیوانه عقل ناتمام (کم عقل)!؟
اگر بیالین من می‌آمدی چرا (قبلا) ازمن دعوت نکردی؟

کاکه هم گفت: ای خانم چشم مست^۲
(سوگند) بحق آن خدای بی‌شريك (که) هیچ شريك برای او نیست.
من دردانه بیالین تو نیامده‌ام.
اینجا خانه خودم است و از تو آگاهی ندارم

موقعیکه یای زین این حرف را بتمامی از میرهم شنید
پیش از (همه چیز) مشتی بدهن کاکه هم زد
خون از دهن کاکه هم جاری شد مثل جویبار و بحر و آب.

کاکه هم بانگ بر آورد: بنگینه ای بنگینه!
(ای) نو کر دانا و عصا زین،
از خانه خراب شده و سه قلعه (مقصود اطاق نگهبانی قلعه‌است) سریرون آور؛
برایم آفتابه و هسینه^۳ بیاور.

بنگینه از برج و اطاق نگهبانی سردر آورد
آفتابه ولگن را برای آقای خود آورد
با هردو دست بر سر خود میزد،
میگفت: ای خانه‌ام ویران ای خدا چه اتفاقی (برای) آقای من رخداده‌است!

- ۱ - باز نظم شروع میشود و چرگر صدای خود را بلند کردم و با آنگ مخصوصی «چریکه» را میخواند.
- ۲ - چشم مست آدم بنگی (حشیش کش).
- ۳ - ظرفی مسی یا برنجی مخصوص شست و شوی دست و روی، آفتابه.

کاکه مهم دلی: آفتاؤه و مهسینه بگیزه و بچووه به دواوه،
 ج نهبو چم لی نهقهوه اوه،
 چنجر و کیکم له کهپوی خوم داوه؛
 دلوبیلک خوینه لهوی تکاوه (رزاوه) .

یای زین دلی: لاوه ئهو دیاریه له تو قهبول نینه ؟
 ئهوده داخولا ، چ قدره کوللهیه که ده گهله خوت دههینه (دههینما) .

کاکه مهم دلی: خاتونی نوجوانه !
 به حدقی ئهود خولا یهی لايدزاله (لايدزاله !!) .
 ئه گهر قبول بکھی ئهودم چاوهش^۱ و پیش خزمتی بدر دهستانه ؛

خاتونی چاوی توم گهلهیک زهريفترن له چاوی سهقران !
 ددانی تو گلهیک زهريفتره له دانان له گهوههران !
 ئه گهر ئه تو لهعن قبول ناکھی پیش خزمتان ده گهله گهوره . نوکھران .
 بخوت بانگ هیله قهرواشان که نیزه کان کار گھران .

یای زین بانگ دیلی: قهرواش ناو مهلهیک ریحانه ،
 له بوهن بینه رو بهندی ، ده گهله فهندرازه !
 ئهوشو زیده له شهوان ته عجوییکی گلهیک تدعه جویی ده خوم دهدی ، زین-ی
 هل به کوین بابان - ویرانه .

۱ - چاوهش: واتا: چاویز، خوش ویز، گورانی بیز ، چرگه؛ چریکه ویز، قام بیز، ستران وان و ...

کاکه هم میگوید : آفتابه و مسینه را بر گردان، بر گرد و برو .
چیزی نشده و برای من اتفاقی رخ نداده است ،
چنگی به بینی خودم زدهام :
قطره‌ای خون از آن چکیده ،

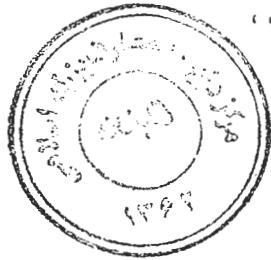
یا زین میگوید : ای جوان این تحفه (بکنایه) از تو قبول نیست ،
خدا میداند این چه سیاه ملخی ! است با خودت آورده‌ای !

کاکه هم میگوید : ای خاتون نوجوان ،
(سوگند) بحق آن خدای دانا (لایزال!؟)
اگر قبول بکنی ، این (مرد) چاوش^۱ و پیش خدمت زیردست من است .

ای خاتون چشم تو برای من ، ظرفیتر از چشم «سقر»^۲ است ،
دندانهای تو خیلی ظرفیتر از دانه‌های در و گوهر هاست !
اگر تو از من پیش خدمتها و بزرگ نو کران را قبول نداری !
خودت کلفتها ، کمیز کان و کار کنان (خودرا) بانگ کن .

یا زین : بانگ بر میآورد : کلفت ملک ریحان نام ،
برای من رو بند ، چراغ و فمن بیاور !
امشب غیر از (هر) شبی است ، یک حادثه خیلی شگفت‌آور از خودم دیدم ، (و
برای همین است که) زین سیاهپوش ، دودمان بر باد رفته است .

۱ - چاوش چاوهش = Gawesh = مرکب از چا-وهش - است ، در کردی (چا) یعنی خوب عالی و (وهش == وهژ) از مصدر (ویژتن = Wéjtin = یعنی گفتن) آمده است
مقصود از چاوش : خوب گوی ، خوش صحبت ، لطیفه گوی و چنانکه قبل از درص^۳ اشاره شد در
کردی بچای آوازخوان ، سرود گوی و چرگو نیز استعمال نمیشود . در فارسی بر اهنای زوار
و کسیکه شعرهای هیجان آور مذهبی برای مسافرین راه عقبات میخواند چاوش میگویند .
۲ - سقر Seqir = نوعی از باز که در کردستان فراوان است آن را میگیرند و
برای شکار تعلیم میدهند چشمانش بسیار قشنگ است .



یای زین بانگ دیلی : قهر واش ، ئەی قهر واشی ناو ئەسمەرە !

له بۆمن بىئنە ، فەنەری روپەندى يە كىسىدەرە .

ئەوشۇ تەعەجوبىيکى زۆر تەعەجوبم دەخۆمدى ، زین-ئى مل به كوبن
و قەلەندەرە .

یای زین بانگ دیلی : قەرەواش ، قەرەواشى ناو گولندا مە .

له بۆمن بىئنە فەنەری ، روپەندىيکى تەمامە ،

ئەو شۇ زىدە لەشەوان تەعەجوبىيکى گەلىيک تەعەجوب لەمنى مل به
كويىنى رودامە (روى داوه) ؟

كى بو له ياي زين-ئى بەلەك چاوه ،

ھەرچەندى گازى دە كرد ، ئەو قەرەواش و كەنیزى دە نۆلاوه ،

ھېچ كەس نەبو ، كەس جوابى نەداوه .

ياي زين دەلى : لاوه له اوەتى جىندىيە .

بەشقى ئەو خولايى لە ژورى سەرىيە .

ئەگەر ئەتۇ پىيم نالىي بايت كىيىھ بۆخوت ناوت چىيە ؟

كاكە مەم دەلى : خاتونەي كىيل - گەردنى .

ئەمن بۆ خۆم مير مەم ، تاقە كۈزەي برايم پادشاي يەممەنی ،

رۇزى دەعوايى لە دوى بابىم سوار دەبى دوازدە پادشا ھەمو ساحىبى

تىپ و سوپا و قۇشەنلى ،

كاكە مەم دەلى : خاتونەي چاوه - بەنگىيە ،

یای زین بانگ بر می‌آورد : کلفت ای کلفت اسمه نام !
 یکسره برای من فنر^۱ و روبندرا بیاور .
 امشب یک حادثهٔ خیلی شگفت آور از خودم دیدم، زین سیاهپوش و قلندر است .

یای زین بانگ بر می‌آورد : کلفت ای کلفت گلندام نام .
 برای من یک روبند تمام بیاور .
 امشب غیر از (هر) شبی است، یک حادثهٔ خیلی شگفت آور از من سیاهپوش واقع شده،

کسی از یای زین چشم قشنگ‌تر نبود،
 هر چند بانگ میزد، این کلفت(ها) و کنیز(ان) نوجوان،
 هیچ‌کدام نبودند و کسی جوابی نمیداد ،

یای زین می‌گوید : ای جوانی که از مردم خوش‌گلتری،
 ترا سوگند بخدایی که برتر از همه است .
 اگر تو اسم پدرت را بمن نمی‌گوئی نام خودت چیست ؟

گاکه هم می‌گوید : ای خاتون گردن مرمرین ،
 من خودم هیرهم هستم یگانه فرزند ابراهیم پادشاه یمن ،
 روز جنگ دوازده پادشاه که هر کدام صاحب سپاه و تیپ(های) قشون هستند
 بدنبال پدرم سوار (براسب) می‌شوند .

گاکه هم می‌گوید : ای خانم چشم مست (بنگی)،

۱ - فنر. (Fener) - نوعی از فانوس .

بەشقی ئەو خولایەی لە ژورى سەریە ،

ئەگەر ئەتۆ پیم نەلیی ، بابت کېیە بۆخوت نیوت چیه ؟

یا زین دەلی : میرمەم گیان گیانە !

ئەمن یا زین - یېك بوم بە زولفانە ،

خوشکى میر زىندىن - یېم کچى میر عەودالانە ،

لە كىم خولاؤەندى ئەھىنى بۆتۆ بە ديارى ناردوه بەニشاھە ،

یا زین دەلی : كاكە مەم چاو بەنگىيە ،

بەشقی ئەو خولایەی لە ژورى سەریە ،

ئەگەر پیم نەلیی نیو و نیشاھە كۆشك و پەنجەرهى تۆ دەشارى يەمەن - ئىدا

نیشاھە چیه ؟

كاكە مەم دەلی : خاتونى كۆشكى من بلىئىنە سەر لە حەو تەبەقەی آسمانى ،

خشىيىكى زىزە يە كېيىكى زىوه وەستا دايماوه لە كارخانىي ،

دەنگى مەلايىكتان دەيگاتى لە حەو تەبەقەی حاسمانى :

كۆشكى من كۆشكى كەلەپەكى كەلەپەكى گەورە و گراھە ،

ديوانى برايم پادشاي يەمەن گەلەپەكى بە حەوكەمە ساھىيى دیوانە^۱ ،

لە دیوانى برايم پادشاي رۇنىشتۇن سەد وە كىيل و وەزىرى كەۋل بەشانە ،

۱ - دیوان : دیووهخان ، دیوی میوانان ، میوان سەرا - دیوانى پادشاي : جىڭىز

جىيى بەجىيى كەرنىي كار و بارى خەلکى . ئەيوپيان.

ترا بحق این خدای که مافوق (همه) است .

تو بمن بگو پدرت کیست و خودت اسمت چیست ؟

یا زین میگوید : میرم جان جان (من) ،
من یا زین هستم (صاحب) زلفها ،
خواهر میر زیاندین هستم دختر میر ابدالها ،
بنظرم خداوند مرا برای تو بعنوان تیفه و نامزدی فرستاده است .

یا زین میگوید : ای کاکه هم چشم هست ،
بعشق آن خداوندی که مافوق (همه) است (ترا سوگند میدهم) ،
اگر بمن نگوئی نام و نشان کوشک و پنجره تو در شهر یمن چه نشانه‌ای دارد ؟

کاکه هم میگوید : ای خاتون کوشک من بلند است ، سرش در هفت طبقه آسمان است .

(هر) یک از آجر(هایش) زر است و دیگری سیم ، استاد (آجرهای) آنرا در کارخانه ریخته است .

صدای ملائکه در طبقه هفتم آسمان بآن میرسد ؟

کوشک من یک کوشک بزرگ و مهمی است .
دیوان ابراهیم پادشاه یمن خیلی با حکم (ونافذ) و صاحب «دیوان»^۱ است .
در دیوان ابراهیم پادشاه صد و کیل و وزیر پوستین بدوش نشسته‌اند .

۱ - دیوان = Diwan در کردی بقسمت بیرون خانه مخصوص پذیرایی مهمانان : دیوان - یا دیواخان یا میوان‌سهرا میگویند - دیوان عالی محل رتقی و فرق امور مملکت است . ایو بیان .

شام و نههاران چل مهجمو معه به زره فدهو دینه دیوانی برایم پادشاهی ، له پیش
خانان نو کهر و میر آخور و مهیمه ران به ذهنی ده لین : کویره نانه ،
عههه کاتیب رونیشتوه حوكمان ده نوسی ، حوكم ده زون بوسه رشارانه ؛
له لایه کی خه لاتان ده به خشی له لای دیکه هی زیز - و شانه ،
له لای دیکه هی ته نافی زا کیشاوه جه لالدی له وی زاده و سناه ؛
له ته زه فی دیکه هی سدر باز ده زوا ، له ته زه فی دیکه هی سواره یان ده داده
له سانه ؛

له لایه کی ته ویله یه ، لایه دیکه هی ایخته خانه ،
له لایه دیکه هی هه لآ و سراون چه ک و سیلاحی ده میردانه .
میرمه م ده لی : یای زین عده مره کهم ، چی دیکه هی لی نازانم پیشی
نا کهم بوختانه ،

میرمه م ده لی : خاتونی خاتونی چاو به نگیه !
به شقی عهه خولا لایه هی له زوری سدریه ،
عه گهر عه تو پیم نه لی نیو و نیشانه کوشک و په نجده رهی تو ده شاری
جزیری دا چیه ؟

یای زین ده لی : میرمه م کوشکی من بلینده سدری له شاخی ،
آوی سپی له حموزی که و سه ری دیی ، هه لده رژیته سه ر بزردی مه رمه ر
په خش و په ریشان ده بی له نیو چوار باغی ،
شههین و شالور^۱ و شمقار^۲ ده ویدا بون یاغی ،

۱ - بالندیکه : مه لیکه . ۲ - داعبایه که چاو و بروی زور جوانه .

شام و نهاران چهل مجتمعه با ظروف به (دیوان) ابراهیم پادشاه می‌آید - در پیش خانه‌ها، نوکر، میرآخور و مهتر (ان) دزدانه بهم می‌گویند: نان بده فیست.

می‌بینی؛ کاتب نشسته احکام مینویسد، حکام بسوی شهرها میروند!

از طرفی خلعت می‌بخشد و از طرف دیگر زرافشانی می‌کند،

از طرف دیگر طناب ودار (حاضر) کرده و جلاش آنجا وایستاده است.

از طرف دیگر سر باز می‌رود، از طرف دیگر سوارهارا برای سان آماده می‌کنند،

یک طرف طوله است و طرف دیگر اخته‌گاه^۱ (جای مخصوص اسبان اخته شده)،

از طرف دیگر اسلحه و ادوات جنگی مردان آویزان شده است.

میرهم می‌گوید: یای زین - عمر من (زندگی و جان من) چیز دیگری نمیدانم و غیبت نخواهم کرد،

میرهم می‌گوید: ای خاتون ای خاتون چشم هست،

ترا بحق آن خداوند که مافوق (همه) است (سوگند میدهم).

که تو بمن بگوئی نام و نشان کوشک و پنجره خودت را، در شهر جزیر

که چطور است؟

یای زین می‌گوید: میرهم کوشک من بلند است سرش (ببلندی) کوه میرسد.

آب سفید (صف) (که) از حوض کوثر می‌آید روی سنگ مرمر میریزد و

در میان چهارباغ پیش می‌شود.

شاهین و شالور^۲ و شمقار^۳ در آنجا یاغی شده‌اند،

۱ - اخته‌گاه ترجمه اخته‌خان کردی بجا یگاه مخصوص اسبان اخته شده می‌گویند.

۲ - شالور *šalûr* نام پرنده‌ایست:

۳ - شمقار *šimqar* نام پرنده‌ایست که چشم و ابروان قشنگی دارد و مشهور است.

یای زین دلی - میرهم کوشکی من بلینده سدر له حهو تبهقهی آسمانی،
وهستای بو هاتوه له هیندی، میعماری له بوخارایه، گیچی بو هاتوه
له تاریکستانی . (؟!)

کوشکی من خشیکی زیزه یه کی گهوده‌ی کارخانی .
هدر چهندی بردی وه - قیمه‌ته غهوانان دهیان هیناوه له دریاشه
نیل و عومانی ،

هدر چهندی پارچه‌ی هیندیانه ئهوده لدویم داناوه پیاوی تاجر ئه گدر
کولوری نه‌بی به قیمه‌تی نه‌زانی ،

میرهم آزیزم بەلا بەله‌دی پیکمه‌وه بکهین بیشیرین شوکرانه ،
کی بو لدو جوته عاشقینی نوجوانه ،
هدل ده گرین فنه‌ری فادوسی ده گهله چرانه ،
هدر چهندی کوشکان په‌نجه‌ران ده گهله‌رانه ،
کوشکی کاکه مه‌می بو ؛ خاتونی نه بیو چ نیشانه .
خاتون سدری له کاری خولای تدعه‌جوب ما له قسده خوی بو په‌شیمانه .
کاکه مه‌م دلی : یای زین ، عهمره کم بوچیت بهمن ده کرد ئهوده
گهوره بوختانه ؟

یای زین دلی : میرهم ، لمدن مه گره مانی ده گهله ئه‌وی گهوره مانی ،
ئه‌من ههوریک بوم لمههوره کانی ده آسمانی ،
ئه‌من له‌بو تو هاتومه خواری ده گهله دلوپه‌ی ده - بارانی ،
ههتا پیکمه‌وه بکهین سه‌فایه ده گهله سه‌یرانی ،

یای زین میگوید: میرهم کوشک من بلنداست سرش بطبقه هفتم آسمان میرسد.
 (برای ساختن آن) استاد از هند آمده است، معمار از بخارا و گچ را از
 تاریکستان^۱ برایش آورده‌اند.

هر یک (از) آجر(های) کوشک من زر است و آجر دیگرش را از گوهر
 کارخانه، (ساخته‌اند).

هر قدر سنگ قیمتی که غواصان از دریا درآورده‌اند؛ از نیل (و) از عمان،
 هر قدر پارچه که از هندوها دارم، آنرا آنجا گذاشتهم مرد تاجری که کروز
 نداشته باشد قیمت آنرا نمیداند. (نمی‌تواند کرد)

ای عزیزم میرهم بگذار باهم آشنا (ودوست) بشویم و شکر کنیم.
 کسی از آن جفت عاشق، نوجوان نترن بود.

«فنر» فانوس را با چراغ، برداشتیم،
 هر قدر پنجره‌های کوشک را گشتند،
 کوشک کاکه مم بود؛ خاتون در آن(جا) نشانه‌ای نداشت.
 خاتون سرش از کار خدا در تعجب ماند، و از گفته خود پشیمان شد.
 کاکه مم: یای زین، ای عمر من (جان من) برای چه این بهتان بزرگی را
 بمن کردی؟

یای زین میگوید: میرهم بامن (قهر) اعتصاب، آن اعتصاب بزرگ مکن،
 من ابری از ابرهای آسمان بودم،
 من برای تو با قطره‌ای باران پائین آمدم،
 تا باهم صفا و سیران کنیم،

۱- این کلمه مفهوم نگارنده نیست.

یای زین دلی : تو خولا میرمهم ، لیم مه گره مانی لیم هدل مه که پشتی ،
ئه من ههوریک بوم له ههوره کانی ده - بههشتی ،
خولا وهندی عالمیان ئهمنی له بو توق هاویشته پیدهشتی .

کی بو لهو جوته عاشقی ده - تهرلانه .
دهستره وئه نگوستیله بیان پیک ده گوریوه بهنیشانه ؛
دهستیان دهستوی ، دههاتنهوه سدر فمرشان ، جانهمازان ، قالیچانه ،
جاپیتکهوه رونیشن دهیان بژاردهوه شوکرانه .

یای زین دلی : خولا کهی میرمهم ئه گهر سبجه یانی هه لدهستی ئهو
خهودت وه بیری ،
ئه گهر ههل نهستی ، نابی به یملیچی له دوای من نایه یه شاری ویانه جزیری ،
یا ره بی پیناودارم بی ئه گهر ئه وئی رۆژی خولا ده کا دیوانی ئه گهر
دیوان ده گیری ،

کاکه مه م دلی : یای زین گیان گیانه !
ئه گهر سبجه ینی هه لستم ، خولا نه خوارته ئه توق نه میتینی لیره کانه ،
ئه گهر هه لنه گرم کەشکولیکی ده رویشان دارئه سایه کی نوجوانه ،
ئه گهر به سوالکه‌ری وهدوت نه کهوم پهیدا بکهم نان نانه ،
یازه بی به کافری بمرم له سدم بی کۆچک و ده سمالی ده ژنانه ،

یای زین میگوید : ترا بخدا ای هیرهم با من (قهر) و اعتصاب مکن و بمن پشت ، مکن .

من ابری از ابرهای بهشت بودم .

خداآند عالمیان ، مرا برای تو ، پای دشت فرستاده است ،

آن جفت عاشق طران (بودند) و کسی دیگری نبود (که) ،
برای نامزدی ، دستمال و انگشت‌ریها یشان را باهم عوض میکردند .
دستها بگردن (هم) ، بروی فرشها ، جانمازها و قالیچه‌ها برمیگشتند ،
آن موقع باهم می‌نشستند و شکرانه میکردند .

یای زین میگوید : هیرهم ترا بخدا اگر فردا بیدار شدی این خواب را بیاد بیاور ،

اگر حرکت‌نکنی و بدنیال من (مانند) ایلچی (قادص) بشهرویران حجزیر نمایی ،
از خدا میخواهم ؛ آن روزی که خدا در دیوان (آخرت) دادرسی میکند ،
پایندانم^۱ باشی .

کاکه هم میگوید : یای زین جان ای جان (من) ،
اگر صبح بیدار شدم ، خدا نکند ، تو دراینجا نمانی ،
اگر یک کشکول درویشان ، با یک چوب عصای نوجوان برندارم (و)
بگدائی (هم باشد) ترا دنبال نکنم - و نان نان (سرراه از مردم ثگیرم) .

۱ - پایندان : مقابل (بیناودار = $Pê+naw+dar = Pênaudar$) - کردی
یعنی مسؤول .

یای زین ، عدمره کهم هدر چهند میینه خولا دروستی کردوه جوله کهیه ،
فدره نگه ، داسنی یه ^۱ عروسه ، دهیانه ^۲ ؛
حه‌لای دنیا یه لیم حرام بی ؛ له تو زیاتر ههمو وه کو دایک و
خوشکانه ،

یای زین دهائی : له خوم مل به کوین و بی سله‌ایه ،
هدر چهندی نیرینه خولا وهندی عالمی دردون له دنیا یه ،

هدر چهندی جووه و هرمدنیه ، له تو زیاتر حه‌لای دنیا یه
لی حرام بی .
هموم له کن وه ک باب و برای خوم وا یه (وابی) .

کی بو له و عیشقی ده ته رلانه ^۳ .
دهستیان دهستوی یه ک ده کرد دمیان به دمی یه ک ده نانه .
پهربیکان ^۴ کوتیان : ئه گهر ندیمه ینه وه روزه شی خولا ده بین ، ئه گهر
دهشی - بدینه وه خولا گیری ئه وهی ده بین ، خوشکی گهوره کوتی : پیاو به خولا
خلاص ده بی بهلا به عهبدان خلاسی نابی .

-
- ۱ - داسنی هوزیکی کوردى کوردستانى روز آوا یه پیان ده لین له سه ری
و شوینی (یه زیدی) - یانن لیکولینه وهی دوا یی گه ری تازه ده ری خسته و که ره گه زو
آینیان دمچیه وه سه (ایزه دیه) کونه کان .
 - ۲ - ده رمچله یه ئه و ازه یه نه گه یشتم .
 - ۳ - تیی نه گه یشتم .
 - ۴ - لیره را تهخت په رکه یه . ئه یو پیان .

(اگر این کار را نکنم) ای خداوندا بکافری بمیرم - دستمال و لچک زنانه رو سرم باشد (مقصود مردانگی نداشته باشم) ،

(ای) یا زین عمر من (زندگی و جان من) هر چه از جنس انان است و خدا آنرا درست کرده، از یهودی، فرنگی، داسنی، روس وغیره (هر چه باشد!) . حلال دنیا بر من حرام باد غیر از تو (جنس انان) همه برای من مادر و خواهر هستند.

یا زین میگوید : (تنها) خودم سیاه پوشم و فریادم (بجایی) نمیرسد . هر چند نرینه که خداوند گار عالم (آنها) را درست کرده و در دنیا هستند ،

چندانکه یهودی و ارمنی است، غیر از تو، حلال دنیا بر من حرام باد ، همه (آنها) در پیش من مثل پدر و برادر خودم هستند .

کسی بعشق طران (ها) نبود^۲ ،
دستها را بگردن هم انداختند و دهان (لبهای) را بر روی هم نهادند ،
حوریها^۳ گفتند اگر (زین) را بر نگردانیم پیش خدا روسیاه خواهیم شد و
اگر بر خواهیم گرداند . خدا گیر این یکی خواهیم شد ، خواهر بزرگ گفت :
آدم (!) از (حق) خدا خلاص میشود . اما از (حق) بندگان خلاص نمیشود .

- ۱- داسنی = Dasini یکی از ایلات مشهور کرد متوطن در کردستان غربی و بین النهرين، کردها آنها را پیر و منذهب (یزیدی) و شیطان پرست میشناسند؛ ولی تحقیقات اخیر تابت کرد که این طائفه از بازماندگان زرتشتیهای قدیم‌اند و اصل دیانت آنان یزدان پرستی است و شاید کلمه (یزیدی) محرف (ایزدی) باشد نک: فرهنگ عشاير کرد تألیف نگارنده .
- ۲- این بند تاحدی نامفهوم و ظاهرآ نامتناسب است، اما اصل جمله که منظوم و سلیمان است، شاید یک نوع تکیه و ترجیع برای حفظ وزن و آهنگ «چریکه» باشد که چرگر بکار برده است .
- ۳- از اینجا نثر شروع میشود .

کئی^۱ بو ده خوشکی چو که له گله لیک نازداری ؛

تنهمه نای ده کرده وه له خولای له پیغه مبهدری موختاری ،
یا ره بی خمو بو آشقان له باره گای خولای بیاری !
ئهوانه که وتن بیهوش بون به یه کجاري .

نهوه کئی بو لهو پهاری ده - ته رلانه ،

ته گبیریان کرد به هدر سی خوشکانه :

ئنهمه بهلا زوره ش نه بین له باره گای بینایی - چاوانه^۲ ،
بهلام یای زین - ی بیچینه وه به پهنجهی دهستانه ،
لیرهی هله لگرین به جی و مه کانه ،

بیبه ینه وه شاری جزیری سبجه ینی خه جالمت نه بین نه و به ستر زمانه .

جا له کا که مه می ج بکهین ده مینی به جی و مه کانه ؟

ده لی : عیلاجی ده کا بینایی چاوانه ،

کئی بو لهو پهاری ده - گول باوه^۳ ،

یای زین - یان توند و توند به دهستان ده بیچاوه ،

له سدر بالی خویان دا - ده ناوه ،

هه تا هه لیان گرت بر دیان له حمه ته به قهی آسمانی راوه ستاوه ،
و چانیان نه دا هه تا بر دیان له شاری جزیری له جی و مه کانی
خویان دا ناوه .

۱ - لیره را چریکه به هه لبه سته .

۲ - بینایی چاوان : له راویزی موکری - مه نگوری - دا واتا خودای بینا و آگادار .

۳ - گول باوان ، گول نهزاد ، گولندام . ع.ا

کسی^۱ بجز آن خواهر کوچک خیلی نازدار نبود (که) :
از خداوند و پیغمبر مختار تمثنا میکرد ،
ایخداوند گارا برای عاشقان ، خواب از بار گاه پرورد گاه بیارد ،
آنها (مموزین) بیهوش شدند و یکدفعه افتادند .

کسی بجز پری(های) طران نبودند (که) :
هر سه تا خواهر تدبیر میکردند ،
برای اینکه ما دربار گاه خداوند بینا^۲ سیاه روی نشویم ،
(بعقیده) من یای زین را با پنجه دستهها (مان) پیچیم ،
از این جا و مکان اورا برداریم ،
اورا به شهر جزیر بر گردانیم ، تا فردا این زبان بسته خیجالت نکشد .
آنگاه در این جا و مکان کاکه هم را چه باید کرد ؟
میگوید : خداوند بصیر ، علاج اورا خواهد کرد .

پری(های) «گولباوه» (گل نژاد)^۳ بودند (که) ،
دستهای یای زین را تندتند میپیچیدند .
روی بالهای خودشان (اورا) میگذاشتند .
تا اورا برداشتند و بطبقه هفتم آسمان رساند(ند) ،
آرام نگرفتند تا اورا بشهر جزیر رسانند و اورا بجا و مکان اصلی خودش گذاشتند ،

۱ - باز «چریکه» با شعر شروع میشود .

۲ - بینای چاوان = Binayê Çawan ترجمه لفظی ، یعنی بینائی چشمان ولی در اصطلاح لهجه مکری - منگوری معنی خدا است و ما خداوند بینا ترجمه کرده‌ایم .

۳ - گولباوه = Gulh- bawe ترجمه تحتاللفظیش گل بابان گل نژاد گل اندام است . ع. ایوبیان .

ئەگەر سبّحهینى گاکەمەم لە خەوى ھەلەستاوه ،
بانگك دىلىي : ئەى بەنگىنە بەلەك چاوه ،
ئەو ياي زين-ى لەكىن من بو ، بۇچى ديار نىيە لەكىن من نەماوه ؟

بەنگىنە دەلىي : مېرمەم بە حەقى ئەو خولايى لەزورى سەرىيە ،
ئەمنەن ھېچ كەس نازانم وە ھېچ كەسم نەدەيە .

گاکەمەم بانگك دىلىي : خەمنا كەم گەلەيك دەرفىكىرم ،
آفتاوه و لەگەن بىنە تا دەشۇۋىتىكى مەبارەك ھەلگەرم ،

ئەو كىي بو لە بەنگىنە گولباوه :
آفتاوه و لەگەن بۇ آغاى خۆى هيئناوه ،
گاکەمەم ئەگەر دەشۇۋىتى ھەلەگرت ، دەسترى دەستان لەپەرى
خۆى دەرييناوه ،
ئەگەر تەممەشاي قامكى خۆى دەكرد مۇر و ئەنگوستىلەي ياي زين-ى
لەكىن بەجي ماوه ؛

دەز بەجي بىيحال دەبو زمانى شكاوه ،
چاوى ھەلنەھات ھۆشى اوەمەتىي نەماوه ،
بەنگىن دەرمانى بىيھوشىي هيئناوه ،
وە بەر دەمى گاکەمەمى داوه ،
گاکەمەم جى بەجي چاوى ھەلات زمانى كراوه ،

گاکەمەم بانگك دىلىي : بەنگىنە جىئەم بۇ راخە كارم كراوه ،

فردا موقعیکه گاکه هم از خواب بیدار شد .
بانگ برآورد : ای بنگینه چشم قشنگ ،
آن یای زین -ی که پیش من بود چرا پیدا نیست ، پیش من نمانده است .

بنگینه میگوید : میرهم (سوگند) بحق آن خداوندی که بر تراز همه است ،
من هیچکسی را ندیده ام و نمیدانم .

گاکه هم بانگ بر میآورد : بنگینه غمناکم و خیلی در فکرم ،
آفتابه و لگن را بیاور ، تا یک دست نماز مبارک برگیرم .

این بنگینه گل نشاد بود و بجز او کسی نبود (که) :
آفتابه و لگن را برای آقای خود آورد ،
گاکه هم موقعیکه دست نماز گرفت و دست مال را از کمر خود بیرون میآورد؛
موقعیکه انگشت خود را تماشا میکرد ، (دید) مهر و انگشت ریای زین پیشش
جا مانده است .

فوراً بیحال شد و زبانش بندآمد ،
چشمش باز نشد و هوش نداشت مردم را (پشناسد) ،
بنگین داروی «عالج بیهوشی» آورد ،
و بدھان گاکه هم ریخت .

گاکه هم فوراً چشمش را گشود و زبانش باز شد ،

گاکه هم بانگ بر میآورد : ای بنگین رختخواب مرا بیفکن ، کارمن (زار) است :

کاکه مه م بانگ دلی : به نگینه درونم گه لیک له جو شه ،
خه بهریکی به بام بدی بلی : کاکه مه م دردی گرانه ، گه لیک نه خو شه .

کی بو له به نگینه گولباوه :
بانگ له سهر بانگی لییداوه ،
چو دیوانی برایم پادشاه راوه ستاوه .

برایم پادشا دلی : به نگینه چاو به نگیمه ،
ئهدی آغای تو ، له کوی - یه دیارنیه ؟

دلی : قوربانت بم دلم به خمه ، نابی خاموشه ،
کاکه مه م دردی گرانه گه لیک بیهوشه .

که برایم پادشا ، وا دهزانی ،
هله لدهستی ، شه قرن ده کهویته دیوانی .

کی بو له برایم پادشاه گولباوه ،
فرمیسکی چوانی ده تگوت رو بار و آوه .

کی بو له برایم پادشاه موحته بدره ،
له پلیکان و په نجه ران ! ده کهویه سه ره .

کی بو له برایم پادشاه گولباوه ،
ده کی کرده و ، په رده هله لداوه .

کاکه مم بانگ بر می‌آورد : ای بنگینه درون خیلی پر جوش است .
خبری به پدرم بده بگو : کاکه مم بسیار مریض و دردش سخت است .

کسی جز بنگینه «گول باوه» نبود (که) :
پی در پی بانگ بر می‌آورد ،
بدربار ابراهیم پادشاه رفت و ایستاد .

ابراهیم پادشاه گفت : ای بنگینه چشم بنگی ،
آیا آقای تو کجاست (که نمیتوان) او را پیدا کرد ؟

میگوید قربانت شوم قلبم غمبار است ، (میسوزد) و خاموش نمیشود ،
کاکه مم دردش گران و سخت بیهوش است .

وقتیکه ابراهیم پادشاه این را فهمید ،
از جا برخاست (و) سر و صدای دردربار او برپا شد .

ابراهیم پادشاه گل نژاد بود . (که)
اشک چشمانش چون آب رودبار (سرازیر میشد) .

کسی از ابراهیم پادشاه معتبرتر نبود ،
(او) از پلکان و پنجره‌ها ! بالا میرفت .

کسی بجز ابراهیم پادشاه گل نژاد نبود ،
(که) در را باز کرد و پرده را بالا زد .

کی بو له برایم پادشاهی جندیه ،
سهری کاکه مه‌دی ده گرت دهینا له سهر رانیه ،
ده لئی : رُوله ، به قوربانت بم ، «کوئی دیشی» آزارت چیه ؟

رُوله چاکه ، بابت آزارت بزانی ،
تا بنیّرم لهدوی ئه رهستوی^۱ لو قمان-ئی^۲ :
ده شقهم که سیک به شفای ده ردی توم بو بزانی .

هه ر چهندی بابی ده یگوت و پازاروه ،
کاکه مه‌م نه قسه‌ی ده کرد ، نه جوابی داوه .

برایم پادشا ده لئی : رُوله آزارت له کوئیه ، له خوم مال-ویرانی ،
رُوله روحت ده سهر ده گیزرم ، ده گهله سهر تاپای ایمانی .

رُوله دلم سوتاوه ؛ میرمه‌م ، آورم بهربو له بهدهنی ،
رُوله چاوی خوت ده سهر ده گیزرم ، ده گهله شاره کهی یه‌مدهنی ،

رُوله وه کازی ده ستم ، رونا کایی هه دوك چاوانم ،
رُوله هیزی جگه‌رم ، ویردی زبادم ،

۱ - و ۲ - ئه رهستو و لو قمان لیره-دا واتا چازان ، زورزان ، پزشکه . یع . ئه بیان .

کسی از ابراهیم پادشاه خوش‌هیکل تر نبود .
سرگاکه مم را می‌گرفت و روی رانهایش مینهاد ،

میگوید: ای فرزند قریانت‌شوم، کجای تو درد می‌کند، آزار(بیماری) - ت چیست؟

ای فرزند بهتر است که پدرت آزار ترا بداند .
تا بدنبال ارسسطو^۱، لقمان^۲(آدم) بفرستم (آنها را بیاورند)،
بلکه کسی شفای درد ترا (برایم) بشناسد (و چاره کند) .

***.

هر چه پدرش می‌گفت و لابه کرد .
گاکه مم نه حرفی میزد و نه جوابی داد .

ابراهیم پادشا میگوید: ای فرزند درد تو از کجاست، (آه) برمن، خاند .
خراب شدم .

ای فرزند، روح وايمانم را فدای تو خواهم کرد .

ای فرزند، دلم سوخته؛ میرمم آتشی درمن گرفته‌است .
ای فرزند، چشم خودرا با شهر یمن بقربان تو خواهم کرد .

ای فرزند، عصای دستم، ای روشنائی دوچشم‌ام ،
ای فرزند، ای قوت جگرم، ورد زبانم ،

۱- و ۲- ارسسطو ولقمان، در اغلب «چریکه‌های کردی در مفهوم: مطلق حکیم و طبیب آمده‌است. ع. ایوبیان .

رُوله ئەگھر ئەتۆ چت به سەرئى ، ئەمن خۆم بە ساھىيى يەمەنئى نازانم .

رُوله فرزەندى خۆم ، دىدەي شىرىئىم ،

رُوله تۆ چاوان ھەلینە تامن جارىكى بىت بىنم .

مېرەم دەلى : بابە ، منداڭ بوم ، بە فەقىيى لە فەقىيىاتى راپىرمۇم
بوم بەملا ، لە مەلايەتى راپىرمۇم بوم بە قازى .

بابە گىان ئەلغان و بىلەفەراس دەمەۋى : ڏۇم بۇ بخوازى ،

برايم پادشا دەلى : رُوله لە روحى بابت كەۋى ، دەگەل ئەۋى غەمىئى ،
دەگەل ئەۋى فيكىرى ،
رُوله لەبۇت داۋىمە سەر بەحرى ، كەلەكى دەگەل جىسىرى ،
رُوله تەشرىفى مبارەكت بى (!) دەچم لەبۇت دەخوازم كچى
پادشاي ميسىرى .^۱

رُوله لەمنت كەۋى دەگەل ئەوان خەمان دەگەل ئەوان گلەيان ،
رُوله لەبۇت داۋىمە سەر بەحران كەلەكان دەگەل گەمبىيان ،
رُوله تەشرىفى مبارەكت بى (!) ، دەچم لەبۇت دەخوازم كچى
پادشاي ھىندىيان ،

رُوله لەمنت كەۋى دەگەل ئەۋى غەمىئى دەگەل ئەۋى خەباتى ،

۱ - بەنگە دەگەل بەنەمالى پىشىوارى گەورە ، پادشاه سەلاحىدىنى ئەيوىنى بى .

ای فرزند اگر چیزی بسر تو بباید من خودرا صاحب یهون نمیدانم .

ای فرزند، دیده شیرینم ،

ای فرزند، چشمانت را باز کن تامن بار دیگر ترا ببینم .

میرهم گوید : ای پدر ، کودک بودم ، شاگرد شدم و از شاگردی (علوم) فقه گذشتم ملا شدم ، از آخوندی گذشتم قاضی شدم .

ای پدر جان ، الان بدون فرصت میخواهم برایم زن بگیری .

ابراهیم پادشاه میگوید : ای فرزند ، روح پدر قربانت ، آیا (این مسأله) ارزش این همه غم و فکر (را دارد) ؟

ای فرزند بخاطر تو روی بحر پل بپیا میکنم و زورق بدريما میاندازم ،
ای فرزند تشریف بیاور (!) خواهم رفت دختر پادشاه مصر را برایت خواستگاری خواهم کرد ،

ای فرزند ، (کم‌همتی میکنی) این غمه‌ها و این گلایه‌ها (چیست) ؟

ای فرزند ، بخاطر تو زورقها ، سفایین را بدريماها میاندازم .

ای فرزند ، تشریف مبارکت بباید ، بروم ، برای تو ، از پادشاه هندیان خواستگاری دخترش را میکنم .

ای فرزند ، (کم‌همتی میکنی) با این غمه‌ها ، با این کوشش‌ها) .

۱ - شاید اشاره به پیشوای سردار بزرگ کرد سلطان صالح الدین ایوبی سرسلسله دودمان ایوبیان است نک : طبقات سلاطین اسلام تألیف استانلی لین بل ترجمه مرحوم عباس اقبال تهران ۱۳۱۲ ص ۶۴ .

رّوّله ته‌شریفی مبارکت بی. (!) ، ده‌چم بُوت ده‌خوازم کچی پادشاهی
له‌روژه‌لات-ئی .

ده‌لی : بابه‌گیان ، نه‌می‌سرم ده‌وی نه‌شامه ،
به کابه‌تو‌لایه کهم ماله خولاًیه به‌یتو‌لامه ،
دلی من وای له یای زین-ئی گرتوه مه‌قامه ،
له‌پاش یای زین-ئی حه‌لائی دنیاشه له‌من حه‌رامه ،

بابه ئه‌گهر راسته بوم دینی چ ژنانه ،
یای زین-م ده‌وی ، وهی به زولفانه ،
خوشکی میر زین‌دین-یه و کچی میر عه‌ودالانه ،
ئه‌گهر ده‌پرسی مهم‌مله که‌تی وان شاری جزیر-ئی بو‌تانه ،

برايم پادشا کوتی^۱ : جزیر ده مولکی خولاًی دانیه ، وه کیل و وه‌زیر
کوتیان : قوربان نیه ،

کوتی : به‌لا بومن عه‌یمه ئه‌من پادشام ، کچی نو‌کدری خوم
بُوكوزی خوم بینم . کوتیان : کونه وه‌زیریک هه‌یه بچن ئدوی بیمن ،
بزانن جزیر هه‌یه یا نیه ؟

وه‌زیریان : هینا ده قده‌هزی دابو ، هینایان له‌دیوانی برايم پادشاهی
دایان نا ، برايم پادشا کوتی : وه‌زیر شاری جزیر-ئی ده مولکی خولاًیدا ،
ئه‌من ده‌لیم نیه ، هه‌یه یا نیه ؟

۱- لیره را په‌رکه‌یه چرگهر به‌قسه ده‌یگیرینه‌وه . ع.ا.

ای فرزند (اگر) تشریف مبارکت بباید (!) میروم و دختر پادشاه خاورزمین را

برایت میگیرم .

(کاکهم) میگوید : ای پدر جان نه (دختر) هصری میخواهم نه شاهی .

(سو گندبان) کعبة الله (میخور) م (که) خانه خدا (وبرای من) بیت الله است .

یای زین آن گونه در دل من جای گرفته است که :

پس از یای زین حلال دنیا (هر چه هست) بر من حرام باد .

(ای) پدر چنانکه بر استی (میخواهی) برایم «هیچ» زن بگیری ،

یای زین را میخواهم ، وای بزرگانش !

خواهر میر زیندین و دختر میر ابدال هاست .

اگر (از آنها) میپرسی (که هستند) مملکت آنان شهر جزیر بوتان است .

ابراهیم پادشاه گفت^۱ : جزیر در ملک خدا نیست . و کیل و وزیر گفتند .

قربان نیست .

.. گفت : ولی برای من عیب است من پادشاه باشم و دختر نو کر خودم را برای

پسرم بگیرم ، گفتند : کهن وزیری است بروید او را بیاورید تا بدانند (آیا) جزین

هست یا نیست ؟

وزیر را آوردند؛ تو قفس بود (اورا) بدیوان ابراهیم پادشاه آوردند و گذاشتند ،

ابراهیم پادشاه گفت : وزیر ، شهر جزیر در ملک خدا ، من میگویم نیست ؛ هست

یا نیست ؟

۱- از اینجا «چریکه» بصورت نشر است و چرگر آن را بایان عادی نقل میکنند. ایو بیان

وهزیر بکوتی : قوربان شاری جزیری‌ئی ئهوه لیزه لهزوز آوايه ؛ جه و سالان پادشاهی بابی تو له جیاتی مواجبی، دائمی، موخاریجی منی ده نههینا برایم پادشا که واى زانی ، رقی هەلستا ، زین بو ، رؤیی .

کاکه مهم لهجی خۆی هەلستا ، رۇنیشت ، وهزیر هەمو ری و شویینى جزیری‌ئی بهوی کوت ؛ کاکه مهم هەزار لیره ئەنعمام دا به وهزیری .

برایم پادشا ناردى جەللاپی^۱ له سەر ریئی وهزیری دانا ؛ ئەگەر لەوەتاغى کاکه مهم هاتە خوار ، سەری بېزىن بۇمنى يېئن .

ئەگەر هېینىيابە خوارى ، تەمەشايى كرد جەللاپ ڙاوستابون دە كوچھىدا وهزیر ئەوانى ناسى ، كوتی : بانگى ئەو جەللاپابانە بىكەن ، ئەنعمامى دانى ، كوتی : مەرخەسم دە كەن بىچمە دیوانى ؟ يان سەرم دەبېز ؟

كوتیان : بەلئى قوربان بورەخەستى ، بۇ دیوانى ، هەلیان گرت و بىردىان بۇ دیوانى برایم پادشاهی ؛ عەرزى برایم پادشاهی كرد : پادشا ، هەلبەت مردن بۇ من چاکە ، بە جىھەتنى چى فدرمو تە سەرى بېز ؟

كوتی : ئەمن ئەو تەقە كورەم ھەيدە ، ئەمن دەلیم جزیر نېھ ؛ ئەتۆ بۇز ، دەلیي ؛ ھەيدە ! كوتی : قوربان ئەمن نەمانانى ئەوه خەونى پېۋە دیوه .

دەسەر کاکه مهمى يېكە بىچىتە راوى .

يەھەن چل دەروازەی ھەيدە چل مەحەللەيە ھەر مەحەللەي چل كىچ وۇنى جولانى : لىــەللىشىرە ؛ بېئە بىداوەتى^۲ بۇبىگەرە .

ئەھەن لە راوى دىئەوه ، لۇتى و رەقاسى بۇ دانى شىر و مەيمونى .

۱ - راستە كەھى جەللاپ (جلاد) ئە لە تەخمى مان بىدا جەللاپ نوسراوه .

۲ - داۋەت : ھەلپەرين ، سەما ، چوبى و شايىھ . . .

وزیر گفت: قربان شهر جزیره‌ینجا در باختر (زمین واقع) است.
 (مدت) هفت‌شال پادشاه، پدر تو، بجای مواجب (آنچازا) بمن (واگذار کرد)،
 مخارج مرآ در نمی‌آورد.

ابراهیم پادشاه (وقتیکه) چنین دید، عصبانی شد، قهر کرد، رفت.
 کاکه‌هم (با احترام پدر) از جای خود برخاست، (بعد) بنشست، وزیر هم راه
 و خط (و نشانی) جزیر را باو گفت.
 (کاکه‌هم) هزار لیره بوزیر انعام داد.

ابراهیم پادشاه جlad برس راه وزیر بگماشت، (تا) چنانکه (وزیر) از اطاق
 کاکه‌هم پائین آمد، سرش را بپرید و برای من بیاورید.
 موقعیکه (وزیر) را پائین آوردند، تماشا کرد (ذید) در کوچه جlad (ان) ایستاده‌اند.
 وزیر آنها را شناخت. گفت: آن جلادان را صدا کنید، با آنها انعام داد، گفت (مرا)
 مرخص می‌کنید بدیوان (ابراهیم پادشاه) بروم یا سر مرآ می‌برید؟

گفتند: بلی قربان مرخص هستی (میتوانی) بدیوان (تشریف بپرید).
 او را بر گرفتند و بدیوان ابراهیم پادشاه برند. (وزیر) با ابراهیم پادشاه
 عرض کرد: پادشاها البته مرگ برای من خوب است. بجهت چه فرموده‌اید سر (مرا)
 بپرند؟!

(ابراهیم پادشاه) گفت: این نیگانه پسر را دارم، من می‌گویم جزیر نیست؛ تو
 چرا می‌گوئی هست. (وزیر) گفت: قربان من ندانستم او ذر خواب (آنچازا)
 دیده است.

دستور بفرمائید؛ کاکه‌هم بشکار برود.

یمن چهل دروازه دارد چهل محله است از هر محله چهل دختر وزن زیبا و خوشگل
 انتخاب کنید. بیا و برای او رقص و پایکوبی^۲ برپا کن.
 او از آشکار برخواهد گشت. لوتوی ورقاشه (سر راهش) بگمار شیر و میمون

۱- دره‌تن پرسور اسکارمان همه‌جا جlap=Gellab قید شده است.
 ۲- داووهت=Dawet یعنی رقص و پایکوبی و شامل انواع شیوه‌های رقص کردی*

له سدر رّبی دانی ، چاوهش و سازندهی له سهر رّبی دانی ، ئەگەر بەخیین له رّاوی هاتهوه ، ئدوی شهوئ دەخەونى دیوه ، لهو ژنانه و لهو کچانه ، يەکیکیان وەوی دەچی ، کاکەمەم کەیفی دەیگری ، ئەگەر کچیج بو ، بى منتهتە بابی ئەوی کچی ، حەزی دەکا ، کورى برایم پادشاھ کاکەمەم ئەوی بخوازی .

ئەگەر ژن بو ، میزدی بانگ بکە ، بیکە وەزیر زیری زۆر بدهیه ، ژنەکەی پی-تللاق بده ، جا بەخییر له کاکەمەم مارەی بکە . اینشاالا ئەوه داده مەزری .

پادشا کوتى : آفرین وەزیر ، ئەنعمامى . بدهن بەوەزیری ، ئەنعمامیکى زۆر بەوەزیری گەین ، کاکەمەم هەتا نیوەزۆیه رّاو و شکارى کرد ، برایم پادشاھینای داوهتنى بۇوی دروس کرد ، تەدارە کى بۇگرت .

جا هەرچى کچى بو ، دەلی : اینشاالا کچى منى دەوئ ، ھەرچى ژنى بو دەگریا دەیگوت پادشا ژنەکەم لى دەستىئى جا من قۆزى کوئ وە سەرى خۆم کەم ژنەکەم دەچى .

بەنگىنە کوتى : کاکەمەم ئەوه چ غولويىكە له دەورەی شارى يەمەن-ئى . کاکەمەم کوتى : شارى يەمەن-ئى ھەزار فىلى ھەيە . بەنگىنە کوتى : میرەمەم بەلا بچىنەوە بومالى . رّاویان بەتال کرد ، رّوویان دەمالا کرددەوە ، ئەگەر هاتن گەيىنە قەراخى شارى ، تەمەشایان کرد ، داوهت بو لۆتى و رەقاز بو ، شىئ و ورج بو .

بەنگىنە کوتى : میرەمەم بزا انه بابى تو ئەتوى چەند خۆز دەوئ ، بزا انه چەندى سوحبەت بۇ تو دروس کرددە ، جھىلى ناردە سەر رّبی . کاکەمەم لەپاش ئەوی کە يىخوداي پېشوازى وي نارد لەپاش ئەوی سەيد و مەلائى لە سدر رّبی وي را گرت .

و چاوش و سازنده (خواننده) سراهش بگذار موقعیکه بخیر و (خوشی) از شکار بازگشت. آنچه که آنشب در خواب دیده یکی از این زنان و (یا) دختران (شهر) که بآن (کسی که هم در خواب دیده) میماند کاکه‌هم او را میخواهد.

اگر دختر بود (فبه‌المراد) که بی‌منت است پدر آن دختر حظ میبرد که پسر ابراهیم پادشاه - کاکه‌هم، (دختر) او را بخواهد. اگر زن بود، شوهرش را صدای زن، احضارش کن، اورا وزیر کن زرش بده؛ زنش را طلاق بدهد. آنگاه بخیر (خوشی) او را بعد از کاکه‌هم در بیاور. انشاء‌الله این (کار) رو برآ خواهد شد.

(پادشاه) گفت: آفرین وزیر؛ به وزیر انعام بدهید، به وزیر خیلی انعام رسید کاکه‌هم تاظهر (گرم) شکار کردن (بود) ابراهیم پادشاه بساط رقص و چوپی درست کرد و تدارک (کار را) دید.

هر که دختر داشت، میگفت: انشاء‌الله دختر مرا خواهد خواست. هر کس زن داشت گریه میکرد (میترسید و بخود) میگفت زنها خواهند گرفت، من خالک (و گل) کجا را بر سر کنم زنم از دستم خواهد رفت.

بنگینه گفت: کاکه‌هم در دور و بر شهر یمن چه هیاهوئیست؟ کاکه‌هم گفت: شهر یمن هزاران حیله (درین) دارد. بنگینه گفت: میرهم خوب است. بخلانه بر گردیم شکار را خاتمه دادند بسوی منزل حر کت کردند.

موقعیکه بکنار شهر رسیدند تماشا کردند دیدند رقص و چوپی است لوتی و رفاصه و شیر و خرس (بساطشادی بر پاست).

بنگینه گفت: میرهم بین^۱ که پدر تو چقدر ترا دوست دارد، بین چقدر وسایل و محیط تفریح برایت درست کرده است. جوانان را سر راه کاکه‌هم فرستاد. بعد از آن که خدایان را باستقبال فرستاد پس از آن سید و ملا (ها) را سر راه او نگهداشت.

* است: (چوپی = Çöpi) (روینه = Rhoyine) (سویسکه‌ای = Soëskei) (له‌نجه = Lence) (شیخانی = shêxanî) (لار = Lar) (ناز = Naz) (سورانی = Soranî) (بهار = Behar) (شکاکی = shikakî) (آسکانی = Askânî) (کهوار = Kewyar) (زده‌ندی = Zazî) (شادی = sadî) (موکری = Mukrî) (سی‌پی = Sêpêyi) و ...

۱ - ترجمه تحت لفظی کلمه کردی «بدان» است.

کاکه هم گهیه جحیلان مهرحه بایی لی کردن گهیه که بخودایان سلامی لی کردن گهیه سهید و مهایان لهنیویان دابهذی، ئەنعمانی بوسهید و مهایان قهار کرد: لهوئ سوار بوقه لوئی و رهقازی بهپیره وه هاتن، خهلاًتی کردن، گهیه داوه‌تی، سهربی له سفر قهله‌پوزی زینی دانا ته‌هشای که‌سی نه کرد چووه ده‌کی دیوانی خوی، لهوئ دابهذی، داووهت بـهـتـالـ بـوـ هـهـرـچـیـ کـچـیـ بـوـ، دـهـیـگـوتـ: جـ بـکـهـمـ قـهـرـزـدـارـ دـهـآـتـمـ؛ کـچـهـکـهـیـ نـهـخـواـزـتـمـ، جـ جـهـمـنـ جـ بـکـهـمـ؟ ئـهـوـیـ زـنـیـ بـوـ، کـوـتـیـ: يـاـرـهـیـ زـوـرـ شـوـکـرـ! زـنـهـکـهـمـ نـهـچـوـ . خـهـبـهـرـ بـهـ بـرـایـمـ پـادـشاـ کـوـتـیـ: بـچـنـ وـهـزـیـرـیـ بـیـمـنـ، هـهـرـ دـهـیـخـنـکـیـنـمـ. لـهـ پـاشـانـ پـیـاوـیـ نـارـدـ کـوـتـیـ: سـهـرـیـ بـیـزـنـ چـاـوـمـ پـیـئـیـ نـهـکـهـوـیـ . کـوـتـیـانـ: قـورـبـانـ سـهـرـیـ مـهـبـرـ، بـهـلـاـ بـیـةـ اـیـرـهـ، بـزاـنـیـنـ تـهـ گـبـیرـیـ چـیـهـ! نـارـدـیـانـ وـهـزـیـرـیـانـ هـهـلـگـرتـ، هـنـیـانـ وـهـزـیـرـ گـهـیـهـ دـیـوـانـیـ پـادـشاـیـ یـهـهـنـیـ، کـوـتـیـ: قـورـبـانـ سـهـرـیـ منـ بـوـ بـیـزـنـیـ چـاـکـهـ . پـادـشاـ کـوـتـیـ: ئـهـتـوـ بـوـ شـایـهـدـیـ حـزـیـرـیـتـ دـاـ ئـهـمـنـ تـاقـهـ کـوـزـیـکـمـ هـهـیـهـ. (وهـزـیـرـ) کـوـتـیـ: قـورـبـانـ کـارـیـکـیـ گـرـانـ نـیـهـ، لـهـشـکـرـیـکـیـ بـوـ درـوـسـ بـکـهـ دـواـزـدـهـ هـهـزـارـکـهـسـ بـیـ، سـهـرـکـرـدـهـ بـوـ قـهـرـارـ بـکـهـ، دـبـوـتـخـانـهـ (جـبـیـهـ خـانـهـ)!؟! بـوـ درـوـسـ بـکـهـ، زـهـ گـهـلـیـ بـخـهـ، دـواـزـدـهـ مـهـنـزـلـ بـزـواـ، هـهـرـ مـهـنـزـلـهـنـیـ هـهـزـارـکـهـسـ لـیـیـ بـگـهـزـیـهـوـ، جـاـ بـهـ تـهـنـیـ دـهـمـیـنـیـ، بـوـ کـوـئـیـ دـهـچـیـ؟ ئـهـوـیـشـ دـیـتـهـوـ اـیـرـهـ، هـهـرـ کـچـهـ پـادـشاـیـهـ کـیـ کـهـ یـفـتـ دـیـنـیـ، جـاـ بـوـیـ بـیـنـهـ. کـاـکـهـ هـمـ دـهـسـهـرـ بـاـبـیـ کـرـدـ؛ کـوـتـیـ: مـهـرـهـخـهـسـ بـهـهـرـمـوـیـ دـهـذـوـمـ، بـرـایـمـ پـادـشاـ فـلـزـمـوـیـ: حـهـوـتـوـیـهـکـ سـهـبـرـمـ لـیـ بـگـرـیـ؛ تـهـدارـهـ کـیـ بـوـ دـهـ گـرمـ .

۱- واتا بهخته که م نهی گرت

۲- دبوتخانه = Dibutxane : نازانم چیه - پیماییه مه بهستی چرگه له واژه‌ی (دبوتخانه) جبیه‌خانه‌یه. ع. ۱

(میرهم) بجوانان رسید مرحباً گفت، به کدخدایان رسید سلام کرد به رسید و ملاها رسید، پیش ایشان پیاده شد، انعام برای رسید و ملاها برقرار کرد. از آنجا سوارشد لوتوی و رفاقت‌هایها باستقبالش آمدند آنها را خلعت بخشید برقص و چوپی رسید سر را روی قربوس زین نهاد و بکسی نگاه نکرد (بسوی) در دیوان خود رفت، آنجا پیاده شد، رقص و چوپی پیان یافت. هر که دختر داشت می‌گفت چه کنم بدھکار شدم^۱، دخترم را نخواست چه باید کرد! آن کسی که زن داشت، می‌گفت: ای خدا خیلی شکر، زنم (از دستم) نرفت. بدابراهیم پادشاه خبر رسید قربان کاکه‌هم باز آمد و کسی را نخواست.

ابراهیم پادشاه گفت: بروید وزیر را بیاورید او را خفه خواهم کرد. سپس آدم فرستاد گفت سرش را بپرید نمی‌خواهم او را ببینم. گفتند قربان سرش را می‌برد، بگذار بیاید اینجا ببینم تدبیرش چیست؟ پیغامداد وزیر را بر گرفته آوردند: وزیر موقعیکه بدیوان پادشاه یمن رسید گفت: قربان سر من برای بریدن خوب است.

(پادشاه) گفت: تو چرا گواهی (بر شهر) جزیر دادی؛ من یک پسردارم. گفت: قربان کار سختی نیست لشگری برای او تدارک ببین دوازده هزار کس باشد، سر کرده برایش معین کن، جبهه خانه برایش درست کن، همراهش بفرست. دوازده منزل راه برود، هر منزل راه که رفت هزار کس بر گردد؛ آن موقع که تنها ماند بکجا خواهد رفت؛ او هم باینجا برخواهد گشت، آن موقع دختر هر پادشاهی دلت خواست برایش بگیر.

کاکه‌هم پیش پدر فرستاد گفت مرا مرخص بفرماید خواهم رفت ابراهیم پادشاه فرمود یک‌هفته صبر کند، تدارک (کار را) برایش خواهم گرفت.

۱- شاید منظورش از دستدادن منافعی بوده که انتظار آن را از اقبال خود داشته باشد.

و هلا بچینه سهار به حسنه یای زین-ئی.

پدری یه کان یای زین-یان هه لگرت ، بر دیانده شاری جزیر-ئی.

سبحه یینی یای زین له خه وی هه لستا جنیوی دا بدمه لیک ریحان-ئی ، کوتی:

عه منت بو هه لمهستان ، نویشم چو .

۴۵ لیک ریحان کوتی : ئه من چ پکهم چو یه شه و گه زی دره نگه هه لستاوی ،
کوتی : دهنا آوی بینه چاوم بشوم ، چاوی شوشت ، ده ستره درده هیننا ، چاوی
خوی پی بستزی ده ستره کاکه مه مه بیو ، ئه گهر ته مه شای کرد ، ئه نگوستیله
و موری کاکه مه مه اه قامکی دا بیو .

کوتی : چارشیوم بو بینن ، ده چممه ماله قهره تاژدین-ئی کن خاتون ئه ستی ۳ .
خوشکم ، هه لستا چو ماله قهره تاژدین-ئی . خاتون ئه ستی به پیریوه هات ،
قولی گرت . و هه سهاری خست ، پیکه وه رُونیشتن .

خاتون ئه ستی خوشکی گهوره دی وی بیو ، زنی قهره تاژدین بید ، کوتی :
خوشکی بو وا زهد و زه عیف بیو ؛ کوتی : خوشکی ، هانی ؛ ئه وانه ده ستره
و ئه نگوستیله ؛ له پیش خاتون ئه ستی دانا ، خاتون ئه ستی ته مه شای کرد ،
موری کاکه مه مه بیو ، تاقه کو زه دی برایم پادشاهی یه مه ن-ئی .

کوتی : خوشکی ئه تو ئه وه دی له کوئی بیو ؟

کوتی : ۳ و هلا نه مزانیوه ئه و شو ئه منیان برده یه مه ن-ئی .

۱ - یای = yay: و هر ناوی به ریزی مه زنه ژنانه ، له پیش نیوی گهوره ژنان ده بیز ریت

۲ - Gewre - Tajdîn beg = گهوره تاژدین به گ (قهره تاژدین به گ)

مه زنیکی . نیو- به ده ره وه دی کوردستان بیو و - یه ک به یه کی ده لی مهالی ده لی ماله گهوره
(قهره) تاژدین به گیه - مال و گیانی له بینا و میوانی - دا داناوه .

۳ - ئه ستی و (ئه سقیلان) پیم وایه ، یه که - نیوی ژنانه له کوردستانی موکری

دانیو ئه ستی زورن .

بگذار، بر ویم سربحث یای^۱ زین:

پری‌ها^۲ یای زین را برداشتمند و بشهر حجزیور بردند.

فردا یای زین که از خواب بیدار شد به ملکریحان^۳ دشنام داد گفت: چرا مرا بیدار نکردی، (وقت نماز رفت) و نماز مر را بجا نیاوردم. ملکریحان گفت: من چه کار کنم به شب گردی رفته بودی و دیر از خواب بیدار شده‌ای. (یای زین) گفت: پس آب بیاور سر و رویم را بشویم، سر و رو را شست. دستمال در آورد سر و رویش را خشک کنند. (دید) دستمال کاکه‌هم بود وقتیکه تماشا کرد (انگشت‌تری) و مهر کاکه‌هم را در انگشت (خود دید). گفت: چادرشم را برایم بیاورید، بخانه قره‌تاژدین^۴ پیش خاتون استی^۵ خواهرم میروم. بلند شد و بخانه قره‌تاژدین رفت، خاتون استی به پیشوازش آمد بازویش را گرفت و بیلا برد باهم بنشستند.

خاتون استی خواهر بزرگ او، زن قره‌تاژدین گفت: خواهر چرا اینطوری زرد وضعیف شده‌ای؟ (زین) گفت: خواهر بفرمایید اینها را: دستمال و انگشت‌تری کاکه‌هم را) پیش خاتون استی گذاشت. خاتون استی (آنها را) تماشا کرد، مهر کاکه‌هم، یگاند فرزند ابراهیم پادشاه یهون بود.

(یای استی) گفت: ای خواهر تو اینها را از کجا پیدا کرده‌ای؟

(یای زین) گفت: والله نمیدانم امشب مرا به یهون بردند.

۱- یای = yay: یعنی خانم، لقب احترام مخصوص زنان، جلو اسم زنان آورده می‌شود.

۲- در متن کردی همه‌جا پری (peri) آمده، در قسمتهای پیشین این متن تسامحاً حوری ترجمه شده است.

۳- ملکریحان: کنیز یای زین.

۴- قره‌تاژدین beg = Gewre tajdîn یکی از بزرگان نامدار کردستان، زبان زد خاص و عام چنانکه درص ۲۶ اشاره شده نام نیک او مظہر جوانمردی سخاوت و مهمانداری کردی است.

۵- استی = Esti نام زنانه کردی، در تند کره (شعر) ای فارسی گوی (مهستی) نامی آمده، (استی) با (مهستی) شاید همیشه اند - ناک مجله آینده تهران ۱۳۰۵ هشتم ج ۲ ش ۲ ص ۱۴۰ . ع.ا.

چم^۱ نه زانی ئەمنى مل به کوپن و بابان ویرانى
لەوییان ئەمن سویند دا بھسی جزوی قورآنى.

جا لھوی بده رەوھ خاتون ئەستى گەورە يە بۇ خۆی دەزانى.

خاتون ئەستى دەلئى : واى ملم به کوپن بابانم ویرانه !

ئەو میرمەمی لە يەمەن-ئى دەبەر تۆی ناوھ سى جزوی قورآنى
آخر دەست هەلنا گرئى دىتە اىرە نادۇرۇيىنى ايمانى

خاتون ئەستى دەلئى ; ياي زين گیانە !

ئەو میرمەمی دە گەل ئە تۆی خواردوھ قورآنە

چارەھ بزاوه دەست هەلنا گرئى ، تەشریفی مبارە کى دىتە اىرە كانە

جا ياي زين دەلئى : چ-بکەم ئەمنى سەر بەتال و بابان ویرانى

جا ، ئەمن رۇ-ذەش خۆم ، چلۇن بکەم گوزەرانى ؟

خاتون^۲ ئەستى كوتى : دەبى سەكۆيە كەت لەسەر شەتى جزير-ئى بۇ
بۇ دروس بکەم ، بىنېرم دوو سەد تۆپ جاوت بۇ بکىزم ؛ چل قەرەواشت
ھەيە ، دە گەل ئەو قەرەواشانە ، ھېنديكى گازرى بکەن ، ھېنديكىان
آرەخىچنان بدرۇون ، خمى تو لە دم آۋى بىللاو دەبى ايشالاھ تەعالا

۱ - لىرە را ، ھەلبەستە ، چرگەر ، دەنگى لىيىھەل دىنى و بە آھەنگى تايىھەتى
دەيلى .

۲ - لىرە را چرىيکە پەركەيە ، چرگەر بەقسە دەيگىريتەۋە . ئەيو بىيان

(یای زین) گفت: من سیاهپوش دودمان بر بادرفته، چیزی نفهمیدم!
در آنجا مرا به سی جزوه قرآن سو گند دادند.
بغیر از این (که عرض کردم)، خاتون **أُسْتِي** بزرگ (من) است خودش میداند
(دیگر خبری ندارم).

خاتون **أُسْتِي** میگوید: وای برم من سیاهپوش (که دودمانم برباد رفته است)!

آن میرمی که درین ترا به سی جزوه قرآن (سو گند) داده است.
(از تو) دست برخواهد داشت، عاقبت باینجا خواهد آمد، ایمان خود را
نخواهد باخت.

خاتون **أُسْتِي** میگوید: یای زین جان!

آن میرمی که با تو بقران (سو گند) خورده است.
دست بردار نیست ناچار تشریف مبارکش باینجا خواهد آمد.

آن گاه یای زین میگوید: من سراسیمه و دودمان (بر بادرفته) چکنم!

(؟) من سیدروی «خود» چگونه گذران کنم؟

خاتون **أُسْتِي** گفت: در کنار شط جزیر، سکوئی برایت درست کنم، و بفرستم
دویست توب کریاس برایت بخرم، چهل کنیزداری، با این کنیزان، گروهی گازری
بکنند، گروهی عرقچین بدوزنند، رنگ (گازری تو) کنار آبها پخش خواهد شد، انشا الله تعالى
۱- از اینجا «چریکه» بصورت نظم است و چرگر با صدای بلند و آهنگ مخصوص
آن را میخواند.
۲- از اینجا چریکه بصورت نثر است و چرگر مطالبرا با بیان عادی نقل میکند. ع.ا.

جا ، ئەمن دەنیز مە کن کاکم ، دوو جو و تام بـداـتـی ، دوو پـیـاوـانـم بـداـتـی ، بـوـخـۆـم
جو و تی رـاـدـهـ بـهـسـتـم ، (داـهـاـتـم بـوـ) موـخـارـیـجـم کـمـمـهـ ، بـهـ دـهـسـتـنـدـهـ بـهـرـزـیـ . نـاـچـمـ .
ئـهـواـنـهـ دـهـنـیـزـنـهـ سـهـرـ رـیـیـ ، ئـهـگـهـرـ کـاـکـهـ مـهـمـ وـ بـهـنـگـیـنـهـ هـاـتـنـ ، جـوـتـیـزـ
مزـگـیـنـیـ بـیـنـیـ .

۴۵ مـلـیـلـ رـیـحـانـ . يـاـنـ دـهـ کـرـدـبـوـ ، بـاـنـگـیـانـ کـرـدـوـهـ ، مـلـیـلـ رـیـحـانـ باـزـیـ بـهـنـدـیـ
لـهـ قـوـلـیـ خـۆـیـ ، کـرـدـیـوـهـ ، لـهـ پـیـشـ يـاـیـ زـینـیـ دـاـنـاـ . کـوـتـیـ : ئـهـمـنـ چـیـ دـیـ
قـهـرـوـاـشـیـ نـاـکـهـمـ .

يـاـیـ زـینـ کـوـتـیـ : لـهـ بـهـرـ چـیـ . کـوـتـیـ : يـاـیـ زـینـ ئـهـتـوـ دـهـچـیـ شـهـوـ گـهـرـیـ ،
ئـهـمـنـ نـابـهـیـ . خـاتـونـ زـینـ کـوـتـیـ : ئـهـمـنـ چـوـمـهـ کـوـیـ ئـهـمـشـوـ ! (مـلـیـلـ رـیـحـانـ
کـوـتـیـ) : هـهـمـوـشـهـوـیـ چـوـوـیـهـ شـهـوـ گـهـرـیـ ، ئـهـمـنـتـ بـوـ نـهـبـرـدـ دـهـلـ خـۆـتـ ؟
(يـاـیـ زـینـ) کـوـتـیـ : جـاـ تـوـ بـوـ زـیـزـ دـهـبـیـ ؟ ئـهـگـهـرـ هـاـتـنـ ؟ قـهـرـاـرـمـانـ بـیـ ،
آـغاـ بـوـمـنـ ، نـوـکـهـرـ بـوـتـوـ ، ئـهـوـ قـهـرـاـرـیـانـ پـیـکـهـوـهـ کـرـدـ ، هـهـلـسـتـانـ چـوـوـنـهـ مـالـهـ
خـۆـیـانـ ؟ جـاـ نـارـدـیـانـ ، جـاـوـوـیـانـ کـرـیـ . تـهـدارـهـ کـیـانـ گـرـتـ ، چـوـوـنـهـ سـهـرـشـتـیـ
جزـیـرـیـ :

عـهـوـ۲ـ جـارـ دـوـ قـسـانـ لـهـ کـاـکـهـ مـهـمـیـ بـکـهـیـنـ بـهـنـادـرـیـ !
عـهـوـ۳ـ فـهـرـمـانـیـ رـهـحـمـانـ بـهـ کـرـیـ
عـهـمـ کـرـمـانـجـ وـ دـیـبـوـ کـرـیـ

-
- ۱ - راسته کهی (بازو بندی)
 - ۲ - لیره را چریکه به هله لبه سته ، چرگه ر ، دهنگی لی ههل دینی و به آهه نگی
تایبه تی تی ههل ده کاتی .
 - ۳ - کاک ره حمان به کر چرگه ری کرمانچی - دیبو کری که چریکه مه م وزینی
بو اوستاد او سکارمانی گیر او هه ته وه .
 - ۴ - کرمانچ = گهوره ترین ، به ریز ترین وه به ره چله ترین ره (هوز) ای کوردانه
 - ۵ - دیبو کری : هو زیکی کوردانه ، له کوردستانی مو کری له با کوردی شاری
مه ها باد (سابلخی مو کریان) دا ، نیشتہ جین . ئه یو بیان

منهم پیش **گاکه‌م** خواهم فرستاد دوچفت (کشتکاری) بمن بدھند، دونو کر بمن بدھند، خودم گاو و خیش راه خواهم انداخت (در آمد نسبت) به مخارجم کم است. با دست مزد نمیتوانم گذران کنم.

اینها را سر راه میفرستید، اگر **گاکه‌م** و **بنگین آمدن**، زارع هژده بیاورد. ملکریحان را بیرون کرده بودند، او را باز بکار دعوت کردند ملکریحان بازو بند را از بازویش در آورد و پیش یای زین گذاشت و گفت من دیگر کلقتی نخواهم کرد. یای زین گفت چرا؟ گفت: یای زین تو به شبگردی میروی و مر ابا خود نمیپری خاتون زین گفت من کجا رفته‌ام؟ (ملکریحان گفت): امشب تمام شب را رفته بودی شبگردی مرا چرا با خود نبردی.

(یای زین) گفت: تو چرا قهر میکنی؟ اگر آمدن، قرار ما این باشد: آقا برای من، نو کر برای تو (و) این قرار را باهم بسته‌تم، و بخانه خودشان رفتند. آنگاه فرستادند کرباس خریدند (و) تدارک (کار را) دیدند و سرشط جزیر رفند.

اکتون یکی دو کلمه بطور «نادری» درباره **گاکه‌م** بگوئیم:
 (و) این فرمان رحمن بکر^۱ است،
 که هم کرمانچ^۲ و (هم) دیسکری^۳ است.

۱- رجمن بکر Rehman Bekir که خود را هم کرمانچ - هم دیسکری معرفی کرده است اسم خود و Dr. Man دکتر مان را در اشعار «چریکه» مم وزین گنجانده است معلوم است که هنر خود را بکار برده و شاید در غالب موارد این کار را کرده است چون قاطب‌تاجر گرهای کرد سواد ندارند و واقعاً شاعر و هنرمند هستند این است، که می‌بینیم گاهگاهی هنر شان بر محفوظاتشان می‌چربد، بنظر نگارنده این امر یکی از عمل اساسی تغییر و اختلاف متون «چریکه‌های» کردی است.

۲- کرمانچ Kirmanc یا کورمانچ = Kurmanc نام اصیل‌ترین و بزرگ‌ترین ایل کرد در معنی: جنگی، دلاور، رم (عشیره) و رعیت آمده غالباً کرد را کرمانچ (کوزمانچ) هم می‌گویند.

۳- دیسکری = Dêbokrî یکی از عشاير اطراف مهاباد-(۲ و ۳) ناک: فرهنگ ایلات کرد نگارش عبید الله ایوبیان.

بو خاتری دو کتّور مانی نهمی

نه باس هه بو نه خه بدره

تمداره کی کاکه مه می گیرا فوقه ره به فوقه ره
له شاره کهی یه مه مه نی و هد رکهوت دوازده هزار سواری به ده فتادره

کاکه مه م دلی : به نگینه !

ئه وه لەشکرەی بابی من بۇ منى دروس کردوه بیچو بیبینە

کئی بو له به نگینه گولباوه
چو و ئەسپى خۆی له ایختە خانى دەرھیناوه ،
کە سوار دەبو نیوی خولای هیناوه
لەو سەرەی بە لەشکری - دا چوو ، چوو لەوسەری گەزداوه
بانگ لە سەر بانگى لېیداوه
ھەتا دەھاتە دەرکى ایختە خانى دەبۇو پیاوە

کئی بو له به نگینه موحتە بدره
لیئى خىز - دەبونەوە میر - آخور و مەيتەرە
دەلی : سەفەری تکى دوور و دریزمان له بەرە

کئی بو له به نگینه گولباوه
لە پلە کان وەسەر کەھوت ، دەرکئى ، پەردەی ھەلداوه

بخاطر د کثرمان جاودان .

نه بحثی بود نه خبری !

برای کاکه‌م تدارک دیده شد ، فقره بفقره .
دوازده هزار سوار (مطابق آماز) دفتر از شهر یمن خارج شد .

کاکه‌م میگوید: بنگینه !

برو، آن لشگری را که پدرم برایم درست کرده است ببین .

که بود - بنگینه گل نژاد بود (و بجز او کسی نبود) !

رفت اسب خود را از طویله اخته‌ها بیرون آورد .

موقعیکه سوار میشد نام خدا را (بر زبان) راند .

از این سر، (بسركشی) لشگر رفت و از آنسو برگشت .

بانگک پشتسر بانگک بر میداشت .

تابدر طویله اخته‌ها میرسد - (و آنجا) پیاده میشود .

که، بود، (بجز) بنگینه معتبر (کسی) نبود .

(که) میر آخر و مهتر (ها)، دور و برش جمع میشند!

میگوید: یك سفر دور و دراز در پیش هاست .

که بود ، بنگینه گل نژاد بود؟ (و بجز او کسی نبود، که) !

از پله‌ها بالا رفت در (را باز کرد!) ، پرده را بالا زد .

هه تاوه کو دههات له آغای میرمه‌می ده کرد سلام و سلاؤه
دهیکوت : به نگینه ئه و لەشکرەی بابی مه بو مهی دروو کرد و داخو ولا
چلوونه ، تهواوه ؟

بە نگینه دلیی : آغای من له زوریان چ تەذه فیان نینه (!)
ئەی آغا دەغیلت بم ، له سوار چاکیان هیچ قسور نینه ،
ئه و لەشکرەی بابی مه بو مهی دروو کرد و له کەنم هیچ بەرەودوایی
بو من و تو نینه .

گاکەم کوتی : بزو شیتی مال ویران ، دهنا بابی من ، گەپی
بەمن دەدا ؟

ئەو کی دەبو له گاکەم ده موختە بەرە
حوکمی ده کرد دەیگوت ئەسپی بۆرم بۆ نیئە دەرە

ئەو کی بو له مەیتەر و میر آخوژی ده گولباوه
ئەسپی بۆرەیان زین ده کرد به دوسرەیان رزاده کیشاوه .
دەگەن بە نگینه باشگ له سەر باشگیان لىداوه
ئەسپی بۆرە هاتە درى لە دەر کى دیوانى رزاوه ستاوە
ھەرچەندى عالەمی يەمەن -ى - يە سەریان له کوشک و پەنجھران دەرھېنداوه
میرمەم بى غیرەتى کرد لە دايىك و بابى خۇي نە گىراوه

کى دەبو له میرمەم موختە بەرە

تا اینکه آمد و به آقای میرهم سلام کرد.

(کاکه‌هم) هیگفت: ای بنگینه، آیا این لشگر که پدر من، برای ما، درست کرده است، خدا میداند چطور است، آیا کامل است؟

بنگینه میگوید: آقای من (ازبس) زیاد است، هیچ طرفش معلوم نیست.

ای آقا بتو دخیل (پناه میآورم)، از چابک سوارها یش هیچ قصوری (بنظر) نمیرسد.

این لشگر را که پدر ما برای مادرست کرده‌اند، بنظرم هیچ پیش و پسی (اشکالی) برای من و تو ندارد.

کاکه‌هم گفت: برو، دیوانه خانه‌خراب، مگر پدر من، مرا مسخره میکند؟

که بود، کاکه‌هم معتبر بود!

حکم میکرد و هیگفت: اسب خاکستری رنگ را برای من بیرون بیاور.

که بود، از مهر (ان) و میر آخون (ان) اصیل (بودند که).

اسب خاکستری رنگ را زین کرده و فوری (برایش) حاضر کردند.

با بنگینه پشت سرهم، بانگ برمیآوردند (؟)

اسب خاکستری رنگ بیرون آمده (آمده)، جلو در دیوان، ایستاده است.

تمام مردم شهر یمن، از پنجره‌های کوشک خود، سردر آورده‌اند. (تماشا میکنند).

میرهم بی غیر تی کرد و از پدر و مادر خود (برای خدا حافظی) دعوت نکرد

(و مراضیم بجا نیاورد).

که بود، میرهم معتبر بود!

له پلیکا(نان) دههاته خوارئ قوّلیان ده گرت ئەوبەر ئەوبەر، پیشی ده رکیتی خوارئ بۆرە دهنا لەزینی مەرسا^۱ خۆی ده کەوتە سەرە، ماشەللاھیمندیک ده یانگوت: ئەوه شەمسە، هییندیک ده یانگوت: ئەوه، قەمبەر^۲ رە.

زەبى نەزەردی پیس، لېیى نەکەنەوه نەزەرد!
بەقەد دوو ھەزار کەس، راًدەوستان ئەوبەر ئەو بەرە.

نوکەر و وەکیل دەلین: بىرۇن (بىرۇن) دامەمەینىن، خەبىرىنىکى وە برايمپادشاھى راپكەيىن.

كى بو، له وەکیل و وزىرى دە بەۋە فايىه:
خەبىرىنىکى بىدەن، بۇ دايىكى مەمى، دە گەل دايىكى بەنگىنەى، بەلا
حەسرەتى نەكىشىن، لە دوواى كورى خۆيان؛ دەشقەمى يېن، گەردىنى كۆرى خۆيان
بىكەن آزايد!

كى بو، له وزىر(ى) دە تەواوه!
خەبىرىنىكىان بەدايكى بەنگىنى داوه.

دايىكى بەنگىنەى ئەگەر وادە زانى،

۱ و ۲ - مەرساى و قەمبەر: تىك شىكىنراوى (مرصع) و (قمر)ى عەرەبىن و چىركەرانى كورد، ئەو وازانەيان، له ميرزايان وله مەلايان بىستوھ و بەھەلە دەكاريان هىنماوه - بەوچەشىھى هىنديك له واژەي يىگانان كەوتونە سەر زمانان و هاتونە نيو زمانى كوردى وە، ئەيوبيان.

از پله‌ها پائین می‌آمد، آنور آنور بازوها یش را می‌گرفتند!
پای درر کاب مینهاد و (براسپ) خاکستری رنگ، روی زین هر صع^۱ سواره می‌شد،
بعضی‌ها می‌گفتند: ما شالله، این شمس است، بعضی‌ها می‌گفتند: این قمر^۲ است.
یارب (آدمهای) چشم‌شور بر او نظر نیمدازد،
در حدود دوهزار کس آنور آنور واایستاده‌اند.

نو کر (ان) و و کیل (ان) می‌گویند: معطل نکنید، بروید؛
ابراهیم پادشاه را خبر کنید،

که بود، (آن) وزیر و و کیل باوفا بودند:
(دستور دادند که) مادرهم بنگین را خبر کنند، شاید که، پسران خود را حلال
کنند، مبادا در دوری حسرت بکشند.

که بود، (از) وزیر (ان) لایق و کامل بود (ند که)!
خبری بمادر بنگین دادند.

مادر بنگین، موقعیکه دانست (موضوع را فهمید).

۱. و ۲ - در متن کردی مرسایی Mersayi محرف (مرصع) و قمبر Qember محرف (مرصع) (قمر) آمده است - چنانکه در ص ۳۲ یاد آور شدیم: چرگران بیسوا دکرد، بتقلید میرزاها و ملاهای عالم‌نما، از این قبیل کلمات تحریف شده، بکار می‌برند. به عقیده نگارنده‌این امر شاید یکی از عوامل موثر تخلیط زبانها و موجب نفوذ کلمات زبانهای بیگانه در زبان کردی است.

دلهی سهرم دهنا سهر(نیو) کوپله‌ی خمخانی^۱.

سه‌لای گهورم لی رابو ، شاری یه‌مهن-ی چول ده‌بی، گور و گورخانه
ده که‌ویته جزیره ویرانی .

دایکی به نگینه-ی دههات بدهین و گریان تهواوه !
بانگ له سهر بانگی لییداوه ،

خه‌به‌ریکی له بوق دایکی میرمه‌می هیناوه ،
ده‌لی : دایه میرمه‌می ئه‌تؤ نازانی ج-قمه‌ماوه ؟
ده‌لین : بورجی به‌لک به‌بی آغا‌یی له شاری یه‌مهن-ی به‌جی ماوه

دایکی ممه‌می ئه‌گهر وای ده‌زانی !
فرمیسکی دههاته خوارئ له‌ههر تک چاوه‌کانی .

دایکی میرمه‌می ئه‌گهر وا ده‌زانی !
خوی هله‌لده-دیری له‌تالاری ، ههتا ده‌گهییه باله‌خانی ؟
به سهری رووتی ، به‌بی پیخواسی دههاته کولانی ،
به کوچه‌ی دا دهی ده زده کا به‌گریانی ،
ههتا ده‌گاته بورجی به‌لک ، ده‌لی : وہ کیل و وہ زیران ، ئه‌دی تاقه
کوژه‌که‌ی من کوانی ؟

وہ کیل و وہ زیر ده‌لین : له خومان ایخسیری ،
ئه‌تؤ تازه که ده‌بی کوری خوت وہ بیری ؟

^۱- خمخانی = خمخانه : به‌حییه کی ده‌لین: که چتی له‌وی له‌خم ، ده‌دهن. ئه‌یو بیان

گفت سرم را در خم رنگرزی فرو می‌برم .

صلای بلند من ، برخاست ، شهر یمن ویران می‌گردد ، گور و گورستان
(این جماعت) بجزیره ویران خواهد افتاد .

مادر بنگین ، گریان و باشیون تمام می‌آید .

و پشت سر هم با نگ ک بر میداشت .

خبری برای مادر میرهم آورد ؟

گفت : (ای) مادر میرهم (آیا) میدانی چه (چیز) بوقوع پیوسته ؟
می‌گویند ، برج بلک بدون آقا (صاحب) در شهر یمن جا مانده است .

وقتیکه مادرهم این را دانست (فهمید) .

اشک از هر دو چشم سر ازیر شد .

وقتیکه مادر میرهم این را دانست (فهمید) .

از تالار ، خود را پرت کرد ، تابیالاخانه رسید .

باسر لخت و پای بر هنده ، در کوی و بر زن همیگشت .

(در ، توی ؟) کوچه می‌آمد و می‌گریست .

تا به برج بلک رسید و گفت : و کیل ، وزیران ، یگانه فرزند من کو ؟

و کیل و وزیر گفتند : (وای برها) که اسیر هستیم .

آیا تو تازه بیاد پسرت افتادی ؟!

بورجی به له ک چوں وئه حهه لقنه ندهار بو ، به سه فهر رُویی بُوشاری جزیری

دایکی مهمنی ئه گهر وا ده زانی !

دهلى : ئەھلى يەھن-ى ، وەرن وەسەرم بکەن قوژ و خۆلی اى كۆلآنى .

جا باڭك دىلى : رُوله ميرەم گيانى گيانە !

عازاپى خۆمت لى حەللاڭ بى ، دەگەل شىرى ھەر تىك مەمکانە ،

مەچو شارى جزيرى ، شارىكى بەدقەدەمە ويسعەتى گەلەتك گرانە .

دایکى بەنگىنەي دەلى : رُوله لە خۆم فەقيرى !

ئەتۇ ئەمە گى دايکى فەقيرت وەبىرى !

سەلام لى زابو لە بُو مەم و بىنگىنەن^۱ گور و گورخانىان دە كەۋىتەوە شارى

جزيرى .

دایکى ميرەم دەلى : لە خۆم مل بە كۆين و بابان وېرانى

رُوله ميرەم ، نۆمانگان ، نۆ رُۋىزان ، نۆ سەعاتان ، نۆ دەقىقان ، بەبەروپشت

ھەلم - دە گرتى ، بەغەيىن ئەز ، بىرك وزانى .

لە خەزىنەي^۲ رزگار بوي ، كەوتىيە چەنگك مامانى ،

لە مامانى خلاس بوي كەوتىيە چەنگك داييانى (دايەنى).

۱- ان: نيشانەي كو كردنەوە يە، لىرە دا دە گەريتەوە سەر مەميش. بەلام: جارجارە، نيوان كودە كەنۇوە؛ تالەزاران خوش بى، يابوسوار و رەان كردنى آھەنگ و رىك و پىكى

ھەلبەستان ، وە كو: خەج (خەجان) گول (گولان) زىن (زىنان) استى (استيلان) و ...

۲- لەزگى بىرم. ع. ا

برج بلک چول^۱ شد و احدی در آنجا (نمانده)، بسفر شهر جزیر رفته (اند).

مادرهم وقتیکه این را دانست (فهمید) :

میگوید: (ای) اهل یمن بیاعمد و گل و خاکم بسر کنمید؛ (گل و خاک) کوی.

آنوقت بانگ بر میآورد : (ای) فرزند میرهم، جان جانی، عذاب (هائی که برای تو کشیده‌ام) باشیره رو پستانم بر تو حلال باد. به شهر جزیر مرو، یک شهر بدقدمی است (زندگی در آنجا) ملاانگیز^۲ و سخت است.

مادر بنگینه میگوید: (ای) فرزند (وای بر) من (که) فقیرم، تو حقوق مادری^۳ مادر فقیرت را، بیاد داشته باش! صلای من بلند شد؛ بخاطرهم و بنگین‌ها^۴ (که) گور و گورستانشان شهر جزیر خواهد افتاد.

مادر میرهم میگوید: (وای) بر من سیاهپوش دودمان بر باد رفته. (ای) فرزند میرهم؛ ندهما و نهروزن ساعت و نه دقیقه ترا به پشت و رو بر میگر فتم (پر ورشت میکرم) بغير از بحالی و درد (های که بخاطرت تحمل کردم) از خزینه^۵ رستگار شدی بدهست ماما افتادی. از (دست) ماما خلاص شدی، بچنگ دایه افتادی.

۱ - چول == GOL: یعنی خالی از سکنه و در مفهوم دشت و بیابان لمیزد ع نیز بکار برده میشود.

۲ - ویسعت گران Viset giran: از دو کلمه ویسعت + گران تر کیب یافته است ویسعت: شاید از (وسعت) عربی آمده باشد و گران در کردی در مفهوم سخت و دشوار و مهم آمده است و در اینجا برای رساندن مفهوم کردی، ملاانگیز ترجمه کردیم.

۳ - گ = Emeg: یعنی حقوق مادری که در زبان کنونی آذر بایجان نیز AMAK (با آوانوشت معمول نشیه دانشکده ادبیات تبریز) عیناً در مفهوم کردی بکار برده میشود.

۴ - در متن کردی بنگین بصورت جمع آمده - و این نوع تغییر و تبدیل اسماء خاص در زبان کردی خیلی معمول است چنان‌که: خج (خجان)، زین (زینان) گل (گلان)، استی (استیلان) و ...

۵ - مقصود از خزینه اشاره بشکم مادر است. ع. ایوبیان

رُوله میرمهم له داینه‌نی خلاس، بوی کهوتیه چهنگ لله‌ی، دهیان
بردئی دیوانی،

رُوله ده بدر کوتاپیان نای، حهوسالان دنیای رونت نهدی له‌زیر-خانی،
ئمه‌لی یه‌مهن-ئی و هدن کوینیکم ده بدر کهن له بو جوانیکی و هک
میرمهمی؛ شاری یه‌مهن-ئی لیم چوں ده بی آوه‌دانی ده کهوتیه جزیره ویرانی.

دایکی به‌نگینه‌ی ده لی؛ رُوله بوچ وا کوژیکی بی‌فیکری!
رُوله سه‌فترت له‌بدره بندادری!

رُوله له شیری دایکی خوت‌گردت آزابی دهس له آغای خوت
هه‌لنه‌گری.

دایکی میرمهمی ده لی؛ هه‌ی! یه‌مهن-ئی هاواده، آمانه!
رُوله میرمهم، له‌سر دایکت راوه‌سته، ده‌گه‌لم بکه دوو قسانه!
ئهمن له شاری یه‌مهن-ئی بوت هه‌لده‌گرم خه‌زینه و دبوتخانه (جبیه‌خانه؟)
رُوله بوت ده بیم بها‌یلچی، بو خوم ده‌چمه شاری جزیری بو تانه،
یای زین-ت بو دینم، شاری جزیریش، به‌خاک و باده‌وه ده‌یکرم؛
بابی دایکی^۱، به‌جی و مه‌کانه‌وه بوت دینمه ایره کانه،

کاکه مه‌م ده لی دایه له‌خوم، فه‌قیری!

ئهمن بو خوم سویند خورم، ده بی له دوای بیچمه جزیری.

۱- واتای ٹهو واژه‌یهی به‌روناکی نازانم‌بیم‌وایه؛ ده‌گه‌ل «نادرشا»‌ی بی.
۲- زاراوه یه‌کی شیرنی لادیبانه، ٹه‌یو بیان

(ای) فرزند، میرهم ، از(دست) دایه خلاص شدی، بچنگک لده افتادی، که ترا بدیوان میبردند .

(ای) فرزند ترا بمدرسه فرستادند، (مدت) هفت سال در خدمه ماندی و روز گار روشن را ندیدی .

ای اهل یمن ، بخاطر یک جوان مثل میرهم ؛ بیانید ولباس سو گواری بتن من پوشانید ، شهر یمن خالی از سکنه خواهد شد و شهر ویران حزیر آبادان خواهد گشت.

مادر بشگینه میگوید: (ای)، فرزند چرا این چنین پسر بی فکری هستی؟

(ای) فرزند، سفر در پیش است بنادری^۱.

(ای) فرزند شیر مادرت بر تو حلال باد (اما) دست از آقای خود برنداری.

مادر میرهم گفت: ای (اهل) یمن (جای) فریاد و امان است!

(ای) فرزند، میرهم ، بخاطر مادرت بایست ؛ بامن یکی دو کلمه حرف بزن. من در شهر یمن برای تو، خزینه و جبهه خانه نگهداری (خواهم کرد) و ای فرزند، خودم ایلچی تو خواهم شد و بشهر حزیر و بوتان خواهم رفت.

بای زین را برای تو (باينجا) میآورم و شهر حزیر را با خاک و بادش برایت خریداری میکنم (خواهم کرد) .

ای پدر مادر^۲، (شهر حزیر را) بجا و مکان، برایت باينجا میآوردم .

کاکه‌هم میگوید: ای مادر، من فقیر !

«من خودم» سو گند خورده‌ام، باید بدنی بالش بشهر حزیر بروم .

۱ - نادری = Nadrî این کلمه در «چریکه» های کردی استعمال دارد. ولی من معنی صحیح آن را در نیافتم بقول دوستم آقای محمد امین سالاری اشاره به (نادرشاه) است: یعنی مانند نادر.
۲ - بابی دایکی = Babî dayikê : یعنی ای پدر مادر: یک اصطلاح زبانی روستائی است که مفهومی معادل «جان مادر» فارسی دارد. ایویان.

دایکی مهمی دلی : هاوارم و بدر عدو خولاًیهی تاق و ته‌نیایه !
آوزیکم تی بدر بووه هیچ چارم نایه ،
شاری یه‌من-ئی چوّل و واحیده لقه هاره ؛ چپکهم به بی آغایه !

دایکی به نگینه-ی دلی : رُوله له خوم بی فیکری
رُوله نایی دس له میرمه‌می کوری برایم پادشاهی هله‌لبگری

دایکی به نگینه-ی دلی : هاوار و واوه‌یلایه !
عازابم به‌هیچی چوو له‌دنیایه ،
تاقه کوریک خولاً ، دامیهی (دایمی) لیی بوم ، هه‌آنیشته هله‌لوه‌دایه

دایکی مهمی دلی : رُوله میرمه‌م ، خولاً نه‌یدامی رُونیشم به‌نه‌نگ
دل‌میری :

رُوله ایستا به‌پیری ، تووشی نه‌ستوم بووه و هجاخ کوییری

دایکی میرمه‌می دلی : نه‌هله‌ی یه‌من-ئی سهید و مهلا ، دنه‌وجهوانه !
نه‌ز^۱ و بیم به‌قوربانی هدر دوك چاوانه !
ددر کی ده‌روازه‌ی یه‌من-یم بویگرن تا دوو قسان بکهم ده‌گه‌ل
کوری تاقانه .

دایکی مهمی دلی : سهید و مهلا ، خوش‌ویستی نه‌دو خولاًیه !
همو ده‌سینگو دایه جزوی که‌لام‌مولایه ؛

۱ - نه‌ز = EZ واتا : نه‌من ، من ، مه - نه‌و واژه‌یه ریشه‌یه کی کونی زمانی
آویستایی هه‌یه . نه‌یو بیان .

مادر هم میگوید: فریادم به پیشگاه خدائی، که یگانه و تنهاست !
آتشی (بجانم) افتاده، چاره‌ای ندارم .

شهر یمن خالی از سکنه واحد القهار است^۱، چکار کنم که بدون آقا مانده است .

مادر بنگینه میگوید: (ای) فرزند من بیفکر !
(ای) فرزند از میرهم پسر ابراهیم پادشاه (هر گز) نباید دست برداری .

مادر بنگینه میگوید: فریاد و واویلاست .
زحمت‌هایم در دنیا بهدر رفت .
خداآوند یک پسر بمن داد ، اما آنهم از دستم رفت و آواره شد .

مادر هم میگوید: ای فرزند میرهم ، خداوند بقسمت (من) نکرد: (راحت)
بنشینم با صدای رسا وطنین انداز؛ با (نام و آوازه، کامیابی) .
(ای) فرزند ، الان ، سرپیری ، اجاعگوری گریبانگیرم شده است .

مادر میرهم میگوید: ای اهل یمن ، ای سید و ملا و نوجوان !
من ، بقربان دوچشمانتان شوم !
در دروازه یمن را بمندید ، (تمام نرود) و من ، یکی دو کلمه بایگانه پسرم
حروف بزنم .

مادر هم میگوید: ای سید و ملا(ها) ، عزیزان خدا !
(که) درسینه همه شما جزو(های) کلام الله هست ؟

۱ - واحد القهار = Wahid u lqehar : که در همین متن ، در جای دیگر ، واحد القندهار آمده است: مفهوم مترادف چول یعنی خالی از سکنه و جای که در آن احدی و دیاری نیست دارد . ع ایویان .

و هرن ده گهله ئەمن بچینه خزمەت میرمەمی تکایم بۇ بکەن، دەشقەمی
دە گەلم بگەریتەوە دووايە .

دایکى به نگىنە-ئى دەلى : آورم تى بەربو، لىم خرا بولىجىگەرە !
آغا و نو كەران سەفەر(ى) كاولە جزىيرى(يان) لە بەرە .

دایکى به نگىنە-ئى دەلى : چېكەم لە خۆم بى سەلايە !
چېكەم بۇ برايم پادشا(ى) لە هاوارى مەم و بنگىنەن نايە .

دایکى مەمی دەلى : چېكەم لە خۆم اىخسىرى ؟
ھېچ كەسم نىيە ، بۆم بىكا زايى دە گەل تە گېرىنى ،
ھەر چەند دە كەم ، دەستىم پى لە كۆزى خۆم ھەلنا گىرى .
دەبىن كەشكۈلىيکى ھەلگرم دە گەل دار-حەسايە كى ، بىم بەدەروپىش
وە دوو(ى) میرمەمی كەموم ھەتا دەچەمە شارى جزىيرى .

دایکى به نگىنە-ئى دەلى : چېكەم زۇلە گىانە ؛
حاشا لە يەمەن-ئى ئە گەر گەمورە و گەرانە ؛
دەبىم بە اىلىچى ، لە ھەمو دەركان ، پەيدا دە كەم نان نانە ،
ھەمو شاران لېيك دەدمەم ھەتا دىمە شارى جزىيرى بۇ تانە .
خەلکى جزىيرى دەلىن : قەرەواشىمان دە گەلە ئەمۇ جووتە نەوجوانە .

كاكە مەم دەلى : لە خۆم غەرەب (و) بى سەلايە^۱

بەدايىكم عەرز بکەن بەخۇلۇ(ى) نا گە رېمەوە دووايە ،

۱ - بى سەلا = Bê+Selha : واتا بى كەس مامەمەوە كە سە نا گاتە هاوارى . ع. ۱

بیائید، با من بخدمت میرمهم برویم و بخاطرمن، خواهش بکنید، شاید با من برگردد.

مادر بنگینه میگوید: آتشی (بجانم) افتاده، جگرم را خراب کرده است.
آقا و نوکرانش سفر جزیر ویران را درپیش دارند.

مادر بنگینه میگوید: من بی صلا (وبی فریادرس) چکار کنم!
ابراهیم پادشاه را چکار کنم، بكمک هم و بنگین نمی‌رسد (نمی‌آید)؟

مادر هم میگوید: من اسیر چکار کنم!
کسی ندارم که برایم رای و تدبیر کند،
هر چند (میکوشم) نمیتوانم از پسرم دست بردارم.
باید کشکولی بردارم و عصای (بدست بگیرم) و درویش بشوم، بدنبال میرمهم
(راه بیفتحم) تا شهر جزیر برسم. (داخل آن شهر بشوم).

مادر بنگینه گفت: (ای) فرزندجان، چه کنم؟
حاشا از یمن، هر چه بزرگ و گران (مايه) باشد؛
ایلچی خواهم شد واز درهای (خانه‌های مردم) نان نان پیدا خواهم کرد.
تمام شهرهارا بهم خواههمزد (میگردم) تا شهر جزیر بوتان خواهم (رسید).
خلق جزیر میگویند: کنیز است، همراه با این جفت نوجوان (آمده) است.

کاکه هم میگوید: من بی صلا، غریبم.
بمادرم عرض کنید؛ سو گند بخدا، به عقب برخواهم گشت.

۱- بی سهلا = Bérella من بی صلام یعنی در غربت و بیچارگی تنها مانده‌ام، فریادم بجایی نمیرسد. م. ایو بیان.

چونکه، سویندم خواردو به کلام‌مولایه.

دایکی مه‌می دلی: رُوله، دیده‌ی شیرنم!
راؤه‌سته، دهست دهستوی بکدم تیرت بپینم.

کاکه‌م‌م دلی: مه‌که فیکری،
دهست دهستوکردنی من، هیچ‌که‌لك ناگری،
ناگهاری‌مه‌وه دعوایه، که‌لك ناگری (?).

سه‌فهرم له‌بهره ده‌بی بچمه جزیری بو تانه؛
دهستم لی هه‌لگرن، ئه‌ی به‌نده‌ی موسولمانه

دایکی به‌نگینه‌ی دلی: رُوله له‌من مل به‌کوین و بابان ویرانی!
خولاکه‌ی مه‌م و به‌نگینان، ایزن بدنه، بِرُون بو جزیری بو تانی.
وهدن به‌خولاکیان به زامن بدنه، به ئه‌مانه‌ت به‌پیغمه‌به‌ری آخری زه‌مانی.

دایکی مه‌می دلی: رُوله له خوم بی‌سلایه!
آوریکم به‌ربوتی، له دلم کوزاوه چرایه؛
شاری جزیری آوه‌دان ده‌بی، شاری یه‌مهن‌ئی بی‌کوزی آغایه.

کاکه‌م‌م دلی: چیکهم رُوژم لی وهر گهزاوه!
خه‌لکی یه‌مهن‌ئی سهید و مهلای تهواوه؛
سه‌فهرم له‌بهره ده‌ولهت زیاد و مالیاوه:

چون که ، بکلام الله سو گند خورده‌ام .

مادر هم می‌گوید : (ای) فرزند، دیده شیرینم .
واایست، دست(ها) را بگردان بیاندارم، سیرت ببینم ،

کاکامه می‌گوید؛ فکر مکن !

دست بگردن من انداختن، هیچ فایده‌ای ندارد ،
به عقب بر تخواهم گشت، سودی ندارد .

سفر در پیش دارم و باید بجزیر بوتان بروم ،
دست از من بردارید، ای بند(گان) مسلمان .

مادر بنتگینه می‌گوید: (ای) فرزند، من، سیاهپوش و خانه‌خرابم (دودمان بر باد رفتہ‌ام) !

ترا بخدا، هم و بنتگین را اجازه بدھید به جزیر بوتان بروند .
بیائید آنان را بخدا بضمون بدھید ، و بامانت به پیغمبر آخر زمان (بسپارید).

مادر هم می‌گوید: (ای) فرزند، من بی صلا !
آتشی (بجانم) افتاده، (که) چراغ دلم خاموش شد :
شهر جزیر آباد می‌گردد (در حالیکه) پسر آقا (مولای ما) در شهر یهون نیست.

کاکامه می‌گوید: چکار کنم، روزگار من بر گشته (وبسر رسیده) است .
(ای) خلق یهون، ای همه سید و ملا(ها) !

سفر در پیش دارم، دولت شما زیاد، خانه شما آباد(باد) .

خه‌لکی یه‌مهن-ئی سه‌ید و مهلا ده‌لین کوییرین !
هه‌رُو ، بُرُو ، به‌خولات به زامن ده‌دهین ، به‌پیغه‌مبادریت ده‌سپیرین .

جا‌کی بو ، له به‌نگینه-ئی گولباوه !
جازی راکیشا ده‌نگی قوشنه‌نی داوه ؛
قوشنه‌نیان بدزی ده‌کرد ، آلا هه‌لدر اوه .

به جومله‌ی سه‌عاتیکی تهدارگ ده‌گیری ،
آلایان هه‌لکرد ، پشتی خویان ده یه‌مهن-ئی کرد ، روویان کرد ، ده شاری
ویرانه جزیر-ئی .

جا خه‌بهریکیان له برایم پادشای یه‌مهن-ئی گیز اوه :
آوریک ده یه‌مهن-ئی به‌ربووه به هیچ‌که‌س نه‌ده کوژاوه ،
برایم پادشا بنیریته بورجی به‌له‌ک بزانی کاکه‌مهم بو لموئی نه‌ماوه .

برایم پادشا دلی : خه‌لکیکی نادانه (نه‌زانه) !
بیچن کاکه‌مهم بو بیشنه ایزه کانه .

وه‌کیل و وه‌زیر ده‌لین : برایم پادشا له خوت فه‌قیری !
ئه‌تُو نهت زانی کاکه‌مهم لمشکری هه‌لکرت ، رُویی بو شاری جزیر-ئی .

ئه‌گهر برایم پادشا وا ده‌زانی ، ده‌س ده کا به‌شین و گریانی
ده‌لی : جا یه‌من به کوییری ، چ-بکهم له یه‌مهن‌نه ویرانی ؟

خلق یمن، سید و ملا (همه) میگویند: (ما) کور هستیم!
برو، برو که ترا بضمان خدا هیدهیم و ترا به پیغمبر میسپاریم.

اکنون، که بود، بفکرینه گل نزارد بود! .
بانگ بر آورد و قشون را آماده باش داد?
خشون را راه میانداختند، پرچم بر افراشته است.

در ظرف یک ساعت تدارک (کار) دیده شد.

پرچم بر افراشتمد پشت خود را به یمن کرده عازم شهر ویران جزیر شدند.

(اکنون) این خبر را (بشنویم که) از ابراهیم پادشاه یمن نقل کردند؛
آتشی شهر یمن را در بر گرفته، که هیچ کس را یا رای خاموش کردن
آن نیست.

ابراهیم پادشاه (غالامی) به برج بلک بفرستد، بداند که کاکه‌مم چرا
آنجا نمانده (است)؟

ابراهیم پادشاه میگویند: (عجب) خلق نادانی (هستید)!
بروید، کاکامم را، برای من باینچابیاورید.

وکیل و وزیر میگویند: (ای) ابراهیم پادشاه فقیر!
تو نمیدانی، کاکامم لشگر (همراه خود) برد و بشهر جزیر رفت.

هنگامی که ابراهیم پادشاه این را فهمید، گریان، شیون آغاز کرد.
میگوید: اکنون من، با (چشمان) کور، در یمن ویران، چکار کنم؟

برايم پادشا دهلى : وه کيل و وهزيرى موحته بدرن !
ده غيلوبم ! ورن ، گهنج و خهزيشه بوقورى من بدرن .

وه کيل و وهزير له وينده رى راوه ستاوه ،
ده لين قوربانت بم (بين) برايم پادشاهي تهواوه !
كاكه مهم پياوينكى آقله ، موخاريجى خوى ههمو لهوى داناه .

برايم پادشا دهلى : چ-بکدم آورم گرت ، دلم ناسره وئى
زوله شاري يهمه نيت به قوربان ده کدم ، هەرگى من زه پيشت كھوئى .

جا ئه وه كې دهبو ، له كاكه مهمى نادرى !
هەتا ايوارى ده آژوه ، ايوارى هەنzel ده گرى .
دهلى : به نگينه ده بى بچى بوم ، ده قوشدن و تىپ و سوپايىه بىگرى .
اينجا وەرەوە ، ده بى تهداره كى شامم بوقورى .

ئەوي شەوي مەنzelيان لموي تهواوه ،
سەر كردېك به خوى و به هەزار كەسى ده گەزاوه .
كە سېچەينى بەيانى داوه .
شەپوريان كىيشا آلا هەلكر اوه .

جا له وينيان بار كرد ، بوق شاري حجزيريان آژواوه ،
هەتا ايواره بەسەر داهات ، مەنzelيان تهواوه .
كاكه مهم دهلى : به نگينه بەلهك چاوه !

۱ - ده غيلوبم : واتا په نام هيٺناوه يازىكاريم بکەن ع. ته.

ابراهیم پادشاه میگوید: و کیل و وزیر معتبر هستید!
دخیلم^۱ بشما، بیائید گنج و خزینهٔ مرا، برای پسرم بپرید.

و کیل و وزیر آنجا (ایستاده) (اند).
میگویند: قربانشویم ای ابراهیم پادشاه (مرد) کامل!
کاکه‌هم مرد عاقلی است، همهٔ مخارج خود را در آنجا (تأمین) کرده است.

ابراهیم پادشاه میگوید: چکنم آتشی (بجانم) افتاده دلم آرام نمیشود.
(ای) فرزند، شهر یمن را بقربانش میکنم، (آرزو دارم) مرگ من پیش از
تو باشد.

اکنون که بود، آن کاکه‌هم «نادری» بود!
تاعصر راه می‌پیمود آن‌گاه منزل میکرد.
میگوید: بنگینه از (طرف) من باید بروی، تیپ و سپاه، قشون را سرکشی کنی.
آن‌گاه بیا و شام مرا تدارک ببین.

آن شب در آنجا منزل کردند (وبسوسید):
یک سر کرده با هزار نفر برنمی‌گشتنند.
فردا که صبح شد.

شیپور کشیدند، پرچم برافراشته شد.
از آنجا بار کردند (بسوی) شهر جزیر عازم شدند.
تاعصر فرا رسید، کاملاً منزل کرده بودند.
کاکه‌هم میگوید: ای بنگینه چشم‌قشنگ.

۱- دخیلم بشما معادل (ده‌غیلم = Dexilim) کردی، در مفهوم پناهندۀ و متولّ و ملتّجی
پشما هستم تا حاجتم برآورده شود. یع. ایو بیان.

ده قوشنه‌نی بگهربی بزانه کیهه عاجزی کیشاوه ،
به نگینه ده قوشنه‌نی گهرا ، خه به ری بُو میرمه‌می هیناوه ،
ده لی : آغا گیان ، که من عیج ز نیه ، هیچ که من ناره حتی نه کیشاوه ،
ئهمما ئوشو سه رکردیک به خوی و به هزار که می ، گهراوه ته و به دواوه ،

کاکه مه م ده لی : به نگینی نه و جهوانه .

به ره حمه‌تی خولای شو کرانه ،
هله به ته برایم پادشاهی بابم ، ده گلمن غهیانه .

بنگین-ئی (ه) بُو وا ده ر فیکری ؟
آغا خوت ، ده بدر هر دووک چاوان مری ؛
ئه و شو ، سوک ته دار کیکی بُو ئه و شو بگری ؛
به خولای نا گه ریمه وه ، مه گهر کاکه مه م بمری .

ئه و شه ویسراحدت^۱ کرا ته واوه ،
سبحه ینی که بهیانی بدر داوه ،
جاریان را کیشا بهیداغ را کیشاوه ،
بُو شاری جزیری ده زون ، یه مه ن به جی ماوه ،
هه تا ایواری آژواوه ،
دیسان مه نزلیان گرت ، قوشن هه لیداوه .

میرمه م ده لی : به نگین-ئی (ه) ده قوشنه‌نی بگهربی بزانه قوشنه‌نی کی ته واوه .
به نگینه فرمیسکی چاوانی ده هاته خواری ، ده تگوت به حرو آوه .

۱ ب ویسراحدت ، تپک شکپنزوی ایستراحده ته . ع . ۱

قشون را سر کشی کن، ببین چه کسی عاجز شده است.

بنگینه قشون را سر کشی کرد، برای هیرهم خبر آورد.

(بنگین) گفت: آقا جان، کسی عاجز نیست، هیچکس ناراحت نشده است.

ولی امشب (گذشته)، یک سر کرده «خود» با هزار کس، عقب‌نشینی کرده

و بر گشته است (!)

کاکه‌م میگوید: (ای) بنگین نوجوان.

بر حمّت خدا شکرانه.

البته ابراهیم پادشاه پدرم بهمن خائن است.

(کاکه‌م میگوید): (ای) بنگین چرا در فکری؟

آقای «خود» ت قربان هردو چشمانت شود؛

برای امشب، یک تدارک سبک (وساده) ببین؛

سو گند بخدا مگر کاکه‌م بمیرد (والا هر گز) بر نخواهم گشت.

آن شب کاملا استراحت کردند.

فردا که صبح شد.

جار کشیدند و بیرق بر افراشته شد.

بسهر جزیر میروند، شهر یهون جا مانده است.

تاعصر راه پیمودند.

با زهم منزل کردند و قشون (خیمه) زد.

میرهم گفت: بنگین قشون را سر کشی کن، ببین قشون تمام است.

بنگینه، اشگ چشمانش مانند بحر و آب فرو میریخت.

میرمه م دلی : به نگینه-ئی (ه) چ بوده ، چ قدمواوه ؟
ئه گهر دلت به دایک و بابتده هدیه ، ئه توژ بگلریو دوواوه !

به نگینه دلی : له خوم غریب و خانه ویرانی .
به ذاتی خولای ، به حقیقی پیغمبری آخر زمانی !
دهستت لی-هه لنا گرم ، هه تا میوانی - خولام^۱ دیته سه ری ، بو گیان کیشانی .

جا کی بو ، له کاکه به نگینی گولباوه !
ده گهل میرمه می رونیشتن دلخوشی یه کتریان داوه ،
هه تا سبھینی روز له مهشر قیی سهر ده هینماوه ،
جا آلا ، زایان کیشا ، قوشن پی راهینماوه ،
سه بر که سه بر که ، له بو شاری جزیریان آژواوه ،
ده محلی نویزی نیوه رزیه ، خه بدر به میرمه می دراوه :
سلامهت پی آغا به له ک چاوه ،
ئه تو ده زانی ، سی سه رکرده ، به خوی (ان) و به قوشنه (ان) نه ماوه ؟

کاکه مه م دلی : چ-بکهم به ره زای خولای شو کرا انه !
ئه من چ-بکهم بابی خوم ده گهل غدیرانه

کاکه مه م دلی : به نگینه له خوم پی سه لايه .
چاک نیه مه خلو قی آزار بدین ، پی خوز نیه ئه و خولايه ،
وهده بو خاتری من ، بیه سه رکرده ، ئه و له شکرهم بو بدره ده دوایه .

۱- میوانی خولای : مه بهست له (ایز رائیل)-یه ، میوانیکه له لای خولای را
دیته ماله پیاوی . ع. ئه .

میرهم گفت: بنگین چه شده چه اتفاق افتاده است؟
اگر میخواهی، دلت پیش مادر و پدرت است، توهم میتوانی به عقب بر گردی!

بنگین میگوید: من، غریب و خانه خرابم.
سو گند بذات خدا، بحق پیغمبر آخر زمان!
حتی مهمان خدا، (عز رائیل هم)^۱ برای جان کشیدن بر بالینم بیاید (من) از تو
دست بر نخواهم داشت.

آنگاه که بود، کاک بنگین گل تزاد بود.
با میرهم نشستند و همدیگر را تسلی میدادند و (بآینده امیدوار میکردند)،
تا فردا که خورشید از خاور سر بر زد.
آنگاه پر چم بر افراشتند و قشون را حاضر کردند.
آهسته آهسته بطرف شهر جزیر حر کت کردند.
موقع نماز ظهر میرهم را خبر کردند.
آقای چشم قشنگ سلامت باد.
(آیا) میدانی سه سر کرده با قشون خود نمانده‌اند؟

کاکله‌هم میگوید: چه کنم بر ضای خدا (باید) شکرانه کرد!
من چکار کنم (وقتیکه) پدرم بمن خیانت میکند.

کاکله‌هم میگوید: بنگینه بی صلاح خودم (کسی بفریاد نمیرسد).
مردم آزاری خوب نیست و خدا هم دوست ندارد.
بیا و بخاطر من سر کرده گی (فرماندهی) این لشگر را قبول کن آنرا به عقب
بر گرдан.

میوانی خولا = Miwanî xulha: یعنی مهمان خدا، مهمان خدا همان‌منظور از
عز رائیل است؛ مهمانی است که از طرف خدا آمده و وارد منزل کسی میشود ع. ایو بیان.

به نگینه دلی : میرمهم لەمن وايە له کن ئەتو زۆر موحتى بهرم !
 ئەمن نەھاتوم ، مالى وەرگرم ، گەنج و خەزىنى بەرم ،
 آغا بەقوربانت بىم ، له غەريبەكانى وا قەلەندەرم ؛
 هەتا ئەمن دەرم ، بۇ ئەسپى بۇرە مەيتەرم .

میرمهم دلی : چ-بىكم له خۆم بى كەمال و نادانى (نەزانى)
 بۇ خۆم بەقوربانت بىم ، دەسەرت دەگىرم يەمەن وېرانى ،
 چاوى خۆمت بەقوربان دەكەم ، دەگەل سەرتاپاي ايمانى ؛
 وەرە بۇ خاترى من ، ئەو لەشكەرى بەرە وە يەمەن ئى ، دەگەل ئەو
 مەخلوقە ئاكەم گۈزەرانى ؛
 دەشقەم خولا و پىيغەمبەر بە غەريبى و بى كەسى من بىزانى .
 انىشاللا ، سەفەرم لەبەرە ناگەزىمەوە ھەتا دەچەم جزىرە وېرانى .
 اينجا دايىكم دلی : رۆلە نۆ مانگى و نۇ رۆز ، بەبەرويشتەن ھەلەم گرتى
 (گرتۇوه)، ئەدى تاقە كۈرە كەم كوانى ؟

اينجا به نگینه دلی : میرمهم ؛ ئەممە ھەر دوو كمان بى فيكىرىن !
 ئەوە اىوارە داهات ، بەلا مەنزلىيکى بۇ خۆمان بىگرىن ،
 خەللىك چاوى لەمەيدە ، چونكە: گەورە و سەركەدە لەشكەرىن .

ئەگەر ئەو قىسىيان لەۋى دووبە دوو دەكەد تەواوه ،
 دەنگى لەشكەرىان دەدا بەيداغيان دە(له)عەرزى ، دەداوه (دەرهەنماوه)
 میرمهم دلی : به نگىن بىگەزى ، بىزانە كىيە بى خەرجە ، كىيە خەرجى
 پىمامە .

بنگینه میگوید: هیرهم من (فکرمیگردم) پیش تو خیلی معتبرم !
من نیامده ام مال بیندوزم و گنج و خزینه بر گیرم (و باخود) بیرم.
(ای) آقا قوربانت شوم من از (آن) غریبان قلندرم .

تا «من» میمیرم ، تا روز مرگم ، همتر اسب خاکستری رنگ (تو) هستم .

هیرهم میگوید: من بی کمال و نادان چکنم !
«خودم» قربانت شوم، یمن ویران را (هم) فدای تو خواهم کرد :
چشم خودرا، با سرتاپای ایمانم بقربانت خواهم کرد؛
بیا و، بخاطر من، این لشگر را به یمن بر گردان ، با این مخلوق نمیتوانم
گذران کنم :

شاید خدا و پیغمبر بدانند، من غریب و بی کسم ؛
سفر در پیش دارم، انشاء الله میروم، تاب شهر ویران جزیر (میرسم) بر نخواهم گشت.
آنگاه مادرم میگوید: (ای) فرزند نه ما و نه روز در پشت و رو ترا بر گرفتم.
پس یگانه فرزندم کو ؟

آنگاه بنگینه میگوید: هیرهم ما هردو بیفکن هستیم .
اینک که عصر فرا رسیده است، پس برای خودمان (درجائی) منزل بکنیم
خلق بما چشم دوخته اند، چون ما بزرگ و فرمانده لشگر هستیم .

موقعیکه، در آنجا دو بدو، این گفتگوها را با هم تمام کردند،
بلشگریان فرمان (حرکت) دادند و برق را از زمین کنندند .
میرهم میگوید: بنگینه برو سر کشی (لشکریان) :- کن، بین کدام خرجی
دارد ، کدام بی مخارج مانده است .

به نگین دلی : میرمهم ئەتۆ ده گەل ئەمن وەر پای حىسىابى !
ھەتا سەرى برايم پادشاي خۆز بى قۆشەن خەرجى كەم نابى ،

میرمهم دلی : تو خولاڭ به نگىنە، به وقىھەت كىرم سەرە - وېرانە!
زىگام دوورە (رېيە) كى) گەورە و گرانە ،
قۆشەنى بابىم زۇرە بى موتمانە !
بابىم وا دەكا نەچمە جىزىيە ئىكەنەمەدە كەنە كانە .

به نگین دلی : میرمهم (ھە) چەند دە كەم ، تە گىبيرى تۆ به من نا كىرى ،
بەخولاڭ ، قىسى پىياو ، دە گەرپۇرى بنى ، نابى دەست ھەلگرى ،
دەنا ، خولاڭ وەندى مىرى مەزن ، غەزەبى لى دە گرى ،

میرمهم دلی : به نگین ئەتۆ وا نەكەى لە دەلم ، بىئى ، سەفايە ؛
ئەمن دەس لە ياي زين-ئى ھەلناڭرم ، لە بۇ دەنمايە ،
ئە گەر سەرم چۈوبىي ، بە خولاڭ دەست ھەلناڭرم ، بۇ دەنمايە .
به نگین دلی : میرمهم ، اىستا ياي زين ، چاوه نۇرى تويىھ ، لە ھەمو كەسى
دەكا حاشايد .

میرمهم دلی : به نگین چى دىم تىر لىھەدە ، مەمەنە فەتكەرى ،
دەس لە ياي زين-ئى ھەلناڭرم ، ھەتا حەق و ناحەق لە بارەگاي
خولاڭ دە كىرى .
جارى بەلا ويسراعەتى^۱ بکەين ، ھەتا لەشكەر و قۆشەنە كان دا دەمزىرى .

۱ - ويسراعەت = Wisrhaât : تىك شەكمىراوى اىستراحەتە . ع. ا

بنگین میگوید: میرهم ، تو بامن ، پیای حساب بیا ،
تا ابراهیم پادشاه سلامت است ، قشون (ما) بی خرج نخواهد شد.

میرهم میگوید: ترا بخدا بنگین ، بالین سخن مزا آشتفه سر کردی .
راه من دور ، و راه بزرگ و سختی است .
قشون پدرم خیلی زیاد است (ولی مورد) اطمینان نیست .
پدرم این (کارها) را میکند (تا ینکه) من بشهر جزیر نروم (وبه) همینجا بر گردم .

بنگین میگوید : میرهم هرچه (کوشش) میکنم تدبیر (کار) شما از من
ساخته نیست .

بخدا (سوگند) ، مرد سخنی را در گرو بگذارد (هر گز) نباید (از آن)
دست بردارد .

و گرنه خداوند امیر بزرگ از او غضبناک خواهد شد .

میرهم میگوید: بنگین تو کاری نمی کنی که ، دل من صفاتی پیدا کند .
من بخاطر دنیا (هم باشد) از یای زین دست برخواهم داشت .
اگر از سر خود بگذرم ، دست برادر نخواهم شد. برای دنیا (این دنیا که ارزشش
زیاد نیست) .

بنگین میگوید: میرهم حالا یای زین ، از همه کس حاشامیکند و چشم برآه تو است .

میرهم میگوید: بنگین ، دیگر مرا تیر مزن و در فکرم مینداز !
از یای زین دست بردار نیستم ، تا خداوند در بارگاه خود ، حق و ناحق مرا خواهد کرد .
حال تاقشون ولشگر مستقر میگردد استراحت بکنیم .

کی ده بو له به نگینه‌ی گولباوه !

ده لی : سبجه‌ی ئهو مه‌سلاخه‌تاهی ده کهین تهواوه ،
هیشتا بو شاری جزیر-ی، خولا ده زانی ، چهند مه‌نژ لمان ماوه ،
جا سبجه‌ینی ، شهین‌پوریان کیشا ، آلایان رزا کیشاوه ،
ئه‌وهی شه‌وهی چوار سه‌ر کردان نهار سه‌ر کرده‌ی به هزار که‌سی - وه
گه‌راوه به دوواوه ،

میرمهم ده لی : به نگینه‌ی چ-بکهم هیچ قافه‌ز و قله‌م و موری ماموستا (م)
له کن نه‌ماوه ؟

به نگینه‌ی چ-بکهم له حه‌سره‌تی یای زین-ی هه‌مو ده‌رسیشم لی گوراوه ،
به نگینه‌ی ده لی : جاری لی گه‌ری ، جاری له‌شکر و قوش‌ه‌نمان له
چوله‌ی لی بو بلاوه .

کاکه ۴۵۰ ده لی : له خوت دل غمگین و فهقیری !

هیچ ، بـلاـ ، له‌شکری برایم پادشام ده گـهـلـ نـهـبـیـ ، بـوـ من نـهـکـهـنـ رـزاـ
و تـهـ گـبـيـرـیـ .

به خولاـیـ ، هـیـچـ تـهـنـهـ فـیـزـمـ دـهـ گـهـلـ نـهـبـیـ ، نـاـگـهـنـیـمـهـوـ هـهـتاـ دـهـ چـمـهـ
شارـیـ جـزـیرـیـ ،

به نگینه‌ی ده لی : بـوـ من هـهـرـ خـزـمـهـتـ وـ تـهـدارـهـکـ بـیـ ،
سـهـفـهـرـیـ لـهـ بـهـرـ ئـهـ توـیـهـ یـارـهـ بـیـ لـیـتـ موـبارـهـکـ بـیـ .

بـوـچـ بـهـدـلـپـرـیـ دـهـ لـیـ : جـگـهـرمـ سـوـتاـوـهـ !

سـهـفـهـرـیـکـیـ دـوـورـ وـ درـبـرـ ، گـهـرمـ کـوـلاـوـهـ^۱

۱- گـهـرمـ کـوـلاـوـهـ= Germ Kulhawe: واتای ئـهـوـ وـاـژـهـ يـهـمـ بـوـ روـنـاـكـ نـهـ بـوـوهـ. عـ. اـ

که بود، آن بنگین گل تژاد (بود)؛

میگوید: فردا این مصلحتها را بطور کامل خواهم کرد.

هنوز، خدا میداند، چند منزل (دیگر)، بشهر جزیر راه داریم.

آنگاه صبح شیپور کشیدند، پرچم برافراشته شد.

آن شب چهار سر کرده، هر سر کرده با هزار نفر، عقب نشینی کرد، و بر گشتند،

میرهم میگوید: بنگین چکنم، کاغذ و قلم و مهر استاد را (همراه) ندارم؛

بنگین چکنم، از حسرت یای زین، تمام در سهایم را (فراموش کرده‌ام) عوضی می‌فهمم.

بنگین میگوید: حال بگذار، فعلاً لشگر و قشون ما در این بیابان پراکنده

شده است.

کاکه‌هم میگوید: ای (بنگین) غمگین دل و فقیر (بی آزار)!

بگذار، «هیچ لشگر ابراهیم پادشاه همراه من نباشد، و برای من تدبیر و رای نکنند.

سو گند بخدا، اگر هیچ متنفسی همراه نداشته باشم، بر نمیگردم، تا بشهر جزیر میرسم.

بنگین میگوید: هر خدمت (که از دستم برآید انجام میدهم)، (کارمن خدمت کردن) و تدارک‌دیدن است.

(بنگین میگوید): سفر من بخاطر تو است، یارب (این سفر) بر تو مبارک باد.

چرا؟ باد لگیری میگوئی: جگرم سوخته است.

یک سفر دور و دراز و «گرم کلاوه^۱» است.

۱- گرم کلاوه = Germ Kulhawe معنی این کلمه را نمیدانم.

به حقی خولای بی شهریاک ، تا رووح دبهده‌نی دا ، مهیتمرم ،
ناگهاریمهوه ، بهدواده !

میرمهم ده لی : به نگینه چ-بکدم چاره چیه ؟
به خولای ده زادم ، سه‌فری حجزیم ، به یه کجاريه (یه کچه‌لیه) ،
به نگینه ده لی : چ-بکدم دهستت بی ده‌سلاطه ، چارت نیه

چونکه سویندیان داوی به قورآنی و کلام‌مولایه .
بزو غلهل (که‌لکه‌له) له‌لت پهیدا نهی ، همه‌مو که‌س هو میدی ،
هدر خولایه .

عه‌وی روزی دوو بهدوو ، دهیان زووا ، هه‌تا مجهلی روزآواهیه ،
جا‌قوش‌هن نه‌گه‌بیه آوه‌دانیان ، که‌وت له‌چول ولهمه‌حرایه .
عه‌وی شه‌وی سی سه‌کرده ، سه‌کرده بـه‌هزار که‌سه‌وه ، گه‌راندهوه ،
به (بُو) دوواهیه .

سبیمه‌ینی که له خه‌وی هه‌ستان ، هیچ‌که‌س نه‌ماوه !
اینجا به نگینه هات ، له‌پشت سه‌ری میرمه‌می رونیشت ، گه‌لیک گه‌لیک
گریاوه ،

ئه‌گه‌ز میرمه‌م چاوی هه‌لده‌هیناوه ، ته‌مداش ده کا به نگینه ده‌گری ،
فرمیسکی چاوانی ، ده‌تگوت : به‌حره ، رووباره ، آوه .
میرمه‌م ده لی : به نگین بوقچی ده‌گری چت‌لی قه‌وماوه ؟
به نگین ده لی : ئه‌ی میرمه‌می به‌له‌ک چاوه !

سو گند بحق خدای بی‌شريك، تاروح دربدن دارم، (برای تو) مهترم و بعقب
برخواهم گشت؛ (تازنده‌ام با تو همراهم) .

میرهم میگوید: (ای) بنگین چکنم چاره‌ام چیست؟
سو گند بخدا، میدانم سفر من به(شهر) جزیر یکباره است .
بنگین میگوید: چکنم، چاره نداری و دستت کوتاه است .

چون که ترا، بقران، کلام خدا ، سو گندداده‌اند.
برو، خلل بدل راه مده، همه کس امیدش بخداست .
آن روز دوبدو، تاموقع غروب، (راه) پیمانی کردند.
اکنون (که) قشون با آبادیها فرسید، درچول (صحرای خالی از سکنه) و بیابان ماند.
آن شب سه‌سر کرده، هر سر کرده با هزار کس، عقب تشیمنی کرده و بر گشتند .
فردا که از خواب بیدار شدند، هیچ‌کس نمانده (بود) !
آنگاه بنگینه آمد، پشت‌سر میرهم نشست و زارزار میگریست .
هنگامیکه میرهم چشم میگشاید، تماشا میکند، بنگینه میگیرید؛ تو گوئی اشگ
چشمانش: بحراست، رودبار^۱ است و آب است .
میرهم میگوید: بنگین چرا گریه میکنی برایت چه اتفاقی رخداده است؟
بنگین میگوید: ای میرهم چشم زیبا !

۱— رودبار: در کردی (Rû-Bar) آمده، یعنی رودخانه، آنجاکه رود (یا آب روان) فراوان است. ع. ایوبیان.

ئەو لەشکرەی بابی مە[ى] بۆمەی دروس کردو، قەت کەرسواریکمان
لە کن نەماوه.

کاکەم بانگ دىلى، بەنگىنىھى موحىتەبەرە!
ئەسپى بۆرە، بۆم بىئە، رای گرە، بەدۇو - سەرە.
دەبى ئەتۆش، حوكىم بگەزىيەو، بۆ خۆم دەچەم شارى جزيرى
ئەو سەفەرە.

بەنگىن دەلى: چېكەم؟ كويىرم بوبان، هەرتاك چاوه!
ئەمن ھەر لەويم، عەرزى تۆ كرد، لەشکریکى ناتەواوه؛
ايستا ئەگدر، سەرم لەپاڭ - را بىرى، نا گەريمەوە بە(بۇ) دوواوه.
مېرىمەم رۇقى ھەلسەتا، بە گۆچانى زېرن، لەسەرو بناڭگوئى بەنگىنى داوه;
دەلى: ھەر بەتەنلى دەرۇم، دەبى ھەر بگەزىيەو بەدوواوه.

اينجا بەنگىن دەلى: بەخولاي، بەلىدانى تۆ، ئەمن لەنۇ كەرى نا كەوم.
ھەتا دەچەم شارى جزيرى بەسەرە رۈوت بەپىي پېخاوس وەدۈوت دە كەوم.

اينجا مېرىمەم دەلى: نۇ كەرە كەدى دانا (زان)، بەجى ماين لە سەحرايىه.
وەزە، لە نۇ كەرى وەلە غولامەتىھ (كۆيىلەيدىق) بىكەين حاشايه.
وەزە، پېكەھە، بىيىنه براى دايىك وبايى، ھەتا ليمان خرا دەبى ئەو دەنمايه.

- ۱ - دوو سەرە = *Dü Sere*: تىي نەگەيم، دوو سەرە را گرتنى ئەسپى، چىيە! پېمۋايە،
مە بهىست لە دوسرە: ئەوه بى ئەسپى سرگ، سل و سەر كىش بە دوو كەسان بوسوارى دىن راي دەگرن.
۲ - تاك = *Tik*: كورتەي دووك، ع. ئە

این لشگری که پدر (ان)‌ما، برای مادرست کرده (بودند)، (همه رفته‌اند، حتی) یک خرسواری هم نزد ما نمانده است.

کاکه‌م بانگ بر آورد: (ای) بنگین معتبر!
اسب خاکستری رنگ مرا بیاور و «دوسره^۱» نگهدار.
حکم است باید توهم بر گردی، خودم بسفر بشهر جزیر، خواهم رفت.

بنگین میگوید: چکنم (کاش) هر دو چشم‌مانم کور میشد!
من همانجا، بتو عرض کردم، لشگر ناتمام (وبیفایده‌ای) است،
حال اگر، از پشت، سرم را ببری، من برخواهم گشت (و ترا ترک نخواهم کرد).
میرهم عصیانی شد و باعصاری طلائی (که در دست داشت) بسر و بناگوش
بنگین زد:
(میرهم) گفت: (قطعاً) باید بعقب بر گردی، من بقمه‌های خواهم رفت.

آنگاه بنگین گفت: سو گند بخدا (تومرا زدی، ولی) بزدن تو، من ازنو کری
نمی‌افتم (و همچنان نو کر تو هستم)،
تابشهر جزیر میرسم، با سر لخت و پای بر همه، ترا دنبال خواهم کرد.

آنگاه میرهم میگوید: ای نو کری که بامن (هستی و) در صحر اجامانده‌ای!
بیا تا ازنو کری و غلامی دست بیکشیم (ودوست بشویم).
بیا باهم (تا) اید، تا روزگاری که، این دنیا خراب خواهد شد، برادر پدر مادری
هم باشیم.

۱- از «دوسره» نگهداشتن اسب، مقصود چیست، نمی‌فهمم، شاید اشاره باین است که معمولاً اسب چموش و سر کش را، دو تن، که هر یکی از طرفی رسن و عنان آن را گرفته‌اند باشد. ع.ا.

اینجا پیکهوه ، مهمن و بهنگین ، ده گرندهو قهاری .

ئەو جووته سواره کەھى غەریب لە یەمەن ئىرزا دەھاتنە خواری ،
رېی حجزیورى نازانن ، هېچ كەسیلک نىھ ئەگەر لیئى-بکەن پرسیارى ،
لە سېحەيەنیمان دە-ژۇوا ، ھەتا مەھەل ایۋارى ،
دەگەيىنە مەنلىقى ، اینجا لهوئ دەگرن قهارى .

ئەوئ شەوئ دوو بە دوو ، دەگەندەو تەگبىر و رايىه :
ھېچ دايىك و بابمان نىھ ، هېچ كەسن نايىھ دەھانايىھ ؛
بە خولالى ئەمە رۆپەن سېيمان نىھ ، ھومىدىمان ھەر خولالىھ ، حەززەتى
رسول-ولايىھ .

اینجا ئەگەر ، سېحەيەنی سوار دەبن ، ئەو جووته سواره ،
وەدر دەگەوتەن ئېنى شارى حجزیورىان دەکرد پرسیارە ،
اینجا دەرۈپەنە خوارى ، ھاواريان دەکرد ياخىبارە !

ئەوئ رۆزى دەرۈپەن ، ئەو جووته سواره کەھى غەریب ، حاشايان دەکرد
لە دنیايىھ ؟

خولالىھ لە دوو(ى) مەحسود و مرادان دەچىن ، كىين دىھ هانايىھ !
ھېچ كەسی دىكەمان نىھ ، بەغەير ئەز خولالى و غەوسى بەغدايىھ^۱ ،
ئەوئ شەوئ نەگەيە(ينه) چ-آوه دانىيان ، بەجىمان لەچۆل و سەحرايىھ ،
قەناعەتىيان دەکرد ، ھېچ كەس نەبو ، دوو قىسىيان دەگەل بىكا ، لەبۇ سەفaiيە
اینجا ئەوان شوکرانەيان دە-بىزاد ، سلاواتىيان دەدا لە حەززەتى
رسول-ولايىھ ،

۱ - غەوسى بەغدايىھ Xewsî Bexdaje : پىر عەبدۇل قادرى گەورە (بازىخودى) .

آنگاه هم و بنگین باهم قرار بستند.

آن جفت سوار غریب، از (طرف) یمن (بسوی جزیر) سرازیر میشدند.
راه جزیر را نهی شناختند، هیچ کس (هم) نیست، (که) اگر از آن سوالی بکنند
(حوالی بشنوند).

از صبح، تاموقع عصر، راه طی میکردند.

بمنزلی (که) میرسیدند، در آنجا قرار میگرفتند.

آن شب، دوبدو، تدبیر و رای کردند؛

«هیچ» پدر و مادر نداریم، هیچ کسی نیست بداد ما برسد؛
(سو گند) بخدا، ریش سفید (وحامی) نداریم، امیدما، خدا و حضرت رسول الله است
و (بس).

موقعیکه فردا، آن جفت سوار (کار) سوار (براسپ) شدند،

بیرون می‌رفتند و راه شهر جزیر را، میپرسیدند.

آنگاه (بطرف) پائین میرفتند و فریاد میکردند یا جبار!

آنروز را (راه) میرفتند، آن جفت سوار غریب که از دنیا حاشا میکردند (؟)

ایخدا، بدنبال مقصود و مراده‌امیر ویم؛ چه کسی را بفریاد رسی ها میفرستی.

هیچ کس «دیگری» نداریم بجز خدا و غوث بغداد.

آن شب را بهیچ آبادی نرسیدند و در چول (بیابان خالی از سکنه و) صحر اجاها ندند
قیامت میکردند. هیچ کس نبود برای صفا (هم باشد) یکی دو کلمه با آنها.
صحبت کند.

آنگاه، آنها شکرانه میکردند و بحضرت رسول الله صلوات میفرستادند.

۱ - غوث بغداد : شیخ عبدالقدیر بزرگ (باز الله).

ئه‌وئی شه‌وئی ، ئه‌وان ده‌نوستن ، ده هیمدادیان دهات غه‌وسول-
ئه‌عزمی له به‌غدايیه ،

ئه‌گهر ئه‌وئی شه‌وئی ، سبجه‌ینی و خه‌به‌رهاتن ، پیاویکی پیر و ریش‌سفید(یان)
له‌کن بو ، له بُو سه‌فای دنیايه ،
لییان پرسی : بُو کوئی ده‌چی ، له کوئی دینی ، به‌لهمیت همه‌یه به‌شاری
جزیبر-ئی ، له کوئیه ریگایه ؟

پیاوی ردین سپی ده‌لی : ئه‌نگو میوانم ، به‌خیرین سه‌ر چاوانم ؛
به‌خولای بُو خوم به‌لدم ، به‌شاری جزیبر-ئی ده‌زانم ،

اینجا ئه‌گهر سبجه‌ینی و دهار که‌وتون ئدو جووته سواره ،
ویسه‌له‌مره‌نی ماھیده‌شتی ده‌یکردن قوتاره ،
بُو شاری جزیبری ده چوونه خواره .

ئه‌وه کئی بو ، له مه‌م و به‌نگینه‌ئی نه‌جوانه !
عه‌رزیان بُو ویک دهات^۱ به‌ره‌زای بینایی چاوانه (!?)
هه‌تا ده گه‌یینه جووته‌یری یای زین-ئی له‌وی ، ده‌بوون میوانه .

اینجا ئه‌و سوار(ان)ه بانگ دیلن : ئه‌ی جووته ، ئه‌وه جووته کوئیه ؟
جووته ده‌لی : ئه‌ی جووته سوار ، ئه‌وه جووته شاری جزیبر-ئی-یه ؟
ئه‌نگو له من بپرسن : ئه‌وه جووته کی‌یه ؟

۱- مه‌به‌ستی ئه‌وه‌یه ریییان بو کوردت و نیز یک بووه . ع. ا

آن، شب آنها میخوابیدند و غوث الاعظم بغداد، با مدد آنها میآمد.
فردای آن شب، (هنگامی که) بیدار میشدند مرد پیر و ریش سفیدی بخطاطر
صفای دنیا نزدشان (پیدا میشد).
از او، سؤال کردند؛ بکجا همیر وی، از کجا میآئی، (آیا) شهر جزیر را بلدی؟ راهش را
(میدانی) کجاست؟

مرد ریش سفید میگوید: شمامه مان هستید، خوش آمدید (پاها یتان) روی چشمانم؛
بخدا من بدم (وراه) شهر جزیر را میدانم (میشناسم)،

آنگاه که، فردا آن جفت سوار بیرون رفتند.

ویس القرنی ما هیدشت آنها را رهائی میبخشید.
به (سوی) شهر جزیر پائین میرفتند.

که بود، هم و بنگین نوجوان بودند!

برضای خداوند گار بینا، (بخطاطر هم وزین) زمینها یکی^۱ میشدند،
تا به جفتکار (کشتکار شخم زن) یا زین میرسیدند و مهمان او میشدند،

آنگاه آن سواره (ها) بانگ بر میآورند: ای شخم زن این شخم کیست؟
(جفتکار) شخم زن میگوید: ای جفت سواره، این شخم کاری شهر جزیر است.
شما، از هن پرسید این شخم کاری چه کسی است.

۱- مقصود این است: که راهشان، کوتاه و نزدیک میشد. ع. ایویان

ئەگەر نازانن ، ئەهو پیاوی یای زین-ئی يە .

ئەی بەخیرین ، سواری غدریب هاتنه ایزە کانه .
وەرن پیاو بن ، لەکن ئەمن بخون پارویک نازە ،
با من مز گینی بەرم ، بۆ یای زین-ئی نەوجوانە ؛
تەسەددوقى سەرینگۈ ، دەیکا بەخەلات بەخشانە .
اینجا مەم و بەنگىن دەلی(ن) : یارەبى ، خولايە ھزار بار شو كرانە !

كى بو ، لە مەم و بەنگىن بەلەك - چاوه ،
لە سەرین چاوهى کانى بۇون پیاوە .

كى بو ، لە جوتىرى جىندىيە^۱ (جوندىيە) !
جوتى بەرەلدا كرد ، بۆ یای زین-ئی بىرى مز گىننېيە ،

كى بو ، لە كۆزى جوتىرى نەوجوانە !
ھەر رىاي دەكىد ، بۆ مەم و بەنگىن دەيەننا نازە^۲ ،
ئەوان ، نازە كەيان دەخوارد ، دەيان بىزاد ، شو كرانە ،
اینجا بۆ جوتىريان دەكىد ، بەخەلات بەخشانە .

كى بو ، لە مەم و بەنگىن چاوهنگىيە !

- ۱- جوندى : واتا : جوان ، چەلەنگ ، رەند ، وينى دل ھەنگىيە .
- ۲- لە كوردى-دا مە بهست لە نان و نان خواردنى : پىخورىشە ، ھەرنانى
وشكى نىيە . ع. ئەيو بيان

اگر نمیدانید این آدم یا زین است (که شخم میزند).

ای سواران غریب که باینجا آمدید، خوش آمدید.

مرد باشید و بیانید پیش من، یک لقمه نان بخورید؟

بگذارید، من برای یا زین نوجوان، هر دگانی برم.

تصدق سر شما خلعت می‌بخشد.

آنگاه هم و بستگین می‌گویید: یارب، خدا را، هزاربار شکر.

که بود، هم و بستگین چشم قشنگ بودند.

سر سر چشم هم پیدا می‌شدند (؟)

که بود، جفتکار (کشتکار) ظریف^۱ بود.

جفت و (شخم کاری خود) را، رها کرده، برای یا زین هژده برد.

که بود، پسر نوجوان آن جفتکار (کشتکار) بود!

دوان دوان، (میرود و) برای هم و بستگین نان^۲ می‌آورد.

آنها نان را می‌خوردند و شکر گزاری می‌کردند.

آنگاه شخم زن را خلعت می‌بخشیدند.

که بود، هم و بستگین چشم مسنت بودند.

۱- جندی = جوندی = Cundî: در کردی یعنی قشنگ و زیبا و مادر اینجا «ظریف»

ترجمه کرده‌ایم.

۲- در کردی مقصود از نان و نان خوردن: اغذیه متنوعه و صرف شام و نهار است. ع.

دورو به دورو ده چووندوه سدرین چاوهی کانیه ،

ئەلچەمەدولیلا ، ئەو کانیه کانی گەنجیه ،

کى بو ، لە مەم و بەنگىنى نازدارە !

هاواريان ده کرد ، ئەی خولای جەبارە ،

ئەو داخلى بەشارى جزيرىي بووين ؛ خولا (يە) بىئەزىزەت بمان کەھى

رزگارە .

کېيى بو ، لە میرمەمى نازە نىمنە !

دەستى دەدا جامى ، لە سدرین چاوى كانى [رزا] پىپىزى دەھىمنە ،

وەسەر بەنگىنىھى دەگىزرا ، بەنگىنىھى كرد ، نەخشىنە .

کى بو ، لە بەنگىنىھى تەواوه !

ماشەللا دەلېي : گۈلى بەھارىيە تاو لېي-داوه .

لەو آغا و نوکەرى موختەبەرە !

ماشەللا ! يەكىان دەلېي شەمسە ، يەكىان دەلېي قەمبەرە (قەمدەرە) ،

ايىنجا لە سەر رازى كانى دانىشتن ، ئەو بەر ئەۋەرە ،

ھەتا لە خزمەت ياي زىيەن-ئى دىئنەوە جواب و خەبەرە .

جوتىر دەچوو بەھاوار ، بەلەنگىغان دەگەزاوه !(؟)

موۋەدە لە بۆ مەم و بەنگىنان ھېمَاوە ،

دو بدو ، بهسر سرچشمہ میرفتند .

(ومیگفتند) الحمدلله این چشمہ چشمۀ گنج است .

که بود ، هم و بنگین نازدار بودند !

فریاد میکردند ای خدای جبار .

این است که داخل شهر جزیور شده‌ایم ؛ ایخدا بدون رحمت و (دردرس) مارا

rstگار فرما .

که بود ، میرهم نازنین بود !

دست میبرد و جامی بر میگرفت و از آب سرچشمہ پر پر میکرد و میآورد ،
وبر سر بنگینه فرو میریخت و بنگینرا (تر) و رنگارنگ (نقاشی) میکرد .

که بود ، بنگین (آن مرد) کامل بود !

ماشاءالله ، میگوئی : گل بهار است و آفتاب بر آن تابیده است .

آن آقا و نو کر معتبرند !

ماشاءالله ! یکی از آنها بخورشید میماند و آن یکی (دیگری) بقمر .

آنگاه روی سنگ چین چشمہ، این ور آن ور بنشستند .

تا از حضور یای زین جواب و خبری برایشان بیاورند .

جفتکار (شخمن) ، فریاد کنان دوان دوان بر میگشت ،

برای هم و بنگین‌ها مرد میآورد (!?)

چهند دهستیان، ده گیرفانی خویان نا ، چهندیان زیز بهو جوتیره‌ی داوه.
کاگه مهم دلی : جوتیار ئمه له کوئ بین پیاوه ؟

جوتیر دلی : ئەز و بیم به قوربانه !
قاسیدو له سهر رییه ده گھل و بکا قسانه ،
لهوئ روده‌نیشن شان به شانه ^۱ ،
چووار رکاعه‌تیان نویش ده کرد ، ده پارانمه له بینایی چاوانه ،
خولایه ! ئەمە غریبین لهوانی ده بیگانه ،
کې ده بی بخانه خویمان لىئى بین میوانه !
یاره بی خولایه ، محسودمان حاصل بی سهرمان خلاس بی لیزه کانه !

کئی بو ، له جو وته ، لاوه کەی نازداره !
پییان ده کیفی خویان ده نا ده بون سواره ،

ئەی بینای-چاوان جا بۆ شاری جزیر-ئی ده چینه خواری ،
ئەو ده هاتنه خواری جو وته سواره کەی فەقیری ،
ده هاتن و ده گەیشتنهو سهر چۆمە کەی کاوله جزیر-ئی

ئە گەر زەینیکی خویان بەرە ۋۆر داوه !
تەمەشا ده کەن ، ھەموی گازر کەرە رزاوه ستاوه ،
اینجا میرمەم دلی : به نگینه بەلەك چاوه !

۱- واتا له بەنا يە کترى = له کن يە کدى . ئەيو بيان.

چندین مرتبه دست بجیهای، خود بردن و چقدر طلا به آن جفتکار(شخمن) دادند.

کاگه‌هم میگوید: ای جفتکار (شخمن) ما در کجا پیاده شویم؟

جفتکار (شخمن) میگوید قربانستان شوم!

قادس، سر راهتان است، که باشما صحبت کند،
در آنجا، دوش بدوش^۱ هم مینشستند.

چهار رکعت نماز میخوانند و نیایش خدای بینا را میکردنند:
ای خداوندا ما غریبیم. از آن غریبهای بیگانه هستیم.

که میزبان ما خواهد بود، (تاما) بر او مهمان شویم!
یارب، خداوندا، بمقصودمان بر سیم وا زینجا (سلامت) سر بدر بریم!

که بود، آند جوان نازدار بودند!
پای در رکاب مینهادند و سوار میشدند.

ای خدای بینا، اینک بسوی شهر جزیر پائین میرویم!
اینک پائین میآمدند، آن جفت سوار فقیر (بی آزار)؛
میآمدند و بر ورده خانه جزیر ویرانه میرسیدند.

چون نظری ببالا افکندند.

تماشا کردند همه‌اش گازر است که وا ایستاده (اند).
آنگاه میرهم گفت: بسگینه چشم زیبا!

۱- دوش بدوش ترجمه تحت الملفظی «شان بهشان» کردی، مقصود پهلو پهلو.

هُوَوْهی دیووته له وئی رُواوه‌ستاوه ،
ئه‌وهه ئه‌وه ، یای زین-ه (یه) ئه‌گهر ئه‌منی بوایره که هیناوه .

کاکه به نگین‌ه لئی : کاکه مهم وا نیه !
ئه‌وهه هله‌لیه‌ت قدره‌واشی بهدستی ویه

کاکه مهم ده لئی : به نگینه چ-ده لئی قسینکی لئی-بزانم ؟

کاکه مهم ده لئی : ئه‌ی گازر که‌ری ، گازری ده که‌ی بهدستانه ؛
ئدمه غدریبین لدوانى ده بیگانه !

به قسدي تو له شاري يهمه‌نى رزا هاتينه جزيرى بو تانه
مه‌لیك ريحان ده لئی : ئه‌ی جووته سواره که‌ی دوور-مه‌كانه !
هر لهوئ رزا به خيّرین ؛ پيالاًو سدر چاوي من هدتا ايّره‌كانه !
ئه‌وهه یای زيني ئه‌نگوئي هیناوه ، چل قدره‌واشی وه کو من (ی) ئه‌وهه
له بدر دهستانه .

کاکه مهم ده لئی : هه‌ی له بدر ژنان ؛ ئه‌وهه لیم ده کا حاشايه !
چ-ده لئی له ترسی خولاي له بدر که‌لامولایه .
يهمه‌ن-ت تهخت و تاراج (کرد) ، بدمت به جي هيّشت ، ایستا لیم
ده که‌ی حاشايه ؟

مه‌لیك ريحان ده لئی : جووته سواره که‌ی غدریب ، گیانه گیانه !

آن یکی، که می‌بینی (دیده‌ای) واایستاده است،
او همان یا‌زین است، که مرا باینجا کشانده است.

کاکه‌بنگین می‌گوید: کاکه‌هم اینظور نیست.

این یکی شاید کلفت زیردستش است،

کاکه‌هم می‌گوید: بنگینه (میخواهم) از آن سخنی بدانم (بفهم) چه
می‌گوئی (نظرت چیست)؟

کاکه‌هم می‌گوید: ای گازری که بادستا(فت) رنگرزی می‌کنی،
ما از آن غریبان بیگانه هستیم،

(بخاطر) بقول تو شهر یمن (راپشت سر گذاشته‌ایم) و آمده‌ایم بجزیره‌وتان.
ملک‌ریحان می‌گوید: ای جفت‌سواری که از مکان دور (آمده‌اید)!

از آنجا، تاباینجا خوش آمدید؛ و کفشهایتان روی چشم من!

آن یا‌زینی که‌شمارا (باينجا) آورده است چهل کلفت‌چون من در زیردست دارد.

کاکه‌هم می‌گوید: آه (ازدست) زنان؛ این است که از من حاشا می‌کند!
از ترس خدا و کلام‌الله چه می‌گوید (چه کار می‌کند).
یمن را (بدست) ویرانی و تاراج سپرده مرا (بهترک آنجا دعوت) و آواره
کردی، اکنون هم از من حاشا می‌کنی؟

ملک‌ریحان می‌گوید: ای جفت‌سوار غریب جان‌جانی^۱!

۱- ترجمه‌کردی: گیانه‌گیانه = Gyane Gyane = در مفهوم ای جان ودل
من که در مقام تحبیب و اشتیاق گفته شود.. ع. ا.

ئەمن قەد يەمەن-م نەـدىووه بەخولای بىـ شهرىك و لاـيەزانە ! (؟)
 ئەـ خاتونەـ ئەـنگۆـ(ى) هـىـنا اـيـرـهـ كـانـهـ :
 لـهـ خـولـايـ بـتـرسـىـنـ پـيـمـ بـكـەـنـ مـتـماـنـهـ !
 چـلـ قـدرـهـواـشـىـ وـهـ كـوـ منـ (ى) دـايـمـهـالـمـودـامـ لـهـ بـهـرـ دـهـسـتـانـهـ .

كـاـكـهـ مـهـمـ دـلـىـ : بـهـنـگـيـنـهـ چـاـوـ بـهـنـگـيـيـهـ !
 ئـهـوـ حـاشـايـهـ دـهـ كـاـ ، جـيـهـتـىـ چـيـهـ ؟
 بـهـنـگـيـنـهـ دـلـىـ : ئـهـوـ حـاشـايـهـ نـاـكـاـ بـهـخـولـايـ ئـهـوـ (هـيـاـيـ زـيـنـ) نـيـهـ ؛
 ئـهـوـ كـراـسـىـ هـيـنـاـبـوـوـيـهـ يـهـمـهـنـىـ ، ئـهـوـ دـهـ بـهـرـ ئـهـوـيـ دـايـهـ، ئـهـوـ خـلـاتـىـ وـيـيـهـ ،
 ئـهـوـ كـوـلـهـجـهـىـ دـهـ قـوـلـىـ ئـهـوـهـىـ دـاـ ، ئـهـوـيـ يـاـيـ زـيـنـيـ يـهـ بـهـهـوـ(وـهـ)ـيـ دـاـوـهـ
 بـهـيـدـكـ جـارـهـ كـيـيـهـ ،
 بـهـنـگـيـنـهـ دـلـىـ : ئـهـوـهـىـ سـوـيـنـدـىـ دـهـ گـهـلـ ئـهـتـوـ خـوارـدـوـهـ ، آـغـايـ منـ
 بـهـسـهـرـلـىـ قـوـ ئـهـوـهـ هـهـوـ نـيـهـ !

كـاـكـهـ مـهـمـ دـلـىـ : بـهـنـگـيـنـهـ چـوـنـكـهـ توـوشـىـ ئـهـوـهـىـ بـوـوـيـنـ بـهـلـاـ لـيـىـ بـپـرسـىـنـ
 بـزاـنـىـ لـهـ مـالـهـ كـىـ بـيـنـ مـيـوانـهـ .

كـاـكـهـ مـهـمـ باـنـگـ دـيـنـىـ : خـاتـونـىـ خـاتـونـىـ گـيـانـهـ !
 كـىـ سـهـخـىـ وـلـوتـيـهـ ، ئـهـمـهـ بـچـينـ لـيـىـ بـيـنـ مـيـوانـهـ ؟
 خـاتـونـىـ بـهـشـقـىـ خـولـايـ غـهـرـيـيـنـ دـهـ گـهـلــمانـ مـهـبـهـ غـهـيـانـهـ !

مـهـلـيـكـ رـيـحـانـ دـلـىـ : لـهـمـ مـلـ بـهـ كـوـيـنـ وـ بـاـبـانـ وـيـرـانـىـ !

۱- لاـيـهـزانـ لـهـ كـورـدـىـ دـاـ نـيـهـ، پـيـمـ وـايـهـ رـاسـتـهـ كـهـىـ (لاـيـهـزالـهـ)، چـرـ گـهـرـىـ: بـهـخـوـيـنـدـهـوـارـ
 ئـهـوـ وـاـيـهـىـ لـهـ «ـمـهـلـاـ وـ مـيـزـاـپـانـ»ـ بـيـستـوـهـ، بـهـهـلـهـ، بـهـوـجـورـهـىـ دـهـكـارـىـ هـيـنـاـوـهـ عـ.ـاـ.

من هیچوقت، یمن را ندیده‌ام سو گند بخدای بی‌شريك ولايزال^۱
آن خاتونی که شما را باینجا کشانده است (من نیستم)؛
از خدا بترسید و بمن اطمینان بکنید
چهل کلفت مثل من، دائم المدام در زیردست او (کار می‌کنند)

کاکه‌مم می‌گوید: بنگینه چشم مست ا
این (زن) به‌چه جهت حاشا می‌کند؟
بنگینه می‌گوید: این (زن) حاشا نمی‌کند، سو گند بخدا این (زن زین) نیست؛
این پیراهن را که به‌یمن آورده پوشیده بود خلعت‌زین است (باو داده است).
این کلیجها هم که بر (روی) بازوی این‌یکی می‌بینی، این را یا زین برای
همیشه باو داده (بخشیده) است.

بنگین می‌گوید: ای آقای من، به‌سر مبارکت سو گند (می‌خورم) آن (زنی)
که با تو سو گند خورده، این (همان زن). نیست.

کاکه مم می‌گوید: بنگینه چون با این (زن) رو بروشده‌ایم بگذار ازاو پرسیم:
در منزل که (چه کسی)، مهمان شویم.

کاکه مم بازگ بر آورد: خاتون ای خاتون جان!
چه کسی سخی و لوطی است که ما بر ویم مهمانش باشیم؟
ای خاتون ترا بخدا ما غریبیم بما خیانت مکن؟

ملک‌ریحان می‌گوید: من سیاهپوش و دودمان بر باد رفت‌ه‌ام.

۱- در متن کردی «لایزان = آمده و لایزان در کردی نیست بنظرم محرف (لایزال) است. ع. ۱

ههر که‌سیک ده گهـلـ و غـهـیـان بـیـ رـهـ بـیـ کـوـیرـ بـیـ لـهـ چـاـوانـ ، زـهـ بـونـ
بـیـ لـهـ اـیـمـانـ !

لاوه هـهـرـ کـهـسـیـکـ دـهـ گـهـلـ وـ غـهـیـانـ بـیـ خـوـلـاـ لـیـیـ بـکـاـ بـهـ کـفـرـیـ ،
لاوه ئـهـ گـهـرـ بـوـ مـهـخـسـودـ وـ مـرـادـانـ هـاـتـوـوـیـ ، قـسـهـیـ سـاـغـ لـهـ منـ وـهـ گـرـیـ ،
لاوه پـینـاـوـدـهـرـیـ تـوـ بـمـ ! مـهـچـوـ مـالـهـ کـهـسـ بـچـوـ مـهـنـزـلـیـ کـاـ بـهـ کـرـیـ^۱ :
ئـهـوـ پـیـاوـیـنـکـیـ سـهـخـیـ وـ پـیـاوـ چـاـکـهـ ، قـهـدـرـیـ مـیـوـانـیـ چـاـکـ دـ گـرـیـ .

لاوه عـهـزـیـزـ گـهـلـیـکـ لاـوـیـکـیـ بـهـ نـهـ سـرـینـیـ^۲ ،
هـهـرـ کـهـسـیـکـ دـهـ گـهـلـتـ غـهـیـانـ بـیـ کـوـیرـ دـهـ بـیـ لـهـ چـاـوانـ ، زـهـ بـونـ(دـهـ) بـیـ لـدـیـنـیـ !
ئـهـ گـهـرـ بـوـ نـانـ پـهـیـداـکـرـدـنـیـ هـاـتـوـوـیـ ، وـهـ بـالـتـ بـدـسـتـوـیـ مـنـ بـچـوـ مـالـهـ
مـیـرـزـینـ دـیـنـیـ^۳

لاوه گـهـلـیـکـ لاـوـیـکـیـ شـیرـنـیـ ،
هـهـرـ کـهـسـیـکـ دـهـ گـهـلـتـ غـهـیـانـ بـیـ یـاـ رـهـ بـیـ خـیـرـیـ لـهـ جـوـانـیـ خـوـیـ نـهـ بـیـنـیـ !
ئـهـ گـهـرـ بـوـ پـیـاوـهـتـیـ هـاـتـوـوـیـ ، وـهـ بـالـتـ بـهـسـتـوـمـ ! بـچـوـ مـالـهـ قـهـرـهـ تـاـژـدـیـنـیـ
کـهـسـ نـاتـوـانـیـ دـارـتـ دـهـ سـهـرـ بـارـیـ ڑـاـکـاـ^۴ قـسـهـیـ خـرـاـپـتـ پـیـ بـنـوـیـنـیـ .

کـاـکـهـ مـهـمـ دـلـیـ : بـهـنـگـیـنـهـ ئـهـ تـوـ پـیـاوـیـکـیـ زـورـ زـانـیـ :

- ۱ - کـاـ بـهـ کـرـ Ka Bekir (بهـکـرـهـ مـهـرـ گـهـوـهـرـ = درـوـوـوـیـ مـهـمـ وـ زـیـنـانـ) .
- ۲ - وـاـتـهـیـ ئـهـ وـاـزـهـیـ بـهـرـوـنـاـکـیـ نـازـانـمـ چـیـهـ .
- ۳ - مـیـرـزـینـ دـیـنـ Mîrzêndîn — پـادـشـایـ جـزـیـرـ وـبـوتـانـیـ ، کـاـکـیـ زـینـیـ
- ۴ - رـاـوـیـشـیـکـیـ جـوـانـ وـ خـوـشـیـ لـیـرـهـ وـارـیـانـهـ . ئـهـ پـوـپـانـ

ایخدا هر کسی بشما خیانت می‌کند، چشمانش کور باد و بی‌ایمان خوار و پستی باشد.

ای جوان هر کسی، باشما خائن باشد، خداوند خیانت اورا کفر (بحساب) آورد.
ای جوان اگر برای مقصود و مرادها آمده‌ای، سخن صحیح را ازمن بشنو؛
ای جوان فدائی قدم پایت شوم! برو بمنزل کابکر^۱ بخانه (دیگری) مرو.
او مرد سخنی و خوبی است و نیک، قدر (واحترام) مهمانش را میداند.

ای جوان عزیزم، خیلی جوان (به نسرين) ای^۲
هر کسی باتو خائن باشد، چشمانش کور و دینش خوار و پست خواهد شد!
اگر برای نان در آوردن آمده‌ای، وبالت بگردن من، بخانه میرزین دین برو،
ای جوان، بسیار جوان شیرینی هستی.
یارب هر کسی که باتو خائن است از جوانی خودش خیری نبیند.
اگر برای مردانگی آمده‌ای، وبالت بگردن برو بخانه قره تازدین،
احدى نمیتواند چوب درسر بارت نهد^۴ (مزاحمت باشد، بتو اهانت بکند)
وبد گوئی ترا بکند.

کاکه مهم می‌گوید: ای بنگین تو یکمرد بسیار دانا هستی

-
- ۱ - کابکر چنانکه در ضمن «چریکه» خواهید شناخت، در معاندت و کارشکنی ضرب المثل شده و در کردستان مکری و قلمرو لهجه سورانی و در اکثر متون عامیانه «به کره مهر گوهه» آمده است.
 - ۲ - معنی این کلمه را نفهمیدم.
 - ۳ - میرزین دین سمبول یک پادشاه مقندر، بی‌فکر، دهن بین و بقاوت قلب معروف است.
 - ۴ - چوب درسر بارت نهد ترجمه تحت اللفظی یک اصطلاح بسیار زیبای جنگل نشینان است. ع. ا.

ئەمن پادشاپتى يەمەنى-م بەجىي ھېزتووھ تازە بچم نۆكھرى خەلقى
بىكم بۇ نانى ؟

كاكە مەم دەلىٽ : بەنگىينە گەلەك بەنگىينى-كى نادرى ؛
مېرمەم لە شارى يەمەنى-رزا نەھاتووھ بچى فىنجان قاوهى
بەسىدەقە سەرى وەرگرى ،
ئەمن بۇ مەخسۇد و مرادان . هاتووم چاك وايم بچىنە مالە كابەكرى .

كاكە مەم دەلىٽ : بەنگىينە گىيانە ! وەى گىيانە ! گىيانە !
رېيى دوازدە مانڭ و بىست وچوار رۆزان ئەمن هاتوومدە اىزەكانە ،
شارى يەمەن-يم بەجىي ھېزتووھ چەند شارىكى گەورە و گەرانە !
ناچەمە مالە قەرەتاژدىن بەسىدەقە سەرى بىمەنلى پاروو پارووی ، نانە !
دلت غايىلەي نەكا مەلى مەسلىحەتى ژنانە ،
ھەر دەچم لە مالە كا بهكى دەبم مىوانە .

اينجا ياي زين ھاوارى دەكتە خولايى ؛ خولايى ! ئەتۆ خولايى كى
بى فيكىرى (؟)

ھەم كەرىم و ھەم قادرى ؛
ئەو جووتە سوارە كەى لە يەمەنى-رزا هاتون رېيى دوازدە مانڭ و بىست
وچوار رۆزان وەبدرە خۆى دەگرى ؛
رەبىي بەرە بىنى خۆت كەى بچنە مالە قەرەتاژدىنى نەچنەمالە كا بهكى

من پادشاهی شهر یهمن زاتر لک (کرده‌ام) اکنون برای (لقمه) نانی بنو کری خلق

برو姆 ! ?

کاکه هم میگوید : ای بنگین یک بنگین بسیار «نادر»‌ی :

هیرهم از شهر یهمن زیامده است، فنجان فنجان قهوة صدقه بگیرد .

من بخاطر مقصود و مرادها آمدہ‌ام بهتر است بخانه کا بکر برویم .

کاکه هم میگوید : بنگینه‌جان ! ای جان جانان !

دوازده ماه و بیست و چهار روز راه پیموده و باینجا آمدہ‌ام ،

آن شهر عظیم و مهم یهمن را ترک کرده‌ام ،

بخانه قوه تاژدین نخواهم رفت (تا) صدقه سر (خودشان) لقمه لقمه بمن نان پدهند .

دلت غائله نکند (نگران مباش) مگو : مصلحت زنانه‌است و (مم بمصلحت زنان اقدام کرد) .

قطعاً بمنزل کا بکر خواهم رفت و آنجا مهمان خواهم شد .

آنگاه یا زین فریاد (زنان) بخدا میگوید ، ای خدا تو خداوند بیفکری^۱ ، هم کریم ، هم قادری :

آن جفت سواری که از یمن آمدہ‌اند راه دوازده ماه و بیست و چهار روز را (پیموده‌اند) نگهداری میکنی :

خدایا بخداوندی خودت ، بکنی ، بمنزل قوه تاژدین بروند بخانه کا بکر نروند .

۱ - شاید مقصود چرگر از کلمه بیفکر این بوده باشد که ای خدا «چرا بفکر

من نیستی » .

۲ - یعنی بقدرت کامله و حکمت بالغه خود آنچنانکه صواب است پیشآوری . ع . ۱

یای زین دلی : هاوارم و بدر ئەدو خولایه !
 ئەگەر بی شهريکە ، تاق و تەنیا يە ،
 بو خۆی لايدزا^۱ نە ! (؟)

ئەو جووته سوارە کەی به قسەی من مل به کوینى هاتوونە اىرە کانە ،
 ژەببى لە مالە میرى کاکى من نەبن میوانە .

ئەی خولایه ئەتۆ بی شهريکى چەند بى نەسىنى^۲ !
 ئەو جووته سوارە کەی هاتوون به قسەی من مل به کوینى ،
 پادشاھيەتى شارى يەمەن-ئى لييان بەجى دەمینى
 يا خولا ! نەچنە مالە کا بە كرى بچنە مالە خوشكى خۆم ، قەره تازىدىن-ئى
 پياوينىكى رەشىدە ، سەخىيە ، نان بىدەيە ، ئەو زۇر چا كيان بەخىزىدىنى ،

كى بى ، لە كاكە مەم و بەنگىنى موحىتە بەرە .
 خەلقى جزيريان لى راوه ستابو ئەوبەر ئەو بەرە

كى بى ، لە كاكە مەم و بەنگىنى گولباوه ،
 بە هەرتىك دەستانيان لە عالەمئى دە كرد سلاّوه ،
 جزيرى ئەو بەر ئەو بەر جوابيان دەداوه ،
 اينجا مەليك ريحان خىللاكى بەسەر خۆي كىشاوه ،
 لە دواوى مەم و بەنگىنان دەھات بەھەلە داوه ،

-
- ۱ - لايدزانە : واژە يە كى رونا كى كوردى نىه ، پىيم وايە لە (لايدزال) ئى عەرەبى را هاتبى چرگەرى كورد بەچاولى كردنى مەلا و يېزاييان دەيلەتەو و تىكىداوه .
 ۲ - نسىنى : واتاي ئەو واژە يەم بو ليك نەداواه . ع . ۱

یاکرین میگوید: فریادم په پیشگاه خداوندی است (که) ا
بی شریک و تاق و تنهاست .
برای خود لایزال است .

آن جفت‌سواری که بقول من سیاهپوش پایین آمده‌اند .
یارب در خانه میر برادر ارشد من، مهمان نشوند .

خداوندا تو بی شریکی چهاندازه بی «نسرینی»^۱ !
آن جفت‌سوار بحرف من سیاهپوش آمده‌اند .
پادشاهی شهر یمن را ترک گفته‌اند ،
ایخدا بخانه کابکرنوند: بمنزل خواهر مخانه قرتاژدین بروند، (او) مردی .
رشید سخنی و نان‌بده است او خیلی خوب از ایشان پذیرائی خواهد کرد .

که بود کاکه‌مم و بنگین معتبر بودند .
خلق جزیر آنور آنور (در دو جانب) وا ایستاده بودند .

کی بود - کاکه‌مم و بنگین گل‌تزاد (بودند) .
با هر دو دستان خود، بمردم سلام میکردند .
جزیری‌ها که آنور آنور (ایستاده بودند) با آنها جواب میدادند .
آنگاه ملک ریحان بر سر خود «چادر» کشیده .
بدنبال مم و بنگین می‌آمد .

۱ - معنی این کلمه را نمیدانم .

مهم و به نگینه عه‌سیی خویان آژواوه .

کچ بو له مهم و به نگینه «نادر»‌ی! (؟)
 له هیچ کوتی زانه‌ستان هه‌تا گهینه ده‌کی گا به‌کری ،
 خدلکی جزیره‌ئی ئمو بدر ئه‌وه بدر دهوان ده‌فکری .
 هیچ که‌سیک نیه له ده‌کی گا به‌کری ،
 ئه گه‌ر بی جله‌وی ئه‌و جووته سواره‌ی بگری .

کچ بو له گاکه مهمی گولباوه !
 بازگی ده کرد به نگینه‌ی به‌له‌ک چاوه !
 ته‌خسیری من نیه ته گییری هه‌ردو کتانی لینکراوه ،
 پیاوی غه‌ریب وه‌ک بازی چاو به‌ستراوه ،
 گه‌لیک که‌س به‌قسه‌ی ژنان تیشکاوه ،
 له‌کنم ماله به‌کر آغای چ-میوانی را-نه گرتوه ، نانیان به‌هیچ که‌س
 نه‌داوه .

گاکه مهم ده‌لی : به نگینه به نگینیکی شیرینی !
 مدلله‌حه‌ت ئه‌وه‌یه بچینه ماله قه‌ره تازدینی ؛
 ئه‌و پیاویکی لوتی-یه له‌سر نانی دا-نامینی .

۱ - کاکه مهم که واي دى زور پي‌تیک چو ، چون داو نوشيني کوردي ئه‌وه‌یه :
 له‌بدر ده‌کی ديواني مالي پياوی گهوره هه‌ميشه ده‌بی نوكدر ومه‌يتر هه‌بی - كه‌میوان
 هات ماندونه بونی و چاک و خوش ده‌گه‌ل بکات و پي بلى خوش هاتی و بو ديوه‌خان و
 میوان‌سده‌رایه ری پیشان بدا و آگای لی بی تا گهوره‌ی مالي دیته‌وه . عوبه‌یديلا ئه‌یوبیان .

مم و بنگین (سوار) پر اسب خود میرفتند.

که بود ، مم و بنگین «نادر»‌ی بودند!

در هیچ جای وانا نیستادند تا بدر گاه گابکر رسیدند.

خلق جزیر آنور آنور همه با آنها نگاه میکردند.

در آستانه (منزل) گابکر کسی نیست.

جلوداری نبود، که باید اسب‌ها را، از این جفت سوار (مهمان) بگیرد!

که بود ، کاکهم گل تزاد بود.

بانگ بر آورد ای بنگین زیبا چشم!

تقصیر من نیست، شما نیز هردو نفر در آن تدبیر (کنید).

اما ، آدم غریب مثل باز چشم بسته است.

بسیاری از مردمان با حرف (و مصلحت) زنان شکست خورده‌اند.

بنظرم خانه بکر آقا، هیچ مهمانی قبول نکرده است و بکسی نان نداده است.

کاکهم میگوید بنگینه بنگین شیرینی هستی.

مصلحت در این است که بخانه قره تازه دین برویم؛

او مردلوطی (با غیرتی) است واپس پذیرائی کردن و انمیماند (شانه خالی نمیکند)

۱ - کاکهم موقعیکه چنین دید این امر را بخود بی احترامی تلقی کرده آزرده خاطر شد، چون رسم و آئین کردی براین است که در آستانه در مهمان سرایی خانواده‌های بزرگ همیشه نوکر و مهتر و خدمتکاران هستند و قتیکه مهمان وارد میشود، خوش آمد میگویند، اسب مهمان را میگیرند و مهمان را به مهمان سرا و دیوانخان راهنمایی کرده و پذیرائی میکنند، تا بزرگ خانواده به پیش مهمان مپاید. ایوبیان

کئی بو، له میرمهمنی نازداره!

دەیگوت: ئەھلی جزیرئی کە يخودا، رۇندا!

كۆچھى مالله قەرە تاڭدىنى كىي هەيە بۇ مالله وى بچىنە خوارە.

كىي، بو له پياوی تەواوه!

ھەممۇسى پاشە وپاش دەكشاوه به دوواوه،

مالله قەرە تاڭدىن(يان) به مەم و بەنگىيەن، نىشان داوه.

كىي بو له خەلقى ساھىپ ايمانە،

موژدەيان دەبرد بۇ خاتون ئەستى نەو-جهوانە،

جوتىك سوارى غەریب و نەوجوان، ئەوه هاتوون بۇ اىزەكانە،

خاتون ئەستى ئەگەر وا دەزانى بۇ خۆى ھەلدىستا له دیوانى.

بەلان بەخىرىيان بىيىنم ئەدو ميواناھ.

خاتون ئەستى دەكا ھەرايە:

دەبلاا بىيىن جەھىل و مەلا و سەيد و كەيىخودايە،

يەك بە يەك ھەممۇسى دەناردنە رېڭكايە.

كىي بو، له خاتون ئەستى چاو شە ھېينە،

دەپنارد قەرەواش و سەر سې دەھېينە،

که بود، میرهم نازدار بود.

میگفت : ای اهل حزیر ای کدخدایان ریش (سفید) !

کوچه (که) خاندقره تاژدین در آنجاست کدام است، میخواهم بطرف خانه او برویم.

که بود ، (آن) مرد کامل بود.

همه (باhtرام او) پس می‌رفتند (وراه را باز می‌کردند).

خانه قره تاژدین را بمم و بنگین نشان دادند.

که بود خلق صاحب ایمان بود.

(که) مرده برای خاتون **أُستى** نوجوان می‌پردازد.

یک جفت سوار نوجوان غریب باینجا آمدند.

خاتون **أُستى** وقتیکه چنین فهمید، خودش دردیوان بر (برپا) ایستاد.

بگذار، خوش آمد به همانها بگویم.

خاتون **أُستى** بانگ بر آورد!

بگوئید، جوا (نا)ن، ملا، سید، و کدخدای (ها) (همه بیانند).

یکی بیکی همه را، سرراه (مهمازها) میفرستاد.

که بود ، خاتون **أُستى** شاهین چشم بود.

میفرستاد کنیز کان **گیسوسفید**^۱ ان را میآورد.

۱ - زنانیکه موی سرشان سفید است معمولا خانمهای معقول و محترم یکی از این پیرزنها عاقل و مجرب و نکته‌دان را با خود به همانهایها و سوگواریها و مسافرتها می‌برند، در اصطلاح کردی باین پیرزنها می‌گویند سه‌رسپی = معادل گیس‌سفید فارسی است . ع ایوبیان

شوشه‌ی گولاویان ده گرت و تاغ و باله‌خانه‌یان پئی‌ده کرد آوپرژنه

کئی بو، له خاتون ئەستى گەرمکولاؤه^۱،
دەینارد قۆچى قوربانى دەھیناوه،
گاو و گەردون[ى] لەپىش ھەم و بەنگىينە كراوه،

كاكەممەم و بەنگىين گەينە كولانى،
جيچىل به پيريانه‌وه چوون دەستييان کرد بەخەلات بەخشانى.

له وئى زەد بۇون بە سەفايىه،
لەسەر رېنى(يە) هەبۇون رىش سفید و كەيخدايىه؛
كە لەۋى زەد بۇون لىزازاوه ستا بۇون سەيد و مەلايە،
كىي بو، له مىرمەمى بەلەك چاوه!
سەلامى لە وان ده کرد لەتىويان بو پياوه.

اينجا بەنگىينە گەلىيەك بە نادرى،
چەك و ئەسبابان لە مىرمەمى وەر دەگرى،
كاكەممەم لەۋى زازاوه ستا، بەنگىينە لە بۇ مەحرەمى زادە بىرى.

خاتون ئەستى ئەگەر دەيزانى ئەو گوفتارە،
لە پەنجەران زا دىتە خوارە.

شیشه‌های گلابرا برداشته، اطاق و بالاخانه را (گل-) آب پاشی می‌کرد (ند).

که بود، (کسی بجز) خاتون استی «گرم کلاو» (نه) بود!

(که) می‌فرستاد قوچ قربانی می‌آورد.

(و آن قوچ) پیش (پای) کاکه‌هم و بنگین قربانی می‌شد.

کاکه‌هم و بنگین به محله رسیدند.

(در حالی که) خلعت (می) بخشیدند، جوانان باستقبال الشان رفتند.

از آنجا باصفا گذشتند.

در در راه (شان) ریش سفید (ان) و کد خدا (یان) بود (ند).

از آنجا که گذشتند، (سر راه شان) سید و ملا (ها) ایستاده بودند!

که بود، (کسی بجز) همیر هم چشم قشنگ (نه) بود.

با نهایا سلام گفت و در میان آنان پیاده شد.

آنگاه بنگینه خیلی به «نادری»!

اسلحة و اسبابها را از همیر هم بر می‌گیرد.

کاکه‌هم در آنجا وایستاد، بنگینه که محروم است پیش می‌رود.

خاتون استی هنگامی که این گفتار را فهمید.

از (راه) پنجره‌ها پائین می‌آید.

خاتون‌ئهستی دلهی ، براله گیانه
بُو ته‌شريفت وادره‌نگ هاته ایره کانه ؟
وهره رُونیشه پیکه‌وه بکهین دوو قسانه ،

به‌نگینه دلهی : خاتونی به‌له‌ک چاوه !
ئهمن ناتوانم رُونیشم ، آ GAM له ده‌رئ زاوه‌ستاوه .

اینجا خاتون‌ئهستی ، ناردیه کن سهید و مهلای موختاری (؟)
کاگمه‌هم بُو مهراخه‌س بکهن به‌یه‌ک جاری .

که قاسید هاته‌وه لهو لاوه ،
عمرزی سهید و مهلايان کراوه ،
کاگمه‌هم - یان مهراخه‌س کرد ، ده‌یگوت ده‌ولهت زیاد و مالیاوه .

کاگمه‌هم که مهراخه‌س کراهه مو که‌س ده‌زانی !
رووی ده حه‌رمی قه‌ره‌تاژ‌دین -ی کرد ، خاتون‌ئهستی پی‌ده زانی .
خاتون‌ئهستی به‌پیریوه‌هات ، دستی ده‌ستوی کرد دلهی براله بُوچ وادره‌نگ
هاتیه جزیره ویرانی ؟
دنیای رُونونم لئی تاریک بو ، له سویی تُو لیم بزا ریی گوزه‌رانی ،
براله هه‌لسته بچینه وه‌تاغی ، باله خانی

کئی بو له می‌مه‌هی موحته‌به‌ره !

خاتون‌آستی میگوید: برادرجان!

چرا باین‌جا دیر تشریف آوردي!

بیا بنشین باهم دوشه کلمه حرف بزنیم.

بنگینه میگوید: ای خاتون چشم‌قشنگ!

من نمیتوانم بنشینم، آقای من در بیرون ایستاده و (منتظر است)

آنگاه خاتون‌آستی پیش سید و ملای مختار (!) فرستاد (که):

کاکه‌مم را (یکباره) مرخص کنید.

هنگامیکه قاصد از آن سو بر گشت.

بسید و ملاها عرض کرد:

کاکه‌مم را مرخص کردند، و (کاکه‌مم) میگفت: خانه‌شما آباد دولتشما

زیاد باد (خداحافظ).

هنگامیکه کاکه‌مم از آنجا مرخص شد، همه فرمیدند!

کاکه‌مم (سوی) حرم (سرای) قره‌ناژدین آمد و خاتون‌آستی متوجه شد.

خاتون‌آستی به پیش‌باز او آمد و دست بگردنش انداخت و گفت: ای برادرچرا

اینقدر دیر به‌جزیره ویران آمدی؟

(از حسرت) دیدار تو، دنیا روشنم تاریک شده بود و از محبت دور از ندگی بربند بود؛

ای برادر برخیز باطاق بالاخانه برویم،

که بود، (کسی بجهن) میرهم معتبر (نه) بود!

له پلیکانان ده که وته سهره ،
 په نجهره یان بُو ده کردندهوه ، ئهه بهر ئهه بهره ،
 ده گهله خاتون ئهستى رُوـدـهـنـيـشـتـنـ خـوـشـكـ وـبـرـاـيـ دـهـ هـوـحـتـهـ بـهـرهـ .
 به نـگـيـنـهـ دـهـ (لهـ)ـ پـيـشـ ئـهـوـانـ رـاـوـهـسـتاـ بـوـ ،ـ دـهـسـتـهـ وـ نـهـزـهـرهـ .

كـيـ بـوـ ،ـ لـهـخـاتـونـ ئـهـسـتـىـ بـهـلـهـكـ چـاوـهـ !
 دـهـ گـهـلـ مـيـرـمـهـمـىـ ،ـ گـوـفـتـارـيـانـ بـوـيـهـ كـتـرـىـ گـيـزـاـوـهـ ،ـ
 به نـگـيـنـهـ بـوـ رـوـنـيـشـتـنـيـ مـهـرـهـخـهـسـ كـرـاـوـهـ (ـايـجـازـهـ درـاـوـهـ)ـ .

مـهـمـ وـ بهـنـگـيـنـ وـ خـاتـونـ ئـهـسـتـىـ رـوـ دـهـنـيـشـنـ شـانـ بـهـ شـانـىـ ،ـ
 خـاتـونـ ئـهـسـتـىـ دـهـلـىـ :ـ مـيـوـانـىـ منـهـ كـوـزـىـ پـادـشـاـيـ اـيـرـانـىـ .ـ

خـاتـونـ ئـهـسـتـىـ دـهـلـىـ .ـ لـهـخـومـ مـلـ بـهـ كـوـيـنـ وـ بـيـ وـتـهـنـىـ !ـ
 چــبـكـهـمـ مـيـوـانـىـ منـهـ تـاقـهـ كـوـزـهـىـ بـرـاـيـمـ پـادـشـاـيـ يـهـمـهـنــىـ

خـاتـونـ ئـهـسـتـىـ دـهـلـىـ :ـ چــبـكـهـمـ !ـ لـهـمـنـ بـاـبـاـنـ وـيـرـانـىـ !ـ
 قـهـرـهـ تـاـزـدـيـنـ لـهـ دـيـوـانـىـ مـيـرـ زـيـنـ دـيـنــيـهـ بـهـهـاـتـنـىـ ئـهـ مـيـوـانـانـهـ نـازـانـىـ ،ـ
 خـاتـونـ ئـهـسـتـىـ دـهـلـىـ :ـ كـوـيـخـاـ دـهـرـكـ !ـ وـهـرـ بـهـرـ پـهـنـجـهـرـهـ وـ بـالـهـخـانـىـ ;ـ

- ۱- ایرانی = *Eranê* : له رواليه تيا بوگهوره و بهريز کردنی کاكهمهمى له
 باشي گوري پادشاي يهمهنى؛ دهلى : گوري پادشاي ايراني .
- ۲- کويخادرهك = *Kôxa + derik* : واتا خوداني دره كه، پيم وايده بى:
 سه رده ركهوان يا په رده داري ژوورى بى؛ ع. ۱

از پله‌ها بالا میرفت.

پنجه‌ها را آن ور آنور (از دو طرف) برایشان بازمی‌کردند،
کاکه‌هم) با خاتون‌استی، آن خواهر و برادر محترم، می‌نشستند.
بنگینه پیش آنان و ایستاده دست (رو دست) منتظر (دستور) .

که بود، (کسی بجز) خاتون‌استی چشم قشنگ (نه) بود.
با همراه گفتارشان (حر فهایشان، سر گذشتشان) را برای هم‌دیگر نقل کردند.
به بنگین اجازه دادند بنشینند.

هم و بنگین و خاتون‌استی دوشادوش^۱ (هم) می‌نشستند.
خاتون‌استی می‌گوید: پسر پادشاه ایران^۲ مهمان من است.

خاتون‌استی می‌گوید: من سیاه‌پوش و بی‌وطنم!
چکنم یگانه فرزند ابراهیم پادشاه یمن مهمان من است.

خاتون‌استی می‌گوید: من دودمان بر بادرفته چه کنم!
قره تاژدین در دیوان هیوزیندین است و از آمدن اینان که مهمان او هستند
بی خبر است.

خاتون‌استی می‌گوید: در بان^۳، پیش پنجه‌ره و بالاخانه بیا تاب‌گویم.

- ۱ - دوشادوش ترجمه تحت المفظی (شان بهشانی) کردی است، مقصود پهلو به پهلو یعنی پهلوی هم‌دیگر می‌نشستند.
- ۲ - ظاهرآ بمنظور تعظیم و تجلیل، بجای پسر پادشاه یمن، پسر پادشاه ایران گفته است.
- ۳ - در متن کردی (کوی خاده رک = Kôxa + derik =) یعنی کددای در، شاید منظور رئیس در بان است، بسنجد آن را با « حاجب » و « پرده‌دار » ع.

بهئهمنی بچو خه به ریکی به قهره تاژدین-ی بده به لاکا کم نه زانی.

کئی بو، له کویخا-دھر کی به لدھا چاوه!
دھ گھییه دھر کی دیوانی میری، پھردھی هه لداوه،
کھوشی هه لگرت و به قهره تاژدین-ی نیشان داوه،
میر زین دین آوری ده داوه.

میر زین دین دھلی، بوجی له دووی قهره تاژدین-ی هاتوی، بُو نه هاری
چ-دروس کراوه.

کویخا-دھر ک دھلی : میر بت بم به قوربانه!
ھھر چی ئه تو بخوی ھھیه، ئه مه تازه هاتون دومیوانه.

که قهره تاژدین له دیوانی هه لستاوه،
له پلیکانان دھهاته خواری، آوزیکی ره-کویخا دره کی ده-داوه،
دھ یگوت : چ-خه بھر، چ-قہوماوه؟

دھ یگوت، ئە لاحە مدولیلا هیش(ھیچ) نیه:
دوو میوانمان هاتون، له نیوه ڑاستی شاری یه:
زور میوانی ده نه جیمن^۱، خاتون ئەستی له دووای تو(بی) ناردو(ھ) زور
به ته عجیلیه،

بیسر و صدا برو **قره‌تازدین** را خبر کن، اما برادر بزرگ نفهمد.

که، بود (کسی بجز) در بان چشم قشتنگ (نه) بود !
 (هنگامیکه) بدر دیوان رسید، پرده را بالا میزد ،
 کفشه براشت و به **قره‌تازدین** نشان داد .
 میوزین دین روی بر گرداند و نگاه کرد .
میوزین دین گفت: چرا دنبال **قره‌تازدین** آمدی برای نهار چه هست ؟

در بان میگوید: میرقربانست شوم !
 هر چه میل دارید هست ولی حالا دو (تقر) هممان آمده‌اند .

(هنگامی) که **قره‌تازدین** در دیوان از جای خود برخاست ،
 از پله‌ها پائین میآمد، نگاهی بدر بان انداخت .
گفت: چه خبر است چه اتفاقی رخ داده است ؟

میگفت: الحمد لله هیچ (خبری) نیست :
 دومهمان (برای ما) آمده و (اکنون) در وسط شهر اند :
 مهمانهای خیلی نجیبی هستند، خاتون **أسنی** (مرا به) دنبال تو فرستاده
 عجله دارد.

قهره تاژدین ده لی : ئەمن بۆ خۆم غەواسم !

ئەو میوانانە بەخییرین زۆر چاکیان دەناسم .

کى بو له قهره تاژدین-ى گەرمکوللاوه !

ئە گەر گەيىھە دەركى خۆى، له ھېچ كۆي زانە وەستاوه ،
ھەتا له پلىيكانان دەكەوتە سەر، پەردەي ھەلدى گرت له ھېچ كۆي
زانەوە سەتاوه ،

ھەتا دە چوو له ھېرمەھى دە كەرد سەلام و سلاوه (؟)
دە يىگۇت : عەلىكۈوه سەلام و ردحە تو ملاھى ، سەرچاوى من شۇزلاوه !

کى بو له مەلیک ریحانى بەلەك چاوه !

چارشىبىي بەسەر خۆى ھەللىكىشىاوه .

بە كۆچەي-دا دەھات بە ھەنگاوه .

ئە گەر گەيىھە دەركى مالە كابەكىرى !

ئە گەر تەممەشاي كەرد ئەو میوانانە كەي ھاتبو (زۇيۇھ) كەس لەدرە كى مالە
بابى نەماوه .

۱ - غەواس + م: غەواس يە كەسىكى دەلين، بۇوهى بىگا تەبن آوى بىنەي چاك بىكىي شى!

لىرىدا قەرە تاژدین دىيدۇي بلى: زور قولى (زېرىۋى) تى دە گەم .

۲ - شور = Shorh: باش، چاك، بەرز، پاك وجۇوانوھ كۇ: شورەژن، شورەسوار،
شورەمەي، بەواتەي خوار و داڭەوتۇش ھاتتووه ع.ا

قره‌تازدین می‌گوید: من خودم غواصم ،
این مهمان‌ها را خوب می‌شناسم، خوش آمدند .

که بود، (کسی بجز) قره‌تازدین «گرمکولاو»(نه) بود !
هنگامی که بدر (خانه) رسید، هیچ‌جا وا نایستاد ،
از پله‌ها بالا رفت، پرده‌را بالا زد، و انا نایستاد، تارفت به همیز هم سلام کرد.
می‌گفت : علیک السلام و رحمت الله ، ای جوان نجیب، روی چشمانم^۱
خوش آمدی .

که بود، (کسی بجز) هلکریحان چشم‌قشنگ(نه) بود !
چادر [شبی] به سر انداخت (سر کشید).
قدم زنان بکوچه می‌آمد .

هنگامی که بدر خانه کابکر رسید .

تگریست چون (دید)، آن مهمانی که آمده بود(پیش) در خانه پدرش نمانده،

۱ - کرد مهمان خود را خیلی دوست دارد و احترام می‌گذارد، بمحض ورود مهمان به پیش‌بازش میرود و می‌گوید: خوش آمدی، کفشهایت روی سرم، پایت روی چشمانم، مهمان در خانه کرد، حق و اختیارش بیش از صاحب خانه است . ع. ۱.

مهلیک ریحان دلهی : له خوم سهر—به تعال و بابان—ویرانی !

دیت، چلوں له ده کی ماله با بم بزا ریی گوزه رانی ؟

با به ئه تو گه لیک کافری !

رُوزئی ههشتا کهس جیوه و مواجهی له ماله تو وردہ گریی ،

خه بهر له هه چوار دهوله تان^۱ ده گه زئی؛ ده لین به گمر آ GAMM میوانان زانا گریی ،

به گمر آغا، چ-بکدم ئه تو به گمر آغا یه کی نادری .

به گمر آغا ئه تو بومن په رژینی !

قدمت بووه میوان، له ماله توجیی نه بی ، بچیته ماله قهره تا زدین-ی !

به گمر آغا ده لئی : به حقی ئه وهی ساحیب سه فایه !

ئه فوی ئه وانه بوی هاتوون له رووی دنیا یه ،

نایه لم هیچ مه خسود و مرادیان حاصل بیی به حقی ئه و خوا لایه !

مهلیک ریحان دلهی : ههی رُو سهد جاران رُو ، دیت چلوں ماله با به کهم

لی بو نوغرف !

دو ز من ده لین : ماله به گمر آغا (یه) ، له بو (ئه سپی) میوانان نه بیو ، کاووجو !

ملک ریحان میگوید: من سر شکسته و دودمان بر باد رفته‌ام.
دیدی چطور(؟) از در خانه پدرم رفت و آمد(پای راه گذار) بریده شده است.

ای پدر تو خیلی کافر هستی.
روزانه هشتاد نفر از خانه تو جیره و مواجب میگیرد.
خبر بهر چهار دولت^۱ خواهد رسید؛ میگویند بکر آقا مهمان نمی‌پذیرد.
بکر آقا چکنم تو بکر آقا^۲ «نادری» هستی.

ای بکر آقا تو (حافظ شرافت) من هستی^۲
چطور قابل قبول است که مهمان، در خانه تو جا نداشته باشد و بخانه
قره تازدین برود؟

بکر آقا میگوید: بحق کسی که صاحب صفات است^۳:
آن چیزی که اینها (هم و بنگین) بخاطر آن آمدند، در روی جهان، بحق
خدا سوگند میخورم نخواهم گذاشت (بان و) بهوچ مقصود و مرادها برسند،

ملک ریحان میگوید: فریاد^۴، صدبار فریاد، آیا دیدی خانه پدری من چطور
در هم ریخته!

دشمن (ان) میگویند: خانه بکر آقا است (علیق) کا و جو برای اسب مهمانان نداشته‌ند!

- ۱ - نمیدانم چه دولته‌ای موردنظر گوینده بوده است.
- ۲ - در متن (بومن په‌رژینی = Bo min Perjini = برای من پرچین هستی) آمده
مقصید این است همچنانکه پرچین دورباغ را میگیرد، تو مراد بگرفته‌ای و ناموس مرا حفظ میکنی
- ۳ - بسنجید بامضمون لطیف این بیت الفزل از حافظ:
بصفای دل رندان صبوحی زدگان بس درسته بمفتاح دعا بگشايند؟
- ۴ - در متن کردی: هی رو Heh Rho = آمده است یعنی: آه اورفت؛ مقصود از این
اصطلاح این است اومرده فریاد فریاد! ع.۱

میرزین دین^۱ : نارديه کن قهره تاژدين -ى ! کيييه مواجبی لئی بز يوه، کيي قسمه
پئی کوتوه ! بچی نایه ته ديوانى ،

قهره تاژدين ده لئی : له ساييە نېيو چاوانى ويۆه، کەس ناتوانى، چ بهمن بلئى؛
ئەمە چەند سال [ان] بو، برايە کم بولو رۆبۈو، به ساييە نېيو چاوانى وى، هاتو تەوه
تىيوي وى. كاكە مەم -ه، جاله بھر وھى:

به خزمەت ناگەم میر حوكىمى لەۋى كرد : هەلسەتە كاكەمەمى يېنىھ
و بېتە ايۆھ (؟) كوتى : قوربان ئەھو رۇ مەرخەس بەھرمۇ؛ سېجھىنى بە خزمەت ميرى
دە گەم دە گەل كاكەمەمى .

كۆرى پادشاھى كى دى بو، نېيوي : عرفو^۲ بولو ئەويش هاتبو بۆ ماڭھ
قهره تاژدين -ى ئەويش بقىيازى زين -ى

كۆرى پادشاھى كى دى بو نېيوي چەكۈ^۳ بو. ئەويش هاتبو بۆ ماڭھ قهره تاژدين -ى
ئەويش بۆ ياي زين -ى

كاكەمەم -يىش كۆرى برايم پادشاھى يەممەنى بو ئەويش هاتبو بۆ ماڭھ
قهره تاژدين -ى ئەويش بۆ ياي زين -ى .

قهره تاژدين نېيوي بايى عرفو و چەكۈ -ى نەھزانى ؛ ئەممە دەيزانى
كاكە مەم كۆرى برايم پادشاھى شارى يەممەنى -يە. شارى جزيرىش ھەردە بھر
حوكىمى يەممەنى - دا .

- ۱ - لىرە را چرىكە پەركە يە ، چىركەر (چىركە بېش) هەر وا بەقسەدە يىگىرىتەوە.
 - ۲ - عرفو = Arfo : كۆرى پادشاھى كى بولو دلى كە وتبوسەر ياي زينى .
 - ۳ - چەكۈ = çeko : كۆرى پادشاھى كى بولو ئەويش دلى كە وتو تەسىر ياي زينى، چەكۈ :
- نيويكى كوردى - يداواتا چە كدارە . ع. ۱.

میرزین دین^۱ پیش قره تاژدین فرستاد؛ مواجب او را که قطع کرده، چه کسی باو چیزی گفته است، چرا بدویان سری نمی‌زند (نمی‌آید).
 قره تاژدین می‌گوید: درساشه توجهات او کسی را یارای آن نیست بمن چیزی بگوید؛ برادری دارم بنام کاگه‌هم چندین سال بود رفته (و ازمن دور بود) درساشه توجهات ایشان بر گشته است، برای این است،
 که خدمت نرسیده ام میر حکم کرد بیا و کاگه‌هم را هم با (خود) باینجا بیاور. گفت: قربان امروز مرخص بفرماناید، فردا با کاگه‌هم خدمت خواهیم رسید.
 پسر پادشاه دیگری (بنام) عرفو^۲ بود؛ آنهم بخانه قره تاژدین آمده و (مهرماه) بوده او نیز خواهان یایزین و بخاطر او آمده بود.

پسر پادشاه دیگری بنام چکو^۳ آنهم بخانه قره تاژدین و بخاطر یایزین آمده بود.

کاگه‌هم هم پسر ابراهیم پادشاه یمن بخاطر یایزین بخانه قره تاژدین آمده بود.

قره تاژدین پدر عرفو و چکو رانمی شناخت ولی پدر کاگه‌هم را می‌شناخت (کاگه‌هم) پسر ابراهیم پادشاه یمن است. شهر جزیو هم تبحث حکم او است.^۴

۱- از اینجا «چریکه» نثر است و چرگر مطالب را بایان عادی نقل می‌کند.

۲- عرفو = Irfo: یکی از شاهزادگان، عاشق یایزین.

۳- چکو = Çeko: یکی از شاهزادگان، عاشق یایزین.

۴- در این «چریکه» بکرات، این نکته یادآور شده است که شهر جزیر تبحث الحمامیه و قلمرو حکومت یمن بوده است؛ تحقیق در این باره که تاچه‌حد با حقایق تاریخی تطبیق دارد، شاید؛ بعضی از زوایا و ماجراهای این افسانه باستانی را روشن کند ع.ا

اینجا ئەگهر سبجه‌ینی رۆژبۇوه؛ قەرەتازىدەن، عرفو، چەکو، کاڭمەم و
بەنگىيەنە، ھەر پىنجىيان ھەلسەن بۇ ديوانى مىرى چوون.
بەگەر قاسىدى لە سەر ئەوان دانابۇ، چوون بۇ ديوانى، بەگەر يىش لە^۱
مالە خۆى ھەلسەنەتەن. ئەھو يىش گەيىھە ديوانى مىرى.

اینجا دەلىٰ! لەو كۈزى پادشاھى تەواوه!
گەيىھە ديوانى مىرى لېيان دەكىرد سەلام و سالاوه (!؟)
مېرزاين دىن دەيگۈت : عەلەيکومە سەلام و رەحمة توڭلۇنى سەر ھەر
دوڭ چاوه!

اینجا بەكاكەمەمى (جىئى) نىشان داوه،

عروفو^۲ دەپىش-دا ھاتبو، براى گەورە بو.
چەکو لە دواى وي ھات، براى نېونىجى بو.
كاكەمەم لە دواى وان ھاتبو، براى چىكولە بو.
ئەگەر چوونە ديوانى مېرزاين دىن -ى، مير حوكىمى كىرد(مەمى) رەسەر
ھەموان [ى] خىست بەرامبەرى خۆى دايىنا.

- ۱ - دوبارە چرىيىكە ھەلېستە چىرگەر دەنگى لى ھەلدىنى و بەھەۋاي تايىھى دەيلى.
- ۲ - دوبارە چرىيىكە پەركەيە چىرگەر بەقسەدە يىگىرىتەوە.

آنگاه فردا صبح قره تازدین ، عرفو ، چکو ، کاکه‌هم ، و بنگین پنج
نفری بدیوان میرفند .

بکر قاصد (جاسوس) گمارده بود تا بفهمد آنها چکار میکنند، بکر نیز از
خانه خودپیرون آمده و بدیوان رسید .

آنگاه میگوید^۱ : (او) پسر پادشاه کامل‌العياری است !
بدیوان رسیدند و بمیر سلام کردند (؟!) ،
میوزین دین میگفت : علیکم السلام و رحمت‌الله، روی دوچشم‌مانم (خوش
آمدید) :
آنگاه به کاکه‌هم (جائی نشان داد) که بنشینید .

عرفو^۲ جلوتر (از آنان) آمده بود، برادر بزرگ بود ،
چکو پس از آن بود، برادر وسطی بود .
کاکه‌هم بدنیال آنان آمده بود، برادر کوچک بود .
هنگامیکه بدیوان میوزین دین رسیدند میر حکم کرد و او (هم) را ببالای
همه، رو بروی خود بنشاند .

۱ - بازهم چریکه نظم است و چرگر صدا را بلند کرده با آهنگ مخصوص آن را می‌خواند .

۲ - باز شر است و چرگر با بیان عادی مطالب را نقل میکند . ع. ا

قەزە تاژدین لە پاش مەخاریجى، ھەمو شھوى جومغان، يە کى پەنجا
تومەنى لەپشت سدى وان دادەنا، دەيگوت: نەكۆ خەرجيان پى نەبى.
آبزووم دەچى ؛ نان منهقى نىيە، بۇ من نانى حىز (؟) عەيىھە ئەمن باسى
نانى بىكەم،

شەو و رۆزىكى لەۋى دانىشتن، مېير مەرەخەستى نە كردن خاتون ئەستى
ھەلېگرت يىاۋىكى نارد: بەكاكىم بىلەن: كاكەمەمى بۇ اىزىن نادا بىتەوه.
مېير فەرمۇى: مەرەخەستى دەكەم بەلا بۇ شامى بىتەوه كن [ئە] من.
خوشكم بۇچى شتى بە قەرە تاژدین-ى دەدا، بەمن نادا، هىچ؟
ئەدوە كاكەمەم، مەرەخەستىم كرد، هاتەوه؛ بۇ شامى دەبى بىتەوه كن
[ئە] من. كاكەمەم ھەلسىتا رۆيى؛ عرفو، چەكۆ و قەرە تاژدین ھە مويان
چۈونەوه. مېير ما دە گەل بەكەر آغاى. كوتى: بەكەر آغا، وەرە تەگبىرى ئەتكەين؛
كاكەمەم ھىن نەجىمە^۱، ھەر چەن دەكەم شارى جزىيەتلىقابىلى نىيە بىدەمە.
بەكەر گوتى: ئەدوە كىيە، شارى جزىيەتلىقابىلى نىيە! ئەكەر ئەتۆ بىدەيە.
مېير فەرمۇى: بەخولالى نازانم كۆزى كېيە؛ ئەمما زۇر نەجىمە^۲، بەكەر
آغا كوتى: قوربان بۇ خۆت دەزانى. كەيىفى خۆتە، مېير فەرمۇى هىچى دى
شك نابەم مە گەر يايىزىن بەكۆشك وتالارەوه بىدەمە.
بەكەر آغا كوتى: زۇر موبارە كە. نو كەران مز گىيىمان بىدە، بۇ
يايىزىن - ئى؟
ئەوشۇ كاكەكت ئەتۆ پېشكەشى كاكەمەمى دەكە. يايىزىن بەقەستى دەللى:

قره تاژدین (عادت داشت) بعد از مخارج، هر شب جمجمه که میرسید، بالای سر آنها (مهما نان) پنجاه تومان پول میگذاشت، میگفت: مبادا خرجی همراه نداشته باشند آبروی من بروید. نان من ندارد برای من نان چیز بی ارزشی است برای من عیب است که از آن گفته‌گو کنم.

یک شبانه روز آن جامانند. میر آنها زا مر خص نکرد، خاتون آستی آدم فرستاد. (گفت) به برادر بزرگم بگوئید: چرا کاکه هم را اجازه نمی‌دهد بر گردد. میر فرمود: او را مر خص میکنم ولی برای صرف شام باید به نزد من بر گردد. خواهرم چرا به قره تاژدین (خوراکهای مطبوع) میدهد و به من هیچی نمیدهد. این است که کاکه هم را مر خص کردم به پیش شما آمد ولی برای شام باید به نزد من بر گردد. کاکه هم بر خاست رفت. عرفو، چکو و قره تاژدین همه بر گشتند. میر ماند و بکر آقا، هیرو گفت: بکر آقا بیا و برای من تدبیری بکن. کاکه هم آنقدر نجیب است، شهر جزیر را میخواهم بوی تقدیم کنم ولی هر چه فکر میکنم هی بینم در مقابل شخصیت او خیلی ناچیز است. این هدایای ناقابل شایسته شان او نیست. بکر گفت: این کیست که شهر جزیر شایستگی تقدیم باو را ندارد. میر گفت بخدا سوگند نمیدانم پسر کیست، اما خیلی نجیب است.

بکر آقا گفت: قربان خودت میدانی اختیار داری. هیرو گفت چیز دیگری ندارم. مگر یای زین را با کوشک و تالار بوی بدhem، بکر آقا گفت خیلی مبارک است نوکران مژده به یای زین بردند؛ که:

امشب برادرت ترا پیشکش کاکه هم خواهد کرد. یای زین قصدی^۱ میگوید:

۱- در متن قهستی = *qestî* آمده است: یعنی عالمًا و عامدًا حرفی گفتن و کاری کردن و خود را بنادانی زدن.

ئەو کاکەمەمە کۆیىندرىيە ؟ ياي زين مز گىنى پى- درا ، ئەوي شەھوئى خۆشى وەدلى ياي زينى كەوت ؛ ئەويش مز گىنى نارد بۇخاتون ئەستى : ئەوھ قىسىكى وا پەيدا بۇ لە مەنزلى كاكم .

خاتون ئەستى دەلى : رەبى زۇر شو كرانە !
بەمە خسود بىگەن ئەۋ دوو نۆجوانە .
ايىجا بەكىر آغا و مىر دەكەن تەكىپىراڭ ؟

میرەلى^۲ : بەكىر آغا بەلا بىدەيمىنى ئەو شۇ (بەكىر) دەلى : قوربان ، آغاى من ئەو شۇرىي مەدە ؛ بىچۇ مالىي ، پىرسىكى بىكە، بەياي زين - يىش بىلە ؛ خوشكى ئەمن ئەتۆم بەخشى بەكاکەمەمى ؛ مەلىيېنى نەكوتىم، ئەگەر رەزا(ت) نەبىچ ناتىدە .

(زىن) كوتى^۳ : بىرالە حەزىز دەكەي بىم سووتىبىنە ، ئەمن لە قىسى تۆ دەر ناجم .

بەكىر كوتى : قوربان ئەو شۇ پەكى كەوت ، بىمىنى بۇ سېحدى شەھوئى اينشا ئەلە .

- ۱ - چرىيىكە لىرە را ھەلبە سته .
- ۲ - چرىيىكە لىرە را پەركەيە ؟
- ۳ - چرگەر لەنە كاو پاش قىسى بەكىرى بىۋەي را بىكەينى مىرەگەل زىنى قىسى كرد يانە يىكىرد ؛ ھەلدە كوتىنە سەر قىسى ياي زىنى . ع . ۱ .

این کاکه‌هم کجای است؟ مژده به یایزین رسید، آن شب یایزین خوشحال و دلشاد شد؛ او هم مژده بخاتون‌استی داد: که در منزل برادر بزرگ‌چنین صحبت شده است.

خاتون‌استی می‌گوید^۱: خدایا خیلی شکر گزارم!
که این دو نوجوان بمقصود برستند.
آنگاه بکر آقا و میر تدبیر می‌کنند.

میر می‌گوید^۲: بکر آقا بگذار امشب (یایزین را به کاکه‌هم) بدهم.
می‌گوید: قربان، آفای من امشب صبر کن برو منزل سوالی از یایزین بکن بگو:
خواهر، من ترا به کاکه‌هم پیشکش کرده‌ام؛ نگوئی که بمن نگفتی، اگر راضی
نیستی ترا باو نخواهم داد.

(یایزین) گفت^۳: برادر دلت می‌خواهد مرا بسوzan، من مطیع نظر
شما هستم.

بکر گفت: قربان امشب که نشد، انشاع الله بماند برای فردا شب.

۱- از اینجا «چریکه» منظوم است.

۲- « » « بصورت نثر است.

۳- چرگر یکباره بعد از ذکر قول بکر بدون اینکه برفن میرزیندین بخانه
وسخن گفتن با یایزین اشاره بکند، جواب یایزین را نقل می‌کند. ع. ۱

به‌گمر هه لستا چو ماله خوی ، چوو لهو کوچه‌ی (که) له ماله
قهره‌تازدین-رزا دههات بفر ماله میرزین دین-ی، به‌گمر زیزی ده باعه‌لی خوی نا؛
به کوچه‌ی-دا هاته خواری ههر ژنیکی حیز بو. قه‌حبه بو، دراوی دایه. هیندیکان
کوله‌جهی بُکردن، هیندیکان قهندی دانی؛ ئهو کوچه‌ی سه‌رانسهر پر کرد،
به‌وانه‌ی گوت : ئه گمر سب‌حه‌ینی خه بهرم دانی ،

هه^۱ که‌س له‌ماله خوی بیته ده‌ری .
قوزی و سه‌ری خوئی‌کا، ایخه‌ی خوی بیچری .
بگریه، بلی : هه‌ی رُو ! یا‌یازین گول بُو ، ده‌ریان کرد له شاری
جزیری !

کاکه‌مهم^۲ پی بزانی ئوهه یا‌یازین گول بُو، له شاری جزیری ده‌ریان
کرد. سب‌حه‌ینی ژنه‌کان هاتنه سه‌ری کوچه‌ی ده‌ستیان به گریانی کرد ،
کاکه‌مهم لدو لای هات کوتی : ئوهه چیه ؟ ژنه‌کان ده‌لین :

له^۳ خومنان مل به کوین و هه‌زاری !
ریبی گوزه رانیمان بِرَا به یه کجاري ؟

- ۱ - چریکه لیره را هه لبه سته .
- ۲ - چریکه لیره را په‌رکه یه
- ۳ - چریکه لیره را دوباره هه لبه سته .

بکر بر خاست و بخانه خود رفت (بر گشت) و (بعد) بکوچه‌ای رفت که از خانهٔ قره تازه‌دین بمنزل میر زین دین می‌آمد^۱ بکر جیب (های) خود را پر از زر کرد و در کوچه پائین می‌آمد به زن (ان) بدکار و روپسی پول داد، برای عده‌ای داد کلنجه^۲ درست کنند، بعده‌ای قند داد، (جیب بدکاران) سراسر کوچه را پر کرده (و آنها را فریفت) و با آنها گفت: اگر فردا شما را خبر کردم.

هر کس^۳ از خانه خود بیرون بیاید.
گل (و خاک) به سر کند و گریبان خود را چاک بزند.
بگرید^۴ (وفریاد کنان) بگوید: (او از دست رفت)! یا یزین (مبلا بمرض) جدام شده و او را از شهر جزیر بیرون کردند؛

کاکه مم بفهمد که یا یزین جدام شده و او را از شهر جزیر بیرون کرده‌اند.
فردا زنها (از خانه‌ها) بیرون آمدند و سر کوچه داد و فغان و گریه و زاری راه انداختند،

کاکه مم که از آن طرف می‌آمد؛ گفت: این چیست؟ زنان گفتند:

ما^۵ (بد بخت و) زار و سیاهپوش هستیم!

راه گذران (زندگی) مان یکباره (برای ابد) بسته (بریده) شد؛

-
- ۱ - یعنی راه از آنجا می‌گذشت.
 - ۲ - یکنوع قبای زنانه کردی است.
 - ۳ - «چریکه» منظوم است.
 - ۴ - «چریکه» بصورت نثر نقل می‌شود.
 - ۵ - «چریکه» منظوم و چرگر آنرا با صدا و آهنگ مخصوصی می‌خواند. ع. ۱

ئەو رۆ سى رۆژه ياي زين گول بۇوه ، كەرو تىيىز يان داوه تى ئەریان
كىردوه لەشارى .

كاكەمەم دەلى : جا چـ بىكەم ئەمن كەلام خواردوه دەگەل ئەوى ،
رېي دوازدە مانگك و بىست و چوار رۆزان ھاتوومە اىزە ، اينجا ئەمن چـ بىكەم
دەگەل گولى !

دەلى ؟ : لە خۆم خەمگىن و خانە ويرانى !
بە دلشىكەستى هەلسىتا چۆ ديوانى !
جيىيان بە كاكەمەم نىشان دا ئەوهى بە ايلتىفات دەزانى .

میر گزووى دە بەگورى كىرد كوتى : بەلا ياي زينـ ئى بىدەين بە كاكەمەم .
(بەكىر) كوتى : قوربان بەلان شامى بىكەين ، اينجا قسانى لى دە كەين .
شامىيان هيئنا ، نانيان خوارد ، خلاس بون ، مير كوتى : قەره تاڭدىن بۆچ
قسان نا كە ؟ كوتى قوربان فەرمایىشى تۆيە ؟ هەرجى ئەتۆ ، دە يەھرمۇى
ايتاباعەتى دە كەم .

(میر) كوتى : قەره تاڭدىن ، ياي زين ، ئەوه بەجىي و مەكانەوه ، ئەوه
پىشىكەشى كاكەمەم يە كرد .

كاكەمەم (دەلى خۆيدا) كوتى : خولايم ! ئەگەر قەبولي دە كەم دەلىن ،
ناچىزە يە گولى قبول كرد ؛ ئەگەر نامەوى ئەمن سويند خۇرم دەگەل ئەوى .

۱- چرىيىكە لىرەرا پەركەيد ...

۲- چرىيىكە لىرەرا بەھەلبەست دەسپى دەكاھ .

۳- چرىيىكە لىرەرا پەركەيد . ع.ا.

امروز سه روز است، یایزین جذام شده، خر و جوال باو داده‌اند واورا از شهر بیرون کرده‌اند.

سماکه مهم^۱ میگوید: حال چه کار بکنم، بالو بکلام خدا (سو گندخوردہ‌ام) وراه دوازده‌ماه و بیست و چهار روز را پخاطر او طی کرده و پاینده آمده‌ام، من با جذامی چ(کار) کنم.

میگوید^۲: ازمن غمگین و خانه ویران (تر کسی نیست) !
بادلشکستگی برخاست بدیوان رفت !
به سماکه مهم جا نشان دادند واواین را نشانه التفات (علمدادمیکردوهمی) دانست.

میر^۳ رو به بکر کرد و گفت: خوب است یایزین را به سماکه مهم بدهم .
گفت: قربان خوب است شام بخوریم آن گاه درباره آن صحبت خواهیم کرد، شام آوردن صرف شد. میر گفت: قره تاذین چرا صحبت نمی‌کنی؟ گفت:
قربان فرمایش باسر کار است؛ هرچه تو بفرمائی اطاعت میکنم.
(میر) گفت : قره تاذین ، یایزین را با جا و مکانش^۴ به سماکه مهم پیشکش کردم .

سماکه مهم (با خود) گفت: خدایا! اگر (اورا) قبول بکنم میگویند: فرمایه‌است، جذامی را قبول کرد. واگر اورا نخواهم بالو سو گند خورده‌ایم (!).

۱ - «چریکه» نثر است و چرگر با بیان عادی مطالب را نقل میکند .

۲ - «چریکه» منظوم و چرگر آنرا با آهنگ مخصوصی میخواند .

۳ - «چریکه» نثر است و چرگر با بیان عادی مطالب را نقل میکند .

۴ - اشاره بکوشک اختصاصی یایزین است . ع. ۱

میر فهرموی : قهره تاژدین ئەوە یائیزینم بهجی و مەکان و تالارەوە پیشکەشی گاکەمەم کرد، گاکەمەم کوتى: میر ئەوە قەبولم کرد، دامەوە بەتۆ . میر کوتى: قهره تاژدین ھەر ئەو جار بە گاکەمەم دەلیم : گاکەمەم ئەوە یائیزین بهجی و تالارەوە پیشکەش بەتۆم کرد . گاکەمەم دەلی : ئەوە قەبولم کرد، دامەوە بەتۆ . « کوتى : میر ئەوە سەرزاوی^۱ لیم قبول کردی »

عرفو (و) ، چەکو کە یفیان خوش بو ، چونکە گاکەمەم یائیزین-ئی نەویست .

قهره تاژدین خەمناک ما ، ھە لستا بىرا لە رقى گاکەمەم ، چونکە یائیزین-ئی نەویستوھ . میر فهرموی: قهره تاژدین دانیشەوھ ؛ ئەوە گاکەمەم یائیزین-ئی قبول نەکرد لەمن ، ئەمن شىيىكى لەوی دەخوازم گاکەمەم بەمنى بدا :

گاکەمەم کوتى : بىلىق قوربان ، چ-دەفەرمۇی: بەچاوان . کوتى : ئەتۆ ئەو نۆكەرەی خوت بەمن بىدە ، ئەگە بەنگىنە : کوتى : قوربان پېشکىيەشت بى .

کى بى^۲ ، لە بەنگىنە گولباوه !
بانگك لە سەر بانگى لىيىدە داوه ،
کەدۈل و گۆچانى میرمەمە ، زۆرى دەناوه ،
دەلە ئەھى خولايە لە ولاتى غوربەت چەملىق قەوماوه !

۱ - سەرراوی (چەشنى تەختىمانى) : دەۋاۋە وەرداوا دەوقسەن ناگەم .

۲ - چې يكە ھەلبە ستە ع .

میر فرمود : قره تاژدین ؛ اینک من یایزین را با جا و مکان و تالارش به کاکه مهم پیشکش کردم ، کاکه مهم گفت : میر قبول کردم (بالجازه) بخودت پس دادم .

میر گفت : قره تاژدین تنها این بار به کاکه مهم میگویم : کاکه مهم یایزین را با جا و تالارش بتو پیشکش کردم . کاکه مهم گفت : قبول کردم و آنرا بخودت بر گرداندم (کاکه مهم) «گفت : میر این است که سرراوی اورا من از تو قبول کردم » .

عرفو ، چکو خوشحال شدند چونکه کاکه مهم یایزین را قبول نکرد . قره تاژدین غمناک شد ، از کاکه مهم عصبانی بود برخاست و خواست برود . زیرا که یایزین را باو پیشکش کردند ، (او) یایزین را نخواست . میر فرمود : قره تاژدین بنشین ؟ حال که کاکه مهم یایزین را از من قبول نکرد . من از او چیزی میخواهم که کاکه مهم آن را بمن بدهد .

کاکه مهم گفت : بفرما قربان هرچه میفرماید چشم (اطاعت میکنم) (میر) گفت : این نو کر خودت را که بنگین است بمن بده . (مم) گفت : قربان پیشکشت باد .

که^۲ بود ، (کسی بجز) بنگینه « گلباده » (نه) بود !

پشت سر هم با نگ میزد ،

(و) پوستین وعصاری میر مهم را کنار میگذاشت .

پشت سر هم با نگ میزد ؟

میگوید ای خدا در (این) ولایت غربت بر من چه میگذرد !

۱ - سرراوی = *Särrâwî* (عین متن مان) = معنی واژه و مضمون عبارت را نفهمیدم .

۲ - « چریکه » نظم است . ع . ۱

بەنگینه دلی : هیرمەم ئەمنى بو بەراتئی ھیناوه !

چوو، كەول و گۆچانى ھەلگرت لە پشت هیرزین دین -ى راوه ستاوه .

كاكەمەم ھەلسەتا بەتاقى تەنى بۆ مالە قەرەتازى دين -ى گەزاوه .

ئەگەر گوئى ھەل - دەخا ، خاتون ئەستى دلی : خولايە ! چ - بکەم ،

چ - لى قەوماوه ؛

ئەگەر كاكەمەم خوشكى منى نەدەویست بۆ كەلامولاي دەپەرخوشكى

من ناوه ؟

هيرمەم ئەگەر دەچوو ، ئەگەر تەممەشايى كرد ، عرفو و چەكۇ ساز
وچەقەنەيان رۇناوه .

قەرەتازى دين خەمناك ماوه ،

ئەگەر بەگىر ئەو قىسىمى دەبىست تەواوه ،

بە زەريفى لە ديوانى هيرى ھەلسەتاوه ،

بۆ خزمەت يائىزىن -ى دەچوو؛ زۆرخۆشى - بون ھەنگاوه .

بە ھەستا پەردى (ديوي) يائىزىن - يى ھەلە داوه ؛

بە آنۋەست دە گەزاوه بەدواوه .

يائىزىن دلی : كابەگىر بەغۇرمۇ و مرە پېشى ، بىزانم ئەو شۇ لە دبوانى

چ - قەوماوه ؟

ئەگەر بەگىر وادەزانى ،

چۆكىن يائىزىن - يى دانىشت لە ديوانى .

بنگینه میگوید : هیرهم مرا برای برات آورده است !
 رفت پوستین وعصابی هیرزین دین را برداشت و پشت سر هیرزین دین وا ایستاد.
 کاکله‌هم بر خاست، تک و تنها بخانه قره تازدین بر گشت .
 هنگامیکه (مخفيانه) گوش فرا داد، خاتون‌آستی میگفت : خدایا چکنم ؟
 بر من چه (عجب) اتفاقی رخ داده است .
 چنانکه کاکله‌هم خواهر مرا نمیخواست پس چرا خواهر هرا بقران
 کلام خداسو گند داده است (!؟)
 هنگامیکه هیرهم تماشا کرد، دید؛ که عرفو و چکو سازهیزند (از خوشحالی)
 دستشان را بصدرا درمیآورند (؟)
 قره تازدین غمناک مانده است ،
 هنگامیکه بکر این حرف را تمام شنید (ونتیجه مطلوب از ماجرا گرفت)
 با نظریفی^۱ از دیوان هیو خارج شد .
 بخدمت یا زین رفت (از موافقیتی که بدست آورده بود) خیلی (سبک پایی) و
 خوش قدم بود .

بآرامی پرده (اطاق) یا زین را بالا زد ؛
 و قصداً بعقب بر میگشت .
 یا زین میگوید : کا بکر بفرما بیا جلو ، ببینم امشب در دیوان چه
 گذشته است ؟

هنگامیکه بکر ملتفت شد (دانست) ،

پیش یا زین رفت و در دیوان بنشست .

۱ - بادقت در ریزه کاریهای نقشه خود . ع . ۱

یای زین ده لی : کابه کر بوم بگیزه وه بازانم چ-بوه، چ سوحبه تیک کراوه.
به کر ده لی : چ-بکهم برای تو شیت و ناتهواوه .

ئەمن نازانم چ-بکهم برای تو نازانی ریبی گوزه رانی .
حیز بابیکی خویزی هاتووه: کەس بەمەنزا لی نازانی ،
ئەو شو کاکی تو سی جاری ئەتو پیشکیش کرد قبولی نەکرد
لە دیوانی .

یای زین ده لی : پیم بلی ئەو قسەچیه ؟
به کر آغا ئەوهی قبول ناکهم ئەوه کاریکی خۆزاییه .
ئەوی ئەمنیان داوەتی نیوی چیه ؟
ده لی: نازانم، کاکەمەم پی ده لین ، یە کى زەردەلهی خویزی یە!

یای زین ده لی : سەری به تالم ملى به کوینم !
به کر ئەوه خەتاپ تویە سی و دوو ددانت به گازی دەردینم !

به کر ده لی: ئەمن چ-بکهم تەخسیرم چیه ؟!
ئەوه هیرەم پیاویکی زور ناچیزه یە خویزیه .
برای تو پیاوان ناناپی نەتۆی لە کن گران نیه .

ئەگەر به کر ئەو قسەی دەکرد تەواوه ،

یا! زین میگوید: کابکر برایم نقل کن، ببینم چه شده چه صحبت کرده‌اند؟
بکر میگوید: چکنم برادرت دیوانه و ناکامل است.

من نمیدانم چکنم برادر تو راه گذران نمی‌داند!
(پسرک) پدر هیز بی عرضه بی آمده؛ کسی نام و نشان (و خانواده) اور آنمی‌شناسد.
دیشب در دیوان، برادر بزرگ تو، سه بار ترا باو پیشکش کرده؛ او ترا قبول نکرد.

یا! زین میگوید: بمن بگو، این حرف (یعنی) چه؟
بکر آقا، من این را قبول نمیکنم، این کار (حرف) بیهوده‌ایست (باور نمیکنم)
آن کسی که مرا باو داده‌اند، اسمش چیست؟
(بکر) میگوید: نمی‌شناسم: (بنام) کاکه هم (از او) اسم همیرند؛ یک‌نفر (آدم)
بی عرضه زرد (ولاغری) است.

یا! زین میگوید: سرشکسته‌ام، سیاه پوش!
بکر (در این کار) تقصیر بگردن تو است، سی و دو دندان ترا با گاز بیرون
خواهم آورد.

بکر میگوید: من چکنم، تقصیر من چیست؟
این همیرهم است، که آدم فرمایه بی عرضه‌ای است.
برادر تو مردان را نمی‌شناسد، قدر ترا نمی‌گیرد (نمی‌داند).

هنگامیکه بکر این حرف را گفت و صحبت‌ش را تمام می‌کرد.

۱ - مقصود، راه‌امرار معاش را نمیداند.

به زریفی هه لدستا ، پهدهی هلهله گرت ده گهزاوه بدداوه .

یائیزین بو خوی ده گری و خهمناک ماوه ؟

دهلی : خولایه ! ئه گهر ئهو پیاوه ئهمنی نه ده ویست بو له یەمەنی

که لامولای ده پیش ئەمن ناوه .

لەمن مل به کوین و بابان - ویرانی !

سبحهینی ده بی ئهو کاکه مەمهەی ببینم بزانم ئه گهر ئەمنی نه ده ویست

بوقچ پادشاپتی یەمەن-ئی بەجى ده ھیشت زبی دوازده مانگ و بیست و چوار
رۆزان دەھاتە جزیرە ویرانی .

رۆژیکی سەرلە سبحةینازه !

چوار شیران^۱ [له] سەر بانی قەرەتاڑدین - یان گرتۇوه دیوانە .

یائیزین کوتى : بوقچی مەجومعە^۲ و ئهو قابانە ھەمو رۆژى ناشون

بە پیسی دە چەن دیوانی، کاکم ھەر شەریتى .

بە قەرواشان کوتى : ھەلیگرن، دەبەمە حەوزى مالە کاکم ؛ ئەمن

دەيانشۇم ئهو ۆز، ھەمو شام و نەھاران وابچىتە دیوانى(?)

خىلەکى بەسەرلى خوی کېشا زەپیش كەوت ئەھویش قاپ و مەجومعە

ھەلگرت وەدوى كەوت .

چەکو دەلی^۳ : عرفو ، قەرەتاڑدین ، میرمەم گیانە وە(ئى) گیانە !

۱- مەبەست لەچوار پیاوی پالەوان و آزايە .

۲- له تەختى كوردى پروفيسور ھان - يدا بەتىپى لاتىنى ھيندىك واژه ھەلە
نوسراؤن ايمە بى وەي ھەمو جارى رايىگەينىن بە دروستى دەيان نوسىن .

۳- چرييکە لىرەھەلبەستە . ع.ا.

باظرافت بر میخاست و پرده (اطاق) را بالا میزد و بعقب بر میگشت.

یائیزین تنها، میگریست و غمناک مانده بود.

میگوید: خدايا، اگر این مرد مرا نمیخواست چرا درین قران پیش من گذاشت (وبامن هم عهد و پیمان شد).

(وای بر) من، سیاهپوش و دودمان «ویران» (بر بادر فته).

فردا باید بروم این کاکله‌هم را ببینم و بفهم اگر او مرا نمیخواست، چرا پادشاهی یهون را (بخاطر من) ترک کرده، راه دوازده ماه و بیست و چهار روز را (طی کرده) تاباین شهر جزیر ویران (رسیده) و (باينجا) آمده است،

روزی سر صبح است.

چهار شیر^۱ [رفی] بام (خانه) قره تاژ دین را (مانند) دیو گرفته اندو (نشسته اند).

یائیزین گفت: چرا مجمعه واين ظروف را هر روز نشسته و ناتمیز بدیوان میآورید، برادر بزرگم هر روز بامن دعوا دارد.
به کنیزان گفت: بردارید خودم آن را بحوض خانه بردارم میبرم؛ امروز خودم آنها را خواهم شست. آیا زنده نیست، هر روز شام و نهار این ظروف اینطوری (تمیز نشده) بدیوان برود.

لچکی بسر کشید و جلو افتاد کنیز (ان) مجمعه و ظروف را بدنبال او آورد (ند).

چکو^۲ میگوید: عرفو، قره تاژ دین، هیرمه جان و جان. (ای دل و جان من)

۱- چهار شیر اشاره به سه نفر پهلوان، خواستاران زین است باينگين.

۲- «چریگه» شعر است. ع. ۱

ئەو بىلەندەی بەلەك چاو(ه) كىيىھ، دىتە خوارى بۇ رازى كانىانە ؟
 عرفو دەلى : چەكۈ، مېزەمەم، قەرەتازىدىن، ئەز-و بېم بەقوربانە ؛
 ئەو خاتونە ئەو خاتونە يە ئەگدر ئەو سى شىرىھى يەتەمازە .

ياي' زين زن - خوشكى قەرەتازىدىن - يە ، ئەوان لەبەر قەرەتازىدىن -ى
 شهرميان كرد دەنگى بىكەن قەرەتازىدىن كوتى : كە لامەلام بۇ بىنن ،
 قەرەتازىدىن كە لامەلاي خوارد، بۇ عرفو، چەكۈ و كاكەممەمى كوتى : هەتا
 ئەمن زىندۇوم ياي' زين اينگۈ ؛ هەر سىكانە ؛ اينجا هەرچى خولا دايىھ، اى
 وى بىن .

قەرەتازىدىن كوتى : بەلا كاكەممەم بچى رىي لى بىگرى، نەكۆ بلى :
 براي چو كەلەم بەپىاوم نازانن .

چەكۈ كوتى : هەر كەسىك ياي' زين پىيى قايىل بىن ئەو
 براڭھورەمان بىن .

ئەمەم سى برا هە بوين ئەسپ بۆزە !
 هەر سىك ساھىبى گورز و كەمەند و ئەسپى قۆزە ،
 هە لىستە برق ياخولا! يارى خوت موبارەك بىن دووهەمین پىر قۆزە ،

۱ - پەركە دەس پى دەكا .

۲ - چرىكە بەھەلبەست دەس پى دەكتەوە .

۳ - قوز = Qoz : لەبار و تۈندۈتلۈ وجوان و وريا . ع . ۱

این قامت بلندِ چشم زیبا که بطرف سه‌گچینهای چشم، سرازیر می‌شود کیست؟

عرفو می‌گوید: چکو، هیرمهم، قره‌تازدین قربانیان شوم!

این خاتون همان خاتونی است که این سه‌شیر بطعم او هستند (واورامی خواهند)

یا زین^۱ خواهر زن قره‌تازدین است. آنها از قره‌تازدین شرم کردند

حرفی بزنند (چیزی نگفته‌ند). قره‌تازدین گفت: کلام خدا را برای من بیاورید.

قره‌تازدین سوگند بکلام خدا خورد. و به عرفو، چکو و کاکه‌هم گفت: تامن

زنده‌ام یا زین متعلق بشماست. آنگاه از این سه‌نفر خداوند (اورا) بهر کدام قسمت

کرد. برای او خواهد بود.

قره‌تازدین گفت: بهتر است کاکه‌هم برود و (سرراه) او را بگیرد. هبادا

بگوید من برادر کوچکم مرا مرد (حساب) نگرددند.

چکو گفت: یا زین هر کس را قبول کرد، او برادر بزرگ ما خواهد بود.

ما سه^۲ برادریم که اسب ما خاکستری رنگ است.^۳

هر کسی از ماصاحب گرز و کمند و اسب شکیل^۴ است.

برخیز برو (خداراشکر)، یار تو (است، دوست‌شما بر تو) مبارک و پیروز باشد.

۱ - «چریکدی» نثر است.

۲ - «چریکدی» شعر است.

۳ - در متن کردی «بوز = Boz و بور = Bor = آمده است و ما هردو را خاکستری رنگ ترجمه کرده‌ایم.

۴ - چون کلمه‌ای معادل «قوز = Qoz» کردی را در فارسی نیافتنی آن را شکیل، چاپک و خوش‌جلوه. ترجمه کردیم. ع. ا

عروفه‌لئی : ئەمە سئی برا هەبوین ئەسپ آله^۱ (؟)

ھدر سیئک ساھیبی گورز و کەمەند و شیر و مەتاله،

لاوه میرمەم ھەلسە بىزۇ يارى خوت مبارەك بىن دوھمین حەلاله.

کاکەمەم ھدر ڙاوەستا، پوشکەی ده ئەرزى دەژەنى ، دەنگى نەکرد .

قەرەتازدین دەلئی : میرمەم لەمنت کەوى دەگەل ئەھوی سەخونى دەگەل

ئەمۇي تانى !.

ڙەبى خولا ئەو برایانەت لى نەستىئىنی ھەتا خولا دەکا دیوانى .

ھەلسە بىزۇ دەشقەمى پیاو قسیئکى لە مەعشوقە خۆی بزانى .

بە کاکەمەم—يان گوت^۲ : ھەلسە بىزۇ ، کوتى : کوره ھال—خرا—نە بو!

نویشى نیوه رۆیه بى، نیوه راستى شارى جزیرى بى، سئی شىئر وەك

ئەنگو، اڙاوەستى لىرە، ئەمن چلۇن پاشتم دەنگو دەکەم، دەچەم بۇ نویشى نیوه رۆیه.

رېئى چلۇن لە (بە) خوشکى میرى دە گرم؟! وەللاھى دلەم بىتۆتى ناتوان بچەم.

۱ - ئەسپ آلم نەدیوھ (؟!) — ئەسپ گیانوھ دیکى بەرەچلە وبەھوش و پىسودە لە دریزایە میزودا ھەمیشە يار و ياوەرى نەتەوەی کىورد بۇوە لە چرىيکە و ئەفسانەی کوردى دا ھەمیشە نیوی ئەسپى بەچاکە ھاتووه . ھەسپى کوردى لەھەسپى عارەبى ورياتر و بەكارترە و لە چپاۋ، كويستانان چاتر ھەلدەسۈرى .

۲ - چرىيکە بەپدر كە دەسپى دەکا . ع . ۱

عرفو میگوید: ما سه برادریم، اسبهای ما گلی‌رنگ^۱ (آل) هستند.

هر یکی ازها گرز و کمند و شمشیر و سپر دارد.

ای جوان، هیرهم برحیز برو، دوست شماست، (اولا) مبارک است و ثانیاً

بر توحلال باد.

کاکمه‌هم وا ایستاد و چوبکی را که در دست داشت سر آن را به زمین همیزد

چیزی نگفت:

قره تازدین گفت؛ ای هیرهم با آن حرفت (ماشاء الله عجب روی مر اسفید

کردی) با آن طعنه‌ای (که زدی آفرین)؟!

از خدا خواهانم، برای تو این برادران را، تاروز دیوان (قیامت) نگهدارد.

بر رحیز برو، شاید (ای) مرد از مشعوقه خود سخنی بشنو (ی).

به کاکمه‌هم گفتند^۲: برحیز برو. (هم) گفت: بچه‌ها خانه‌شما خراب نشود!

حالا موقع نماز ظهر است، در وسط شهر جزیر (هنگامیکه) سه شیر^۳ مثل شما

اینجا ایستاده باشید، من چگونه پشت بشما بکنم و بنماز ظهر بروم، من چطور سر راه

خواهر امیر را بگیرم؟ سو گند بخدا (اگر) دلم هم بترا کد نمیتوانم بروم.

۱- در متن (آل = Alhe: یعنی سرخ‌روشن، چهره‌ای) آمده که ظاهرآ در اینجا متناسب نیست؟! و اسب بر نگه آل ندیده‌ام، شاید چرگر بخاراط وزن شعر چنین گفته است؟!

۲- اسب این حیوان نجیب و سودمند در طول تاریخ همیشه بیار و یاور کرد بوده است و در «چریکه» و افسانه‌های کردی مقام اسب مهم و تقریباً همه‌جا بعچشم میخورد. و اسب کردی علاوه بر اصالت ذاتی این برتری را بر اسبهای عربی دارد که در مناطق کوهستانی کار آمد و وزیریده تر هم هست.

نک: کرد و پیوستکی تاریخی و نژادی او استاد رشیدی‌اسمی تهران ۱۳۱۸ ص ۱۵ و ۶۲

۲- نش است چرگر با بیان عادی آنرا نقل میکند.

۳- مقصود از سه شیر: عرفو، چکو و قره تازدین است. ع. ۱

عرفو هه لستا ده گهله چه کوی، قهره تازدین-ی له سهر بانی چونه خواری؛
نه سپی خویان هیناده رتی سویندیان خوارد به قور آنی؛ ئه گهر یا یازین قسهی
ده گهله کاکمه مهی یه لکبی؛ هرچی له کوچان، له سوقاقان قسهیه کی بکا،
فوزو لی بکا، سهری ده بزرین.

کی بو له کاکمه مهی گول باوه!
کهولی فاقمی به ملی خوی دا داوه،
گهله کی خوژ(ش) بون هنگاوه.

عرفو دعوا و آیه ته لکورسی ده خویند، ده یکردن ته اووه!
هه تا ده چوو له رازی کانی له یا یازین-یی ده کرد سه لام و سلاوه،
یا یازین عه لیکی (جوابی سلاوی) وه میرمه مهی قهله ندره نهداوه؟!

یا یازین ده لی؛ لاوه لاوه مه به ترزو!
خه لقی جزیر-ی ئدوه له سهر بانان بووه کو به کو؛
ئه گهر آوت ده وی هه یه ده س توییزی خوت هه لگره بزر!

میرمه م ده لی؛ خو لا یه چلۇن خانهم بووه ویرانه!
هه زار نه حلخت له بابی خوم، دوه مین له بابی ههمو پیاوانه!
ری دوازده مانگ و بیست و چوار روزان (وهره)، پادشاه تی یه مهن-یی
(ما ویتی=بقیده دارد)

۱- دوباره چریکه به هله لبه است ده پی ده کا و چر گهر ده نگی لی-هه دل دینی و به
هه وای تاییه تی تیی هه لد کاتی.

عرفو برخاست با چکو و قره تاژدین بقران سوگند خوردند که هر گاه
یایزین با کاکمه‌م هم قول (وقرار و دوست همدیگر) باشند؛ هر کس در کوچه‌ها
و گوشه‌کنارها، حرفی بزنند، فضولی بکنند، سرش را میبیریم.

که^۱ بود، (کسی بجز) کاکمه‌م گل تزاد (نه) بود.

پوستین قاقمی^۲ بر گردن داشت.

خیلی خوشگام بود،

عرفو دغا و «آیت‌الکرسی» میخواند و آن را بپایان میرساند.

تا میرسید به سنگچین‌های چشم و به یایزین سلام میگفت،
یایزین جواب سلام (علیک) را به همراه قلندر نداد.

یایزین گفت: ای جوان، ای جوان (ایمقدون) مغورو مباش.

مردم جزیر در پشت باهمها دسته‌دسته جمع شده‌اند؛

چنانکه آب میخواهی، دست‌نمایز بگیر و برو!

میرهم میگوید: ای خدا چطور خانه‌خراب شدم!

هزار بار لعنت بر پدر من، بعد بر پدر تمام مردان (!)
دوازده ماه و بیست و چهار روز راه (برو، آمد) پادشاهی یمن را

۱- «چریکه» از اینجا منظوم است و چرگر صدارا بلند کرده با آهنگ مخصوص میخواند.

۲- قاقم=جانوری است در کرستان که پوستش بسیار گرانبه است.

به جئ بیلله، به قسەی ژنان هەلسەن و مەوە ایزە کانه :
 ایستا دلی : لاوە، ئەگەر حاجەتی آویتەھەیە، دەس - نویشى خوت
 - هەلگەرە و بىرۇ، خەلک شەمەر و شەپەيانە .

کى بو له میر مەھمی گولباوه !
 کەولى بە سەر شانى خۆى-دا دەدا. بە عاجزى دە گە راوه بە دواوه .

يای زین کوتى :^۱ خولايە ! ئەمو، ئەمەن ھات قسەی خۆى كرد ئەمن دلەن
 شەكەند : كەلامى خولايە ئەمۇي نەگرئى، ئەمەن دەگرئى، بەچوانى دەمەرم، يە
 كافرى دەمەرم، بەلا بانگى كەم بىگەزىتەوە، دەشقەم دوو قىسانى دە گەل بىكەم .

يای زین بانگى دىلىي :^۲ لاوە ھەي لاوە !
 ئەگەر حەزرەتى جوبئەيلى خوشەويىستە، نېيداي بو خۆشە ويستى
 وى هيئناوه .

لاوە ئەتو ئەمۇ خولايەي كە حەزرەتى موساي لە نورى خەلقەت كردوه،
 هەمەللى سېجەينان ھەزار و يەك كەليمە، لە بارە گاي خولايە دەكا تەواوه ;
 لاوە، بەشقى ئەمۇ خولايە ئەگەر حەزرەتى عيسى(ئى) روح-ولائى لە
 نورى خەلقەت كردوه، مەزدۇوي لە قەبر ستانى پىچ-ذەزناوه ;
 لاوە ھەر چەند موئەمەن و مەلايىكەتن دە تىئىنمە تىكايە، بۆخاتزى من ئەمۇ-
 جارە كە بىگەزىيە بە دوواوه !

-
- ۱- لىزە را پەركەيە چىرگەر بە قسە دە يىگىزىتەوە .
 ۲- لىزە را ھەلبەست دەس پى دە كا چىرگەر دەنگى لى ھەلدىنى و بە
 آھەنگ دەيلى .

ترک کن (کردم)، (دنبال قول) — بحر فرزان برخیز و بیا اینجا :
اکنون میگوید : ای جوان چنانکه با باب احتیاج داری دست نمازت را بگیر
و برو، مردم شمر و شیطان آند .

که بود، (کسی بجز) هیو هم «گلباده» (نه) بود !
پوستین را بردوش میانداخت، عاجز (ودلشکسته) بعقب بر میگشت .

یا زین (با خود) گفت: ای خدا او آمد سخن خود را گفت، من دل او را شکستم؛
کلام خدا او را نمیگیرد، مرد خواهد گرفت؛ در جوانی بکفری خواهم مرد . خوب
است او را صدا کنم، بر گردد شاید با او دو کلمه صحبت بکنم .

یا زین بازگردید : ای جوان، ای جوان !
چنانکه حضرت جبرئیل عزیز است ندا برای عزیز او (خدا) آورده است.
ای جوان ترا بآن خدا (سو گند میدهم) که حضرت موسی را از نور خلق
کرده است (وهر) روز اول صبح (با) هزار ویک کلمه در بارگاه خدا (صحبت خود را)
تمام میکند .

ای جوان ترا بآن خدا (سو گند میدهم) که حضرت عیسی روح الله را از
نور خلق کرده است و (او) میتوانست مرده قبرستان را دونباره زنده کند؛
ای جوان هر چه مؤمن و ملائکه است برای خواهش و تمدن با خود میآورم؛
بخاطر من این بار بعقب بر گرد !

- ۱- از اینجا «چریکه» نشر است و چرگر با بیان عادی مطالب را بیان میکند .
- ۲- از اینجا «چریکه» منظوم و چرگر صدا را بلند کرده و با آهنهای مخصوص اشعار
را مینخواهد .

ئەو جار کاکە مەم بە شانی راستەی دا گەزاوە ،
تەمەنای لە خولای دەکرد لە پیغەمبەری دە پازاواه ،
ھەتا دە چوو لە زازى کانى لە ياي زين-يىن، دەیکرد، سەلام و سالۇوە
ياي زين دەلى: عەلیکومە سەلام وە رەحەمە توللاھى سەر ھەرتك^۱ چاوى من
میر مەم شۆرە لاوه .

شەۋىٰ دى ئەگەر ئەو گىچە لە لە ديوانى دە قەمومى بۆچى لە منى-مل
بە كويىن (ت) نەدە گىزراوه ؟

عەلیکومە سەلام وە رەحەمە توللاھى سەر چاوى من بابان-وېرانى !
ئەتۇ شەۋىٰ دى بۆچى ئەمنت لە كاڭم قبول نەکرد لە لاي ديوانى ؟
ئەگەر خۆت بەپياو نەدەزانى، بۆچى دە بەر ئەمنت دەنا سى جزوە قورانى ؟

كاکە مەم دەلى: ياي زين ئەتۇ گەلەك ساحىب-خاترى ؛
كاکە مەم نەھاتووه فينجان فينجان قاوهى بە سەدەقە سەر گىرى .
خوللا غەزەبى حەو تەبەقە ئاسمانى بىارىنى لە شانى كا بەگرى !

ياي زين ! رۆژم لى-ھەلات گەيىھ مەھەلى چىشىتمەنگاوى ؛
رۇومەتى ياي زين - ئى گەلەك بەمن زەريفىرن لە شوشە گوللاۋى .
بىر ياي ئەو دەست وجامە يام ئەگەر ياي زين دەيىتەوە سەر رۇوی آۋى- .

رۆژم لى-ھەلات گەيىھ تە نويىزى نيمە رۆزى :

۱ - ھەرتك = Her+tik = كورتەي (ھەر+دو+ك) و اتاهەر دووك .

آنگاه کاکه‌هم به (طرف) شاندر استش برو گشت.

از خدا تمبا می‌کرد و پیغمبر را ستایش می‌کرد.

تا میرفت، به سینگچین چشم‌ه (میرسید) و به یائیزین سلام می‌کرد.

یائیزین می‌گفت: علیکم السلام و رحمت‌الهی، پا (یت) روی چشم‌مانم (خوش

آمدی) می‌هم (ای) جوان نجیب.

دیشب چنانکه چنین ماجرا و حادثه‌ای در دیوان روی میداد، چرا من سیاهپوش

را هم دعوت نکردی؟

علیکم السلام و رحمت‌الهی (پايت) روی چشم (ان) من دودمان ویران (بر بادر فته)!

دیشب برادر بزر گم در دیوان (مرا بتو پیشکش کرد) تو چرا مرا قبول نکردی؟

اگر خودت را مند می‌شناسی چرا مرا به سی‌جزءه قرآن سوگند میدادی؟

کاکه‌هم می‌گوید: ای یائیزین تو خیلی صاحب خاطر هستی؛

کاکه‌هم نیامده فنجان فنجان صدقه سر (این و آن) قهوه بگیرد.

خداؤند (قهر و) غضب هفت طبقه آسمان را بر (سر و) دوش گابکر فرود آورد!

یائیزین! خورشید (روز بز؟) من بر آمده^۱ (واکنون) هنگام چاشت است.

(برای من) گونه یائیزین خیلی ظریفتر از شیشه‌گلاب است.

کاش من این دست و جام بودم، که یائیزین آن را روی آب می‌گذارد.

خورشید بر من طلوع کرده، (هنگام) نماز ظهر رسیده است.

۱- خورشید بر من بر آمده، ترجمه: «روزِم لی هفلات است» و این بند (مصرع)

در «چریکه» چندین بار تکرار می‌شود، شاید اشاره بگذشت زمان (وقت) است.

روومه‌تی یای زین-ئی گهله‌لیک زه‌ریفتنه له گولی لیمّویه.

بریا ئهو دهست و جامه‌بام، ئه گهر یای زین به دهستی مباره کی ده‌یآویتمه

سهر رووی جویه.

رۆزم لی-هله‌لات گهیمه فهسلی ایوارئ؟

روومه‌تی یای زین-ئی گهله‌لیک زه‌ریفتنه له ده‌نکی ده هه‌نارئ.

بریا ئهو تاس^۱ و ته‌بدهه^۲ بام ئه گهر یای زین به په‌نجه‌ی مباره کی ده‌یآویتمه

سهر تاته^۳ شواری.

رۆزم لی-هله‌لات گهیمه مجهلی نویشی شیوان؟

روومه‌تی یای زین-ئی گهله‌لیک زه‌ریفتنه له گولی ده میوان(۴)

بریا ئهو دهست و جامه‌بام، ئه گهر یای زین به په‌نجه‌ی مباره کی

دهی آویتمه سهر که مبهلی ده لیوان.

رۆبی! خولاًیه! ئه تو رو حمبه‌ری، ده گهله‌لیک یای زین-ئی چی دی نه‌بی نیوان.

۱ و ۲ - تاس و ته‌بدهق خشل و زیوه‌ری ژنانه، که‌خوی پی ده رازیننه‌وه.

۳ - تات : جیبی‌یه که له که‌ناری ئه ستیره و کانیه‌اوan سازی ده‌کدن ئه گهر مردوی له‌سدر ده‌شون، پی ده‌لین: تاته شوار؛ گوریکی چکوله‌یه کله. بدردی پانپان و لوسی بی که‌ندوکول، بونویشی دروستی ده‌کدن.

تات نیوی هوزیک و هدر وا نیوی راویشیکی (ایرانی - کوردی؟) يه.

بروانه‌فده‌نگی ایسلامی بهزبانی فهرانسه. پاریس ۱۹۳۴ ب ۵ پ ۷۳۳

و بروانه نوسوکی تاتی و هدزنه (فارسی) ع. کازه‌نگ پ ۳۰-۳۲

۴ - که‌مبهل : روه بدرزائی لیوانه. ع.

گونه یایزین خیلی ظریفتر از گل لیمو است.
کاش من این دست و جام بودم که یایزین بدست مبارکش آنرا روی جوی
میانداخت (میگذاشت).

خورشید بر من طلوع کرد، هنگام عصر است.
گونه یایزین خیلی ظریفتر از دانه انار است.
کاش این طاس^۱ و طبق^۲ بودم، که یایزین بدست مبارک خود، مرا روی
«تاتهشوار»^۳ میانداخت (میگذاشت).

خورشید بر من برآمده، تنهگ غروب (رسیده) است.
گونه یایزین خیلی ظریفتر از گل میوه (مو) هاست (؟)
کاش این دست و جام بودم، که یایزین، با پنجه مبارکش مرا روی «کمبیل»^۴
لبه میانداخت.

یارب، خدایا! تو مهر بانی (بما رحم کن) با یایزین (دیگر) از هم دور نباشیم.

۱ و ۲ - از اسباب آرایش وزیور زنان کرد.

۳ - تات : در کنار حوض و چشم سارها در کردستان، از سنگهای صاف و
بزرگ، جائی برای آسودن و نماز خواندن درست میکنند؛ که جنبه تقدس و احترام نیز دارد و
چون گاهی مرده را هم روی همین سنگها میشورند میگویند: «تاتهشوار + Shiwar»
یعنی «تاتی» که مرده روی آن میشویند.
تات نام جامعه‌ای و بیکی از لهجه‌های (ایرانی - کردی؟) هم میگویند. از جمله بعضی کردها
هم به لهجه تاتی صحبت میکنند؛ برای مطالعه و تحقیق بیشتر درباره این لغت نگاه کنید به
کلمه Tat= در کتب :

Encyclopédie de l'islam Paris 1934 Tome IV (Sz) P. 733

ونک : آذری احمد کسری تهران ۱۳۲۵ ص ۶۱

ونک : تاتی و هرزنی عبدالعلی کارنگ تبریز ۱۳۳۳ ص ۳۲ - ۳۰

۴ - کمبیل = Kembelh : بر جستگی سطح لبها (؟)

رُوژم لی-ههلاٽ، گهیوه‌نهوه نویشی خهوقنی؛

روومهنتی یای زین-ئی گهلهیک زهريفترن له گولی ده سویسنی.
زه بی خولاً گیرم بی، ئه وی زوژی خولاً ده کا دیوانی ده گهله دیوان کردنی،
یای زین! به خولای ئه من دهس له تو ههلهنا گرم ههتا رُوژی مردنی.

یای زین! آورم تی بهربو جگهرم سوتاوه!
غهربیی شارانم به نگینه - شم لی ههله براوه،
شاری یهمهن-یم له چهنگ چو، ئه ویشم ده پیشناوه تو ناوه.
یای زین ئه گهر آگات لیم نه بی زور خراپم لی-قهوماوه;

ئهمن و تو وا لیک نابینین، مراد و کاوی.
گهردنی تو گهلهیک زهريفتره، له شوشی گولاوی؛
ئه گهر ده توانی، به دهستی موباره کت، زمانم شکا، بمده یه چوژیک آوی!

یای زین دلی: ملم به کوین(ه) دلم به تازی!
گور گه-آوری هیمزین دین-ئی گهلهیک بیزه زاترن له موی به رازی(!)
ئه تو چلوون ده توانی به نویشی نیوه رُویه له نیوه راستی شاری جز بیری-
جامی آوی له من بخوازی.

۱- موی به رازی زور و رهق و منداره؛ وهک ژهراوی بی، ده لین: برینی زور پیسه و چانا بیته وه،

خورشید بِر من طلوع کرده، هنگام نماز (شبانگاه) خفتن رسیده است.
گونهٔ یا زین، خیلی ظریفتر از گل سوسن است.

یارب! خدا گیرم شوی، آن روزی که خدا دیوان میکند؛ بادیوان کردنش!
یا زین! بخدا، (سوگند) تا روز مرگ من از تو دست بردار نیستم.

یا زین! آتشی مرا گرفته، جگرم سوخته است.

غريب شهرها هستم و بنه‌گينه هم ازمن بر يده شده (او هم همراهم نیست).
شهر یمن را ازدست دادم، آنرا هم قربان راه تو کردم،
یا زین اگر مواطبه من نباشی (وضع خیلی خرابی) برای من پیش آمده است؛

من و تو همینطور (بسادگی) بمراد نمیرسیم و کام نمی‌یابیم.
گردن (بلورین) تو خیلی ظریفتر از شیشه گلاب است؛
(از تشنگی) زبان‌شکسته، چنانکه میتوانی بdest مبارکت یک جرعه آب یمن بدده.

یا زین میگوید: سیاهپوش و دردلم سوگواری است.
نگاه گر گانه ^۳ هیروزین دین (برادرم) خیلی خطرناکتر از «موی» گراز است
تو چگونه (جرئت‌میکنی) و میتوانی در موقع نماز ظهر، در وسط شهر جزیر
جام آب از من میخواهی؟

۱- در این عبارت یعنی «دیوان میکند با دیوان کردنش» کلمهٔ با دیوان کردنش در حکم مفعول مطلق عربی است یعنی دیوانی بسزا و آنچنانکه شایسته خدائی او است.

۲- در متن اصلی مراد و کام نمی‌بینیم آمده است.

۳- «گورگ آوره = Gurg+e+Awrh»، که مادرانجا آن را به نگاه گرانه ترجمه کرده‌ایم، عبارت است از «گرگ + آوره» - آور به پشت سر نگریستن را میگویند و ظاهراً منظور از «گرگ آور» نگاه مخصوص گرگ است که در حال گرین یارا در فتن با فرات است و ترصد به پشت سر مینگرد.

۴- موی گراز خیلی زبر و خشن است و گویا زخمی که در نتیجهٔ تصادم آن بر تن کسی عارض میشود خیلی شوم والقیام ناپذیر است. ع. ۱

کاکه مهم ده‌ای؛ یای زین هیزی جگهرم، چرای چاوام!

ایستا ئه من غهربی هه مو شارانم؛

له وەز(ش) بىن تىپ و سوپاتر بم، هېز تا هېيوي براى خۆت (تۇ). بەمەيتەر و
نۆكھرى خۆم نازانم؛

غهربی شاران(م)، له بەر خاتری تۇ ذۆربىن مەکانم.

هېچ كە س نازانى یای زین چەند جوانە!

بۇم بەجى هېز تووه تەخت و مەکانه؛

هەچيکى ژنه پېشكاريان شەيتانە؛

ایستا چۆزىكم آو نادەيتى دەلىتى خەلک شەيتانە!

کى بو له یای زین -ئى بەلەك چاوه!

دەستى دەدا جامى آويى، بازنهى لە دەستى خۆى دەر هېيىنا ئەنگوستىلە^۱
لەقامىكى خۆى زاکىشاوه،

گوارەى لە گوئى خۆى دەرھېيىنا. دەرزى لە بەرۇكى ھەللىكىشاوه،
دەجامى آويى ناوه.

جامى لە سەرين چاوئى کانى ھەلدىنجا بەدەس کاکه مهمى داوه،
کاکه مهم آوه كەى خواردەوە بازنه و ئەنگوستىلە و كرمەك، ھەمموسى-
دەبااغەلى خۆى ناوه،

۱- شەيتان و شوفار (؟) بەاينسانى دوو زمان، نارات، قىسىز، واژەشكىن، دروزن و تەوس آويىزدەلين.

۲- ئەنگوستىلە = Engustile = (درفارسى انگشتىرى) = كلىكەوانە، چەشىنىكى تاپىھەتى كوردى و خۇولاتى ھە يە پىيى دەلين : مىنە كە = Mêneke دە قاماك كردىنى پىروزە.
ۋە ئەنگوستىلەلى پىروزە لە نېو كۈردان دا بۇر بەسىز دەپىروزە . ع. ۱

کاکه هم میگوید: یایزین، نیروی جگرم، چرا غ دید گانم!
اکنون من غریب همه شهرها هستم؛
هر گاه از این هم بی‌تیپ و سپاه ترباشم بازهم (ارزش) امیر برادر تو، (پیش‌من
ازیک) مهتر و نوکر من کمتر است؛
بخاطر تو، غریب شهرها شدم و بی‌مکانم.

هیچ کس، نمیداند یایزین چقدر زیباست!
(من بخاطر) او تخت و مکان خود را جاگذاشت.
هر چه که زن است (زنان)، پیشکارشان شیطان است؛
اکنون بمن جرعه آب نمیدهی؟ و میگوئی مردم شیطان (و بذبانند)!

که بود، یایزین چشم‌قشمگ بود.
دست برد و جام آب را برداشت و دستینه را از دست خود درآورد، انگشت‌تری
را ازانگشت خود بیرون کشید.
گوشواره را از گوش درآورد، درزی^۱ کمر را باز کرد
(آنها را) در جام انداخت.

جام را از سر چشم‌ه پر کرد بدست کاکه هم داد.
کاکه هم آب را خورد، دستینه و انگشت‌تر و گردن بند، همه را (برداشت و)
در جیب خود گذاشت.

۱- درزی = Derzî: که بکردی سوزن و سنجاق را گویند، دراینجا ظاهرانه در مفهوم نوعی زیور بکار رفته است. درزی در فارسی ادبی بصورت درزن آمده است و با درز و درزی هم‌یشه‌اند.

جامی به دهس یای زین-ئی دا . یای زین ده لی : اینجا هیو هم دهولهت
زیاد و مالیاوه .

کاکه مهم ده لی : له خوّم غهرب و خانه ویرانی !

ایستا غهربیه شارانم که س قهدرم نازانی .

یای زین ! به خولای به حقی قور آنی !

نه من لیره نازوم هه تا د گهلم دانه نی جیروانی ^۱ .

یای زین ده لی : سه ری بدتالم ، بابان ویرانم !

چل قهره واشم هه یه هیچ که سیکیان به هومید نازانم ؟

چ-جیان شک نابهم نیه متمانم ^۲ .

بُویه وا خه جالت و سه ره ویرانم .

هیو هم ده لی : (عه گهرچی) نه من غهربیم به جیه کی چاک ده زانم .

آورم تی بھر بو ، چو قهه ده گھوتی .

میمه لی چیشتانی سولتانی ژوانمان می عراجی ^۳ (میحراب) مز گھوتی .

یای زین ده لی : خولا یه ! چلو ن رووم ره شه بابانم ویرانه !

من گھوتی کا کی من ! له لا یه کی دیوان گیراوه ، لی بی رؤیشتوں وہ کیل

و وہ زیری کھول به شانه .

۱- جی + ژوان = Cé + jiwan = ئەوجیهی کە دلدار و دلبهر يە کدی لهوی ده بینن .

۲- متمانم = Mitmanim : تیک شکنراوی (ایتمینانم) .

۳- می عراجی مز گھوتی : هله یه ، پیم وایه راسته کەی میحرابی مز گھوتی يە .

جام را بدهست یا زین داد . یا زین گفت : اکنون هیو هم (خدا حافظ) دولت زیاد و خانه آباد (باد) .

کاگه هم گفت : از من غریب‌تر و خانه خراب‌تر (کسی نیست).

اکنون غریب شهرها هستم ، کسی قدر مرا نمیداند .

یا زین ! (سو گند) بخدا ، بحق قران !

من از اینجا نخواهم رفت تا بمن و عده (به) میعاد^۱ گاهی ندهی ..

یا زین میگوید: (وای بر من که) سر شکسته و دودمان بر بادر فته (ویران شده) ام!

چهل کنیز دارم ، بهیچ کدامشان امیدوار نیستم ؟

جای (مورد) اطمینانی ندارم .

این است که اینقدر شرمسار و سر شکسته‌ام .

هیو هم میگوید: من (با) این وجود که) غریبم ، جای خوبی میشناسم .

آتش (ی بجانم) افتداده (که) مرا از پا در آورده (و آرام ندارم) .

هنگام چاشت سلطانی میعاد^۲ گاه ما معراج^۳ (محراب؟) مسجد خواهد بود .

یا زین میگوید: ای خدا! چگونه رو سیاه و دودمان ویران شده (بر بادر فته) ام

در مسجد برادر من ، یک طرفش دیوانیان نشسته‌اند و در طرف دیگر وزیر و کیل

پوسین بدوش نشسته‌اند .

۱ - میعاد گاه ترجمه تحتاللفظی : «جی ژوان» کردی است .

۲ - در متن «معراج» آمده این کلمه جزو همان لغات است که کاکر حمان بکراز زبان بیگانه

گرفته و بغلط بکار برده است ع . ۱

له تهره‌فی دیکه‌ی رُونیشتون سُوفی به‌رمال له ملانه .
ئهوه له میعراجی(؟) مز گهوتی مهلا، مسالای دخوینی له به‌حسی دنیا
و قیامه تانه .

له پیشخانان نوکه‌ر و قهنه‌داری به‌ر دهستانه ،
ئه گهه مز گهوتی کاکی من چول و واحیده‌لقة‌نده‌هار^۱ ده‌بی له
کولینچکانی به‌جی ده‌میمن، دوازده کویزی حافیزه‌لقوزاعانه .
له لايه کی ته گیمه، له ته‌زه‌فی دیکه‌یان خانه‌قا رُونانه ،
ئوهوه، بُو موسو لمانان چاکه، تییدا بیمن شهاده وايمانه ،
يا ره‌بی به‌کاری تو سهد جار شوکرانه !

کی بو له کاکه مهم و یا زین-ی گولباوه ،
قهول و قدراریان ده بو ته‌واوه ،
ئهوه رُوز، له نیوه-رُزید^۲ و هر گهزاوه ،
میر مهم ده‌لی : یا زین عهمره کدم ده‌ولمت زیاد و مالیاوه !

یا زین ده‌لی : تو خولا . مهرو له کن ئهمنی هه زاری ؟
به‌نگینه له کفت نه‌ماوه بی غهمخاری
چ- بکه‌م کی ده‌لی ، بی تیرمه کفت به خزمه تکاری ؟

کاکه مهم ده‌لی : یا زین-ی چاو جوانی !

-
- ۱- واحیده‌لقة‌نده‌هار = (واحد القهار) (وه کی کوتمان کاکره حمان به‌گهه خوینده‌وار
نه بو، هیندیک واژه‌ی بیگانه‌ی ده‌کار هیناوه، هه چندکه له کن خوی چدشه‌هه هونه‌ر
نوینیک بویی، له‌بهر وهی ده‌واتایان نه گهیوه به‌هله‌ی ده‌کار هیناون زور ناله‌بارن .)
 - ۲- نیوه+رو = Niwe+rho = Watā : (جنوب)ه .

ودر طرف دیگر، صوفیان سجاده بدوش نشسته‌اند.
اینک در معراج (محراب؟) مسجد، ملا در بحث دنیا و قیامت مصلی میخواند.
در پیشخانه‌ها نوکر و قلیاندار وزیر دست‌اند (که نشسته‌اند).
موقعی که مسجد برادر من خالی است، ظاهرآ واحد القهاری در آنجا نیست
باز هم در گوشه (و) کنار (آن) دوازده کور حافظ القرآن میمانند،
یک طرفش تکیه و طرف دیگر شخانقاہ است،
این (ها همه) برای مسلمانان خوب است، (که) در آنجا تحیات و شهادت
بخوانند و ایمان بیاورند.
یارب بکار (های) تو هزار بار شکر گزار (م).

که بود، (کسی بجز) کاکه مهم و یای زین گل تزاد (نه) بود.
(که) قول و قرارشان تمام شد.
خورشید (روز؟) از نیمروز^۱ (بطرف غروب) سرازیر شد.
میهم^۲ گفت: یای زین جان من خدا حافظ دولت زیاد و خانه آباد (باد)!

یای زین گفت: ترا بخدا! از پیش من زار مرو.
بنگیمه نه پیشت نهانده، (مونس و) غمخواری نداری.
چکنم (هر) کس را بگوئی (بخواهی)، برای خدمت کاری برایت بفرستم.

کاکه مهم میگوید: ای یای زین چشم قشنگ!

۱- نیمروز ترجمه تحت‌اللفظی «نیومروی» کردی است: که در زبان کردی، هم ظهر و هم جنوب معنی دهد؛ بسنجهید با معانی مختلف نیمروز فارسی.

رووحی خوّمت به قوربان ده کهم ده گهله سهر تاپای ایمانی ،
ئه و قسانه پیکهوه ده کهین اینشا لا سبجه یانی .

کئی بو، له میرمه‌می گولباوه ،
ده گوت : یای زین، عدمرم دهولهت زیاد و مالیاوه !

یای زین ده لئی : چ-بکهم ئهمن قهله ندری !
میرمه‌م، ههرو، بیرو، به خولات، به آمان دهدم، بهزامن بپیغمه بهری

کئی بو، له میرمه‌می گولباوه ،
بۇ خزمەت، عورفو، چەگو و قەره تاژدین-ئى گەرزاوه ؛
ده چو لەھەر سېلک بەریان دەیکرد سلام و سلاوه .

چەگو ده لئی : ئەتو بزانه لەکاری خولاي عاسمانی ؛
میرمه‌م بەخیزییەوه له سەفا و سەیرانی ؛
ئه و یای زین-ھى ئەمن تىيى-بەلەدم ساحىبى ايللايە، هيچ كەس مەتلەبىي
لى نازانى .

میرمه‌م ده لئی : قەره تاژدین لىم مەدە بەشىران مەمكۈزە بە توانجىان !
مەرد ئه و مەرددە نىيە بىچىتە رىيى كچى ده كەمانج - ان .
مەرد ئه و مەرددە يە لە كىيىرى ده ميران وەرگرى بازن و باجان .

۱ - توانج = **Tuwanc** : واتا تەوس، تەشىر و پلارەقسە .

روح و سرتاپای ایمان خود را قربان تو خواهم کرد .
انشاء الله فردا، باهم این صحبتها را خواهیم کرد .

که بود، (کسی بجز) هیروهم گل تزاد نبود !
(که) میگفت یا زین عمر من، دولت زیاد و خانه آباد (باد) !

یا زین گفت : من قلندر چکنم ؟
هیروهم، ها ! برو برو ترا بخدا سپردم، پیغمبر ضامنت (ونگهدارت) باشد .

که بود، (کسی بجز) از هیروهم «گلباوه» نبود !
بر گشت و (شرفیاب حضور) عرفو، چکو و قره تاژدین شد .
(بجلو) میرفت وبه هرسه سلام میکرد .

چکو گفت : کار خدای آسمانها را ببینید ؟
هیروهم از صفا و سیران خسته نباشی، خوش آمدی ،
این یا زین - را که من میشناسم بهانه جوست، هیچکس ازاوسردر نمیآورد .

هیروهم گفت : قره تاژدین باشمیرت مرا مزن و با کنایه زدن مرا مکش .
مردانگی این نیست و مرد کسی نیست که سرراه دختر (ان) کرمانچ ها
را بگیرد !

مردانگی در این است و مرد کسی است که، بتواند از دختران پادشاهان (میران)
دستینه و باج بگیرد .

۱- در اینجا کرمانچ در مفهوم مرد عامی و رعیت آمده است .

عرفو دلی : میرهم یازه بی به خیرینه و لاده !
 ئه و یای زین-ئی بهلهک-چاوه !
 له کنم قسمی ده گهله هیچ کهسی نابی تهواوه .

کاکمه مه : عرفو ممه کوژه به شیران !
 مهرد ئه و مهرده نیه بچیته ریگای کچی دهوان فهقیران ؛
 مهرد ئه و مهرده یه بازن و گواران بستینی له کیڑی ده میران .

کی بو، له میرمه می بهلهک-چاوه !
 له عرفو و چه کو و قهره تاژدین-ئی ده کرد سلاوه .
 بازنه و گواره له باغه لی خوی ده رهینا له پیش ئهوانی روناوه .
 ده یگوت هر که سیکی ئه وهی هله لگرئ کاکمه مه نو کهره له پیش دهستی
 راوه ستاوه .

قهره تاژدین دلی : یاخوا میر مه نه مری !
 خولاوه ندی میری مه زن دهست ده عمری بگری !
 ئه وه هر قابیل به تویه هله لبگری ؛
 ئه تو گه ورهی هه مانی ؛ ده بی هدر که سه کهوشی تو له سه ره چاوی
 خوی رابگری ا

عرفو دلی : میر مه گیانه !
 ئه منت ده بمه نو کهر، له بهر دهستانه ،
 چه کو دلی ! میر مه به برآ گهورهی تو سه جار شو کر آنه !

عرفو میگوید: ای خدا، ای جوان باز خوش آمدی.
این یا زین چشم قشنگ.

بنظرم، قول و قرارش باهیچکس تمام نمیشود.

کاگه هم میگوید: عرفو مرا با شمشیرها مزن (مرا تیغ مزن و با نیش زبان میازار).

آن مرد را نمیتوان مرد گفت، که سر راه دختر(ان) فقیران برود.
آن مرد را میتوان مرد گفت، که دستینه و گوشواره را از دختر میران بگیرد.

که بود، (کسی بجز) همچشم قشنگ نبود!
(که) به شرفو و چکو و قره تاژدین سلام(می) کرد؛
دستینه و گوشواره (یا زین) را از بغل (جیب) خود در(می) آورد و پیش آنها نهاد.
میگفت، هر کسی که اینها را بردارد و قبول کند کاگه هم نوکر زیر دستش
خواهد شد و واپس تاده است.

قره تاژدین گفت: خدایا همیر هم زنده باشی (نمیری)!
خداؤند میر بزرگ دست در عمر تو بگیرد (عمر ترا طولانی کند).
این (زن) فقط قابل توسط و تو باید آنرا بگیری.
تو بزرگ همه هستی؛ هر یک (از ما) باید کفشهای ترا بردارد (یم) و روی
چشم(ان) از آن نگهداری کند (کنیم)!

عرفو گفت: ای همیر هم جان!
من (برای تو) نوکر (و) زیر دست تو خواهم بود،
چکو گفت: همیر هم به برادر بزرگی تو (افتخار میکنم) و صد(ها) بار شکر انه میکنم!

اینجا هیوزین دین به نو کهرانی گوت : بنون کاکه ممهی بیمنه ایره کانه ،
نو که ری هیوری دههاتن به لینه گدانه ،
دهلی : سه لام عهله کوم هیور ممه ؛ هیور فرمودی ته شریفی هباره کت
بیته ایره کانه ؛

ئه گدر هیور ممه وا ده زانی ،
عرفو و چه کو و قهقهه تا زدین -ی ههل -ده -گری ده چی بو دیوانی .

کی بو، له هیور ممه گولباوه !
دهلی : عهله کوم سه لام وره حمه تو لاھی به خیزی شوره لاوه !

هیور ده لی : کاکه ممه نه کهین گوفتاری .
بهلا ته خته نه دین -ی بیمن، رو بنیشین له قوماری .

رو ده نیشتن دوو به دوو هیور و هیور ممه نه جوانه ،
بو وه عدهی پینچ سه عاتی لیکیان دهدا شان به شانه ،
کاکه ممه زوری له هیوری برده وه، کردی سه ره ویرانه .

کوتی^۲ به لاجیان بگو زینه وه ، کوتی : به لی قوربان، به گر ته گبیری
کردبو، جیان بگورنه وه .

۱ - شان له شان دان : پیکده وه که وتنه مله و خوره سه رخستن ، دهست و په نجه
نه رم کردن ده گهله بکدی .

۲ - لیره را په رکه یه چر گدر به قسه ده یگیرینه وه .

آنگاه هیروزین دین به نو کرها گفت : بروید کاکه هم را باینچا بیاورید ؛
نوکرهای میر، دوان دوان میامدند.

میگوید: سلام علیکم هیرومهم؛ هیرو فرمود تشریف مبارکت باینچا بیاید ؟

هنگامیکه هیرومهم آنطور دید !

عرفو و چکو و قره تازدین را (همراه خود) برداشت و بدیوان برد ،

که بود، (کسی بجز) هیرومهم «گولباوه» نبود !
ده گهیه دیوانی، لمیری ده کرد سلام و سلاوه (بدیوان میر سید، بمیر سلام همیکرد).
میگوید: علیکم السلام و رحمت الله خوش آمدی ای جوان !

هیرو گفت : کاکه هم گفتگو نکنیم .

بگذار تخته نرد بیاورند. بمنشینیم قمار کنیم .

دو بدو می نشستند هیرو و هیرومهم نوجوان .

مدت پنج ساعت باهم دست و پنجه نرم می کردند .

برد در بازی بیشتر با کاکه هم بود، هیرو باخت و سرشکسته شد .

گفت^۳ خوب است جایمان را عوض کنیم. گفت بلی قربان ، بیکر تدبیر کرد.
بود، جایشان را عوض بکنند .

۱ - این بند از من که در صفحه مقابل (سطر ۲۰۸ ص ۸) افتاده است عیناً در اینج
آورده شد .

۲ - در کردی بهای این اصطلاح میگویند . شانه به شانه هم میزدند .

۳ - از اینجا «چریکه» نش است . ع . ۱

کاکه مه میان له وئه هه لستان چو جنی میوری میریان هینا جبی
 کاکه مه دیسان قوماریان کرد؛ میور باشاری کاکه مه نه کرد.
 میور کوتی: بهلا قاویکی بخوننه ووه.
 بهکر بهدری به میور گوت: بهلا یای زین بی، قاوهی بدگیزی.
 یای زین قاوهی هینا، کوتی: هانی بهنگینه، بیان دهیه.
 میور کوتی: یای زین بو خوت قاوهی بده. بهکر بهمیوری، بهدری کوتی:
 بهندیکی بانگی کاکه مه که^۱.

میردهلی^۲: کاکه مه به خولا یهی کهم بی نسرینه!
 پادشاهیه کی بی شهربیکه هیچ شهربیکی له بو «م» نینه.
 له کنه من وايه، ئدهه تی له دایك و بابی خوت بوی هیچ دوستی^۳ به دلت نینه.

میرمهم دهلهی: میور ده غیلت بم ئهمن ده بشیزم شو کرانی:

۱ - ئهو داوه کون وله میشینه يه چهندین گدر (قهرن) له نیو کوردان دا هدر
 بووه. شوره لاوان، پاله وان و مفرزنه پیاوان له مهیدانی شدر و هه رایه، یاله نیوقساندا
 له نه کاو دهستیان کردوه بهندان و بدهه لیهست و گورانی ده گهل يه کدی دواون، پیکیان
 هه لکوتوه یاتیک خوریون، ئهو رهه له کوردستانیدا هونهربیک بووه، که مددای به
 شوره لاوان، پاله وان و مفرزنه پیاوان داوه که بتوانن چاتر خوبنونین.
 تورمههی نوی له نیوانیکی روناک و گدرم و پرھەست له باوانی خوی، وانهی دلیری
 و بالهوانی سه رنسی جوانویری و زیانی وود گرتوه.
 له ره و گھی خوش ویستی و نیوداری و راو را تا ده گاته برهه وی دوژمنایه تی،
 جنیو پیکدان و هه تاله شهربیش دا، هونه در و دنگی خوویزانه کوردی ده ترو سکیته وه.
 ۲ - لیره را هه لیهسته چر گدر ده نگی لی هدل دینی و تی هدل ده کاتی و به
 ههوا دهیلی.
 ۳ - دوست: یار، ده سگیران، دوست: هاواکار، هاودهست، آوال.

کاکه هم از آنجا برخاست. ورفت جای میر و میر را آوردند جای کاکه هم، بازهم بازی کردند، میر یارای بازی کردن با کاکه هم را نداشت. میر گفت بگذار قهوه‌ای بخوریم.

بکر دزدانه به میر گفت خوب است یای زین بباید و قهوه بدهد. یای زین آمد قهوه آورد، گفت بنگین‌هان بگذار (جلو آقایان).

میر گفت یای زین خودت قهوه بده. بکر دزدانه به میر گفت:
با آهنگی (ترانه‌ای) بر کاکه هم بازگ بزن!

میر گفت^۲: کاکه هم سو گند بآن خدای «بی نسرین»^۳.

پادشاهی است بی شریک، هیچ شریکی ندارد.

فکر میکنم از روزی که از پدر و مادرت بوجود آمده‌ای تا حال هیچ دوستی^۴
بدل (خواه) خود نداری.

میر هم گفت: دخیلت شوم میر، من شکر گرام.

۱- این رسم کهن و تاریخی قرنها در میان کردان معمول بوده است؛ که جوانان، پهلوانان و حتی بزرگ مردان در میدان جنگ و کارزار و یارحین مشاجره و گفتار، یکمرتبه شروع بمشاعره (البته با آهنگ بلند) و آوازخوانی کرده و احساسات و مقاصد خود را بصورت منظوم و حماسه‌های شاعرانه ابراز نموده‌اند و البته در این فن هنرها مورد نظر بوده است؛ این امر میدان بیشتری بجوانان پر شور، پهلوانان نامدار و هنرمند کار آمد، میداده است تا که شایستگی و شجاعت خود را بهتر نشان دهند و نسل جوان نیز در محیط روشن، گرم و پر هیجا تنری از مر بیان خود درس دلاوری و پهلوانی و سرشق اخلاق وزندگی میگرفته‌اند.

از قلمرو عشق و شهرت و شکار گرفته حتی در زمینه دشمنی و مشاجره و جنگ نیز هنر و خصوصیات شاعرانه کردان بخوبی تجلی میکند.

۲- از اینجا «چریکه» منظوم است.

۳- معنی مناسب این کلمه مفهوم تگارنده نیست؛ بعقیده دوست فاضل آقای قادر فتاحی قاضی این کلمه محرف «نظیر» است.

۴- دوست بمعنای اخص در کردی به یار و محبوبه و معاشو قه میگویند و بمعنای اعم عبارت از دوست و همکار و رفیق است.

دُوستی من يه کیکه وه ک (په‌ری) حوریه کانی له آسمانی .

هیر ده لیئ : یاری تو م گوی قوتن وه ک گویی ده مشکانه :

آی دُوستی تو سه‌ری هه‌ل نایا له بدر ئه‌سپی ورشکانه !

هیر مهـم ده لیئ : هیران به قوربانـت بـم، لـیـم مـهـگـرـه بـهـهـانـی !

دُوستی من يه کیکه وه ک (په‌ری) حوریه کانی له آسمانی :

دُوستی من ئه وـیـهـ، بـوـهـ بـهـسـاقـیـ، قـاوـهـیـ دـهـگـیـزـیـ لـهـ دـیـوـانـیـ .

میر ده لیئ : هـیرـهـمـ بـهـقـامـ بـهـقـسـهـیـ توـ هـیـچـ نـیـهـ :

ئـهـوـهـتـیـ لـهـ بـاـبـتـ بـوـیـ هـیـچـ دـوـسـتـتـ نـیـهـ .

هـیرـهـمـ دـهـ لـیـئـ : لـهـ خـوـمـ غـهـرـیـبـ وـبـیـ کـهـسـ وـخـانـهـ وـیـرـانـیـ !

چـونـکـهـ مـیـوـانـمـ پـیـمـ دـهـ کـهـنـ بـوـخـتـانـیـ ،

ئـهـمـنـ دـهـ لـیـمـ دـوـسـتـمـ هـهـیـهـ ، چـونـکـهـ غـهـرـیـمـ کـهـسـ پـیـمـ نـاـکـاـ مـتـمـانـیـ ،

ئـهـوـهـ قـهـرـهـ تـاـژـدـیـنـ وـعـرـفـوـ وـچـهـکـوـ دـهـزاـنـ ، دـوـسـتـیـ منـ ئـهـوـهـیـهـ، قـاوـهـیـ

دهـگـیـزـیـ لـهـ دـیـوـانـیـ .

قـهـرـهـ تـاـژـدـیـنـ بـهـ هـیـرـیـ گـوـتـ : ئـهـ توـ ، ئـهـوـ(هـ) قـهـحـبـهـ(یـهـ) ، هـیـنـاـوـتـهـ کـرـدوـوـتـهـ

سـاقـیـ لـهـ دـیـوـانـیـ ؟

پـیـلـیـ^۱ کـاـکـهـمـهـیـ گـرـتـ بـرـدـیـوـهـ مـالـیـ .

۱ - چـرـیـکـهـ لـیـرـهـ رـاـ پـهـرـکـهـیـ چـرـگـدـ بـهـقـسـهـ دـهـگـیـزـیـتـهـوـ .

دوست هن مثل پریهای آسمانی یگانه و بیمانند است.

هیر میگوید؛ یار ترا من (میشناسم) مثل موش، گوشش تیز است.
آری دوست تو (از بسکه) شپش و «رشک» (بسر) دارد، سوش را از (شرم) نمیتواند
بلند کند.

هیرهم میگوید، هیران قربانت شوم، بهانه میگیر:
دوست من یکی (واو هم) مانند پریهای آسمانی است،
دوست من همین است که ساقی شده و در دیوان قهوه میگردد.

هیر میگوید: هیرهم من بسخنان تو هنیچ اعتماد نمیکنم.
از آن لحظه‌ای که پدرت ترا بوجود آورده تا حال دوستی نداری.

هیرهم میگوید: ازمن غریب و بی کس و خانه ویرانتر کسی نیست!
چونکه (من غریبو) مهمانم، بمن بهتان میزنند.
من گفتم دوستی دارم، چونکه غریب و بی کس، کس بمن اطمینان ندارد.
قره تازدین و عرفو و چکو دوست مرا میشناسد؛ همین است که در دیوان
قهوة میدهد.

قره تازدین به هیر گفت: «مگر» این فحیه است، تو او را ساقی دیوان
کرده‌ای؟

(خشمناک)^۱ دست کاگه هم را گرفت و بخانه (خود) برد.

۱- «چریکه» از اینجا نثر است و چرگر با بیان عادی آن را نقل میکند.

یا زین قاقه زینکی بُو کاگه مهمنی نوسی :

وهه^۱ تهمه نایه بکهین له خولای، له ساحبی عهرز و آسمانی.

کاگی من عاشقه راوه، هه^۲ کاته شهمالی لییدا له گوپال بارانی^۳.

سبحهینی کاکم ده چیته راوی آهوی، له دهشتی گهرمیانی.

کاگه مهمن نه خوشیک بی، هیچ کهس به دردی نه زانی.

سبحهینی چیشتانی سولتانی ژوان و پهیمانمان لای دیوانی.

اینجا تهمه نایان ده کرد، له خولای، حهدی مال نوستنان هه لی ده کرده.

شهمالی، لیئی دهدا گوپال بارانی.

هیر^۴ ده یناردہ کن کاگه مهمنی ده لی : هیچ پادشايان راوی آهويان نیه

سبحهینی .

کاگه مهمن ده لی^۵ : عهرزی هیری بکهن به بی فکری،

نه خوشیکی هین گرانم، به خولای زین و خوم ناگری.

گهر خه بدریان بُو هیری ده برده وه تهواوه.

۱ - چریکه لیره را بهمه لبه سته چرگهر ده نگی لی هه^۶ دینی و
تبیه مهد کاتی .

۲ - گوپال + باران = Gopalh+Baran : بارانی بدریشنه و توند که وه ک
گوپالی ده یکوتی :

۳ - په رکه يه . . .

۴ - دوباره چریکه به هله سته . . .

یای زین نامه‌ای به کاکه هم نوشت:

بیا^۱ از خداوند زمین و آسمان تمنائی بکنیم.

برادر بزرگ عاشق شکار است، بادی بوزد و بارانی سخت^۲ ببارد (?)

فردا برادرم برای شکار آهو بخشش گرمسیر خواهد رفت.

کاکه هم خود را به بیماری بزنند؛ کسی درد او را نفهمد.

فردا هنگام چاشت سلطانی، میعاد و پیمان ما طرف دیوان است.

آنگاه از خدا میخواستند و هنگامیکه مردم در خواب بودند باشد مال میوزید و

رگبار باران فرو میریخت (?)

هیو^۳ پیش کاکه هم فرستاد. فردا هیچ یک از پادشاهان شکار آهو ندارند

(بیاید بشکار آهو برویم).

کاکه هم^۴ میگوید: به هیو عرض کنید بدون اینکه به من فکر بکند (خیالش راحت باشد).

ناخوشیم آنقدر سخت است که (نمیتوانم) روی زین (خود) را نگهدارم.

چنانکه (بطور) کامل خبر را به هیو رسانند!

۱- «چریکه» از اینجا منظوم است و چرگر صدا را بلند کرده با آهنگ مخصوص آن را میخواند.

۲- باران سخت ترجمه «گوپال باران = Gopalh-Baran» کردی است یعنی باران مثل کوپال فرو میریزد و میگوید.

۳- باز ثر است . . .

۴- دوباره منظوم است . . .

ده یانگوت هیر ، قوربان **گاگه مه** نه خوش شه ، نه خوشی کی ناته واوه .
به نگینه دلی : خانم خرا بو ، بزانه آغای من به بی که سی چی لی
قه و ماوه !

هیر دلی : به نگینه مه گریه به بی **گاگه مه** لیم حرام بی ئه راوه .

به نگین ، هه لسته برق راممه مینه .

ده غیلت بم راوی سبحة ینی خوش شه ، خه به ریکی میر مه می - م له بو بینه .

ئه گهر ده چی ئه وی خه به ریکی له وی وردہ گری .
ده بی به خاتون ئهستی خوشکم بلنی تهداره کی له بو هیر مه می بگری .
این شالا ئه رهستو و لو قمانی دینمه سه ری ، نایه لام هیر مه می به چ -
د هر دان بمری .

کی بو ، له به نگین - ی گول باوه .

هدتا ده گهیه هیر مه می دیگوت : به قوربانت بم کویت ایشاوه ؟
ده یگوت : به نگینه مه ترسه ژوانم ده گه لیا زین - ی روناوه .

دلم ده لیی ، کوورهی وستایان گه لیک له جوش شه .
ئه گهر ده چی کن هیر زینه ینی ، بلنی ، هیر مه مه ده ردی گرانه گه لیک
نه خوش شه .

ئه گهر به نگین و - ده - ده - ده - که ده ئه خه به رهی بو آغای خوی بر ده وه
له دیوانی .

میگفته‌ند: هیر قربان، کاکه مهم ناخوش است، ناخوش ناتمام (بیحالی) است.
بنگینه میگوید: خانه‌ام خراب، بین؛ آقای من دربی کسی چه (حوادث‌ای)
برایش رخ داده است!

هیر میگوید: بنگینه گریه مکن بدون وجود کاکه مهم بشکار نخواهم رفت
و این شکار بر من حرام باد.

بنگین بر خیز برو، واممان (معطل نشو).
دخیلت شوم، شکار فردا خوش است (خواهد بود) از هیر مهم خبری برایم بیاور،

چنانکه با آنجا میروی (باید) خبری از او برایم بگیری (بیاوری).
باید بخاتون آستی خواهرم هم بگوئی، برای کاکه مهم تدارک^۱ ببینند.
انشاء‌الله ارسطو ولقمان بالا سرش خواهم آورد و نخواهم گذاشت، هیر مهم
به هیچ دردی بمیرد.

که بود، (کسی بجز) بنگین «گلباوه» نبود!
تا به هیر مهم میرسید میگفت: قربان شوم کجا یات درد کرده است؟
(م) میگوید: بنگینه متسر، با یای زین (وعده ملاقات) و میعاد داریم.

قلبم مانند کوره استادان (صنعتکار) بسیار بجوش است.
اگر پیش هیر زین دین میروی، بگو: هیر مهم دردش سخت و خیلی ناخوش است.

هنگامیکه بنگین به بیرون «می» رفت و این خبر را برای آقای خود بدیوان برد.

۱- این تعبیر دد زبان کردی مثل لهجه آذربایجانی با فعل (گرفتن = گرتن) بکار می‌ورد:
(تدارک گرفتن = Tedarek Girtin) گرفتن در معنی تدارک دیدن است.

ده لی : هیرمه نه خوش که س به دهوا و دهدی نازانی .

هیروزین دین ده لی : چ - بکه م لیم تیک چو، به بی هیرمه ناچمه ئه و راوهی سبجه یانی .

هیرو ده لی : به نگینه عهزیزم، به نگینه کی شیرنی !
ئه سپان بیته ده ری ، سوار بین بچینه کن کاکه مهمی ماله قدره تاژدینی .

به کر آغا ده لی . ئه تو بو وا میریکی به ستزمانی ؟
جاری بهو شوهی له ماله قدره تاژدینی هه ل مهستینه مال و خیزانی ؛
ده میکی دی سوار ده بین ، سه عاتیکی ماوه له بو بدری به یانی ،

هیرو ده لی : هوی به نگینه ، ده بلی ته داره کی بگون ئه سپی من
بکده نه و زینه !

این شالا به سلامه تی کاکه مهم - یوه بو ماله قدره تاژدینی بچینه .

کی بو، له به نگینه موحته بدره !
ئه سپی هیروزیندین - ی زینی لی ده کرد ده یکیشا ته نگ و بدره ،
تاجی و توله یان با نگ ده کرد ، ئه و بدر ئه و بدره ،
هیرو ده هات پیی ده رکیفی ده نا له زینی مه رسای ده که و ته سه ره ،
ده یگوت : به نگینه به سه ری هن ده پیش - دا بزر خه بدریکی من بو
کاکه مهمی بدره !

کی بو، له هیری گولباوه !

میگوید: میرهم ناخوش است و کسی درد و درمان او را نمی‌فهمد.
میرزین دین میگوید: چکنم شکارم بهم خورد زیرا فردا با میرهم نباشد
(بشكار) نخواهم رفت.

هیر : میگوید: بنگینه عزیزم، (چقدر) بنگین شیرینی هستی!
اسپها را بیرون بیاور سوار شویم بخانه قره تازدین پیش کاکمهم برویم .

بکر آغا میگوید: تو چرا این چنین هیر بسته زبانی (بیچاره) هستی ؟ !
فعلا باین (بیگاه) شب، خانواده قره تازدین را از خواب بیدار مکن :
یک ساعت بصبح داریم چند لحظه دیگر سوار میشویم و (خواهیم رفت) .

هیر میگوید: هان بنگینه بگو: تدارک بینند و اسب مرا زین کنند .
انشاء الله بسلامت (وشادکامی) کاکمهم بخانه قره تازدین برویم .

که بود، (کسی از) بنگین معتمدتر نبود !
اسپ هیوزین دین را زین کرده و بندهای (زین را) محکم بسته .
(سگها) تازی و توله‌های شکاری را، این ور آنور (از هرسو) بانگ میزندند .
هیر میآمد و پای در رکاب مینهاد و بر زین مرضع سوار هیشد .
میگفت: بنگینه ترا بسر خودم (سو گندت میدهم) پیش از من برو، از من خبری
به کاکمهم بپر !

که بود، (کسی بجز) هیر گل نثارد نبود !

دھی-ژوا^۱ به پهله و به په نگاوه ،
 ههتا له ماله قهره تاژدین-سی ده بو پیاوه ،
 ده یگوت: کاکه هیچ خوت نه خوش مه که، وہ گیرهیچ پادشايان ناکھوی
 ئەو رەشه-زاوه .

میران^۲ ئەتۇ گەلیک بە فیکری ،
 هەر چەند دە کەم میرمەم خۆی له سەر ئەسپى زانا گرى .

ھیور پە کی خوت مەخە؛ خراپم لى قەومماوه !
 ئەمن گەلیکم پى لەتۇ خۆشترە ئەف زاوه ،
 ئەمما نە خوشیتکى بى ایختیارم جەر گم بزاوه .

ھیور دەلی: کاکەمەم له خۆم نابىنم مراد و کاوى .
 حوکمە دە بې دە گەل خۆم، بت بەمە زاوى !

کى بو، له میرمەم موحىتە بەرە !
 ده یگوت: بەنگىينه بىرۇ ئەسپى کاکەمەم بىئىنە دەرە .
 ھەر فو، چەگو-يام بۇ بىکە خە بەرە ،
 بەنگىين دە چوو ئەسپى کاکەمەم دە ھىئىنا دەرە ،
 خاتون ئەستى دەلی: بەنگىينه تەنگانى شل بىكىشە ئەو بەر ئەو بەرە !

۱ - دھی ژوا = Dey-Jiwa = واتا لمى دە خورى، ذە روبي.

۲ - میران بە تەنلى دە گەل میرىتى و «ان» رەنگە نىشانە كۈركەنەوە ياخشىنە
 وەلانپىك بى (۹)

باعجله وزبردستی حر کت میکرد (میرفت) .
تا (به) خانه قره تاژدین ، (میرسید) و پیاده میشد .
میگوید: کاکه^۱ [هیچ] خودت را ناخوش مکن این شکار سیاه^۲ برای هیچ یک
از پادشاهان میسر نیست .

میران^۳ تو خیلی دوراندیش هستی .
هر (کاری) میکنم، (بالآخره) میوه‌م نمیتواند خود را روی اسب نگهدارد .

میر (شکار) خود را تعطیل مکن ؛ (برای من) پیش آمد بدم (رویداده) است .
من خیلی بیشتر از شما این شکار را دوستدارم .
اما ناخوش بدون اختیاری هستم جگرم بریده (پاره پاره) است .

میر میگوید: کاکه‌هم ، بمراد و کام خود نمیرسم .
حکم است، ترا باید با خود بشکار ببرم !

که بود، (کسی از) میوه‌م معتبرتر، نبود !
(که) میگفت: برو اسب کاکه‌هم را بیزون بیاور !
عرفو و چکو را هم برایم خبر کن .
بنگین میرفت و اسب کاکه‌هم را بیرون میآورد .
خاتون اُستی میگوید: بندهای زین (اسب) را آنور آنور شل بکش (بند)!

۱ - کاکه = ای برادر بزرگ .

۲ - شکار سیاه ترجمه (رهشه) راوی = Rheše + Rhawī کردی؛ عیازت است از شکار در
موافقی که زمین سیاه و بی برف است و کنایه از شکاری است که در آن حوا دش شوم اتفاق میافتد و در آن
احتمال موقیت قطعی نیست .

۳ - خطاب بمیرزین دین که یک تن بیش نیست؛ (ان) در آخر این کلمه شاید علامت
جمع یا نوعی نسبت باشد (۴)

ئه گهر به نگین ئه سپی هیرمه‌می دهیتینا، پیی ده ز کیفی دهنا بکه و یته سه‌ره،
ه‌رچی کردی، هیزی نه بو قله ندهره،
خاتون ئهستی ده لی : براله به کاکمه‌می ناکرئ ئه و سه‌فره،

هیوزین دین ده لی : خوشکی لیم مه گوره لیی نابیم کاوی؛
ئه گهر به کو لیم بر دیی کاکمه‌می ده بمه را وی،

کاکمه‌می ده لمرزی ئه گهر له بالله خانه‌ی ودهر که‌وت،
پیی ده ز کیفی نا نهچو سه‌ر زینی ئه سپه که‌ی؛ ده بهر زگی که‌وت،
هیر کوتی ته نگهی ئه و ئه سپه بی و شله، ته نگهیان تو ند کیشا،
کاکمه‌می - یان سوار کرد چه ندی کرد خوی را نه گرت،
هیر کوتی : دای به زین زو ز نه خوش، را وی ئه و رو حه‌یغه، کاکمه‌می
ده گه ل نه بو .

بچو به گر آغا پیی بلین سوار بی؛ به گر کوتی، ئه سپه که م شله؛

هیر ته شریفی بزرو ولا غیکی پهیدا ده که م و ده یگه می.

به گر نهچو بی را وی قاسیدیکی نارده سه ر کاکه مه می.

کاکمه‌می هه تا چیشتانی دانیشت؛ له پاشا سه بن سه بر روی بی را وی دیوانی هیری.
گه بیه دیوانی، دانیشت، یا زین هه لستا هاته خزمت کاکمه‌می .

کی بو، له مهم وزین-ی به لمه چاوه!

چریکه لپه را پدر که يه و چر گهر به قسه ده یگیر یته وه .

هنگامیکه ینگین اسب میرهم را میاورد، (م) پا در رکاب مینهاد (تا) سوارشود
کا کهم) قلندر هرچه (کوشش کرد) تاب و توانی نداشت!

خاتون‌استی میگوید: برادر، کاکه هم قدرت رفتن به این سفر را ندارد.

میرزین دین میگوید: خواهر (این شکار را) بهم هزن (زیرا این شکار بدون وجود کا کهم) برایم لطفی ندارد.

چنانکه روی کولم هم کاکه هم را برده باشم (او را) بشکار خواهم برد!

کاکه هم^۱ هنگامیکه از بالاخانه پائین آمد میلرزید.
(هنگاهیکه) پا در رکاب نهاد سوار اسب شد (واژگون) به زیر شکم اسب افتاد.

میر گفت بندهای (زین) این اسب شل است، آن را محکم کشیدند و بستند.
کاکه هم را بازسوار کردند، هرچه کوشش کرد نتوانست، خود را انگه‌داری کند.
میر گفت پیاده‌اش کنید خیلی ناخوش است. حیف است که کاکه هم باما در این شکار نباشد.

برو بکر آقا را خبر کنید بگوئید بیاید، بکر گفت: اسب من لنگ است،
میر تشریف ببرد اسپی پیدا میکنم و باو؛ خواهم رسید،
بکر بشکار نرفت و یک قاصد (جاسوسی) فرستاد تا مواظب کاکه هم باشد.
کاکه هم تا هنگام چاشت بنشست؛ بعد آهسته آهسته بطرف دیوان میرفت.
بدیوان رسید، نشست یا زین بر خاست و بخدمت میرهم آمد.

که بود، (کسی بجز) هم و زین چشم قشنگ نبود (ند).

۱- از اینجا «چریکه» نثر است و چرگر آن را با بیان عادی نقل میکند.

یایزین دههات له گاکمه‌می دیکرد ، سلام و سلاوه ،
دهیگوت عه‌لیکومه سلام وره حمه تولاحی ، سهر چاوی من خاتونی
کنیل گه‌دنی به‌له‌ک چاوه !

دهستیان دهستوی یه‌ک ده کرد ، دمیان به دمی یه کمه ناوه .

به‌کر آگایی لی بو که گاکمه مه‌م هاته دیوانی ؛
قاسیدی له سهر داده‌نا له بُو کیشک کیشانی .

کیشکی چاکیان لی کیشاوه !
هر دوک خهویان لی ده که‌وت ، ئه‌و جووته لاوه ،
میر راوه ده کرد هه‌تا رُوژ ور گه‌راوه ،
بانگی ده کرد : حه‌یقه‌چه‌کو : گاکمه‌م ده گه‌ل نه‌بو ، پیم خوژ نه‌بو ئه‌و راوه ،

روویان^۱ ده‌مالی کرده‌وه ، قهره‌تازدین کوتی : ئه‌من ده‌زانم ، گاکمه‌م ده گه‌ل
یایزین - ئی ، ده دیوانی - (دا) خهوی لی که‌توه ؛ ئه گه‌ر هه‌لی نه‌ستینی
وه‌خه‌بهر نایه .

بانگی کرد به‌نگینه وره تا پیت بلیم ؛ وره ئه‌تقر هه‌لی ؛
ئه‌من رئی(ت) ده که‌وم ؛ دوور داریکت پی داده‌دم^۲ ،

۱ - چریکه په‌رکه‌یه چر گه‌ر به‌قسه ده‌یگیریته‌وه .

۲ - له (دارجلیتین و ته‌قله‌ها ویژتن = Dar Cilîtên u teqlhe Hawîjtin) دا شوینه یه‌کیک له پیشدا همل‌دی ئه‌وی دی دار (ته‌قله‌ی) داویتی . / عوبه‌یدیلاعه یو بیان

یا زین می‌آمد و به کاکه‌هم سلام می‌کرد.

می‌گفت: علیکم السلام و رحمت الله روی چشمانم خاتون گردن مرمنین^۱ چشم قشنگ.
دست بر گردن هم دیگر می‌انداختند ولب بر لب هم نهادند.

بکو بر این آگاه بود، که کاکه‌هم به دیوان آمد.

قادص(جاسوس)-ی از برای کشیک کشیدن(و آگاه شدن از حال آنان) بر می‌گمارد.

خوب کشیکی کشیدند (بطور دقیق مرافق مم وزین بودند)!

هردو، این جفت جوان می‌خواهند (خوابشان می‌برد).

میر(هم) شکار می‌کرد تا روز (خورشید؟) بر(می) گشت؟

بانگ میزد حیف است چکو و کاکه‌هم با (من) نبود(ند)، این شکار به من خوش
نه(بود = گذشت؟).

باز^۲ روی بمنزل کردند (بسوی خانه روان شدند) قره تاژدین گفت: من
میدانم کاکه‌هم با یا زین در دیوان خوابش(ان) برده اگر او را بیدار نکنی در
خواب (می‌ماند).

بنگیین را صدا زد گفت: بیا تا بگویم، بیا تو فرار کن.

من (تو) را دنبال خواهم کرد، واز دور زوبینی^۳ بسوی تو می‌اندازم.

۱ - گردن مرمنین ترجمه «کیل گردن = Kêl gerdin» کردی است، کیل یعنی سنگ مزار، معمولاً در کرستان سنگ مزار را از سنگهای مرمر عالی درست می‌کردد و غالباً این سنگها تراشیده وسفید وبراق و بلند و کشیده بود و شاید عملت تشبیه به همین مناسب است.

۲ - «چریکه» باز نش است و چر گر آن را با بیان عادی نقل می‌کند.

۳ - زوین ترجمه «دار = Dar و دارجلیت = Cilit» تیرهای مخصوصی است که از چوبهای محکم می‌سازند و گاهی بر سر آن قطعه آهن تیزی نصب می‌کنند در موقع جنگ سوارکار در حال تاخت آن را بسوی دشمن می‌اندازد و باین فن جنگی «دارجلیتین = Darcılıtên» می‌گویند، در کرستان گاهی بعنوان تغیریح و هنر نمائی دونفر باهم «دارجلیتین» می‌کنند و بکرات دیده شده، که در این بازی یکی دیگر را کشته است. ع. ایوبیان (طهزاده)

مه گهاریوه، سهر دهر کهی، ههر برق هدتا مالی، دابهذه مهم و زینان
له خهودی هه لستینه.

ئه گهر هپر کوتی: ئهوه له داری ترسا، وا نه گهراوه بوق دووايده!

قهره تاژ دین دلی: ئهمن دلیم: هپر ئهوه نه ترسا؛

ئهوه ده چى داده بهزى، دى له دهر کى دیوانى بوق خوی جلموی آغای
خوی ده گرى.

هپر کوتی: ئهوه شوینیکى چاکه، ئه گدر به نگینه هاتهوه
تەممەشاي كرد؛ مهم و زین خهويان لى— كھوتبو هيچ آگایان له دنيايه نه بو.
(به نگين) كوتی: ئه گهر هه ليان— دەستىيم، گوناحم ده گاتى، ئه گهر
هه ليان ناستىيم، ايستا هپر ده گاته جى، پى دەزانى سەرمان ده بىن.
به نگين زوانى: ئهوه هپر هات.

به نگين^۱ دلی: هەي مېرمەم له خۆم غەریب وەھەزارى!
آوريکم دە بەدەنى بەربو، دايگرتم به يە كچاري؛
كاكەمەم لهو خهودى هه لستە كەلىكى^۲ وە كو مېرى هات گەيىه
قەراخى شارى!

واى له خۆم غەریب واينسىرى!

مېرمەم لهو خهودى هه لستە، غەریبى خوت وە بىرى:

۱- لىرە را چى يكە هەلبەستە، چى گهر بەھەوا دەنگى لى ھەلدىنى و دەيلى.

۲- كەل = Kelh : نىرە گا، جووتى گاميشى،

بر نگردی، در بروی، برو تا بمنزل (میرسی)، پیاده شو، و هم و زین‌ها را از خواب بیدار کن.

چنان‌که هیور گفت: [این] از زوین ترسید که بعقب بر نگشت.

قوه تاژدین گفت: من میگویم: هیور، این (بنگین نمی‌ترسد) و نترسید؛ (بلکه او) این است (قبلاً بخانه) می‌رود پیاده می‌شود (در) جلوخان برای گرفتن عنان اسب آفای خود (ومهمانان)، خود را آماده می‌کند.

هیور گفت این رسم خوبی است. هنگاه‌یکه بنگینه آمد دید، هم و زین خوابیده‌اند. واز دنیا [هیچ] خبر ندارند.

(بنگین با خود) گفت: چنان‌که بیدارشان کنم گناه است و اکر بیدارشان نکنم اکنون می‌ردد و می‌بیند، (کارمان زار است) سرمان را خواهند برید. بنگین نگاه کرد: اینک هیور آمد.

بنگین^۱ می‌گوید: ای میرمه (کسی) از من غریب وزار (تر) نیست! آتشی بر بدنم افتاده مرا یک باره در بر گرفته (و می‌سوزاند). کاکه هم از این خواب بیدار شو، یک کل^۲ مثل هیور آمد بکنار شهر رسید!

وای (بر من کسی) از من غریب و اسیر (تر) نیست! هیرمهم از این خواب بیدار شو، غریبی خودت را بیاد بیاور؟

- ۱ - «چریکه» شعر است و چر گر با آواز بلند آن را می‌خواند.
- ۲ - در زبان کردی «کهل گاوند بزرگ» مشبه به واقع می‌شود برای مرد پهلوان و نیرومند و قنوعمند.

که لیکی وه کو میرزیندین-ی هات و گهیه ده روازهی چزیر-ئی .

کا-که-مهم^۱ له خهوى هه لستا کوتى : به نگینه ئه وه چىه ؟
کوتى : مال خرا نه بو ! ئه وه میر گهیه جى، ئه تو بۇ هەل ناستى ،
له دیوانى .

بىرۇوه ؟ کوتى : به نگینه ، تەمەشا کە بزانه دووره يانىزىكە.
به نگینه چۆ سەربانى تەمەشاي دە كرد كەمى ما بو بىگاتە قەراغى شارى .
ئە گھر هات تەمەشاي كرد هەم و زىن دىسان خەويانلى كەوتىپووه .

بە نگىن دەلى^۲ : له خۆم غەریبى جىگەر سوتاۋى !
ئەي آغا كەي من له خەۋى نابىنى چ-مراد و كاوى !
ھەي لاوه میرەمەم له شىرن خەۋى هەلسەتە ؛ كە لیکى وه کو میرى
ھاتەوھ له راۋى .

كۈيى سىا-مالانم دە بەركەن بە يەك جارى ،
میرەمەم له خەۋى هەلسەتە ؛ كە لیکى وه کو میرى هات و گهیه
دە روازهی شارى ،

میرەمەم له خۆم غەریب و مال-ویرانى !
کە لیکى وه کو میرى هات و گهیه دەر كى دیوانى .

- لېرە را پەركەيدە چىگەر بە قىسە دە يىگىرىتەوھ .
- لېرە را هەلبەستە چىگەر دەنگى لىھەل دىنى بەھەۋادەيلى .

یك کل مثل هیوزین دین آمد و بدروازه شهر جزیر رسید.

گاهه هم^۱ از خواب بیدار شد و گفت: بنگینه چیست این (چه خبره)؟
گفت: خانه ات خراب نشود! گفت: اینک هیور (باين جا) رسیده نوز بنمیخیزی
و در دیوان (میماñی).

(م) گفت: باز بر گرد بنگین: تماشا کن بین هیور دور است یا نزدیک است.
بنگین پشت بام رفت، تماشا کرد دید کمی مانده (میور بکنار؟) شهر برسد.
هنگامیکه بر گشت آمد دید هم وزین باز هم خوابشان برده است.

بنگین میگوید^۲: (کسی) از من غریب و جگر سوخته (تر) نیست!
ای آقای من، تو از خوابیدن به رادی نمیرسی و کامی بنمیگیری!
ای جوان هیوهم از این خواب شیرین بیدار شو، یك کل مثل هیور از شکار
بر گشت.

بر گ عزاداری خانه های سو گوار سیاه پوش را یکباره بر من پوشانید.
هیوهم از این خواب بیدار شو؛ یك کل مثل هیور بدروازه شهر رسید.

هیوهم (کسی) از من غریب و خانه خراب (تر نیست)!
یك کل مثل هیور آمد، بدر دیوان رسید.

۱ - «چریکه» دوباره نثر است و چر گر آن را با بیان عادی نقل میکند.

۲ - «چریکه» باز شعر است و چر گر آن را با آواز مپخواند.

میر^۱ جله‌وی هله نگاوت راوه‌ستا کوتی : به نگینه داخولاً کاکه مهم چلو نه ؟
 کوتی : نازانم، هاتومه و ، لیره راوه‌ستاوم .
 ده و دهمه‌ی -دا به کر آغاها و گهیه خزمه‌ت میری . به کر آغا کوتی : آغا
 به خیریه و : راوت موباره ک بئی ،
 میر کوتی : به لا بچین سه‌رینکی کاکه مهمی بدهین ، به کر دهیزانی ده گهل
 یای زین -ی دوه‌تاغی دان .
 به کر کوتی : قوربان دابه زه پیاوی ده تیرم بزانی کاکه مهم چلو نه میر
 دابه زی ئه‌سپیان لی وهر گرت چو مالی . به نگینه هاته وه : بانگی کاکه مهمی
 ده کا :

ده لی^۲؛ دووانه عاشق هه بون له میشه !
 هه دووك له بهر خه وی ده بون هو ز و گیزه ،
 ههی به قوربانت بم ! له شیرن خه وی هه لسته دوزاندوتن هه مو نویشه !

 میر^۳ ئه گه ر هاته وه چو دیوانی کاکه مهم چاره‌ی نه بو ، یای زین -ی
 ده بن کهولی نا .
 پالی وه کولینچکی وه تاغی دا .

عرفو ، چه کو ، قدره تاژدین ، به کر آغا هه موی هات دانیشت (ن)

میر کوتی : ها کاکه مهم چلو نی ؟

- ۱ - چریکه لیره را په رکه یه چر گه ر به قسه ده یگیریته وه .
- ۲ - چریکه لیره را هله بسته و چر گه ر ده نگی لی هدل دینی .
- ۳ - چریکه لیره را په رکه په و چر گه ر په قسد ده پیگیریته وه .

میر^۱ عنان اسب را تند کرد ایستاد و گفت: بنگینه آیا خدا میداند کاکه هم
حالش چطور است؟

گفت: نمیدانم آمد هام همینجا وا ایستاده ام،
در این اثناء بکر آقا آمد و بخدمت هیر رسید. بکر آقا گفت: آقا خوش
آمدی، شکارت پیروز باد.

میر گفت: بگذار بر ویم سری به کاکه هم بنیم (احوال پرسی و دیدن ازاوبکنیم).
بکر میدانست (کاکه هم) با یای زین در اطاق اند.

بکر گفت: قربان پیاده شو، آدم میفرستم ببیند کاکه هم حالش چطور
است میر پیاده شد، اسب او را بر گرفتند. رفت خانه؛ بنگین باز آمد کاکه هم
را صدا (می) کرد:

میگفت^۲: دو عاشق باستانی بودند!
هردو از برای خواب (خواب آلود) گیج و بی حواس بودند.
ای آقا قربانت شوم! از این خواب شیرین (بیدار شو). برخیز، همه نمازها
را باخته‌ای (فرصت را از دست داده‌ای).

هنگامیکه^۳ میر باز آمد و داخل دیوان شد؛ کاکه هم چاره نداشت، یای زین را
زیر پوستین پنهان کرد و بگوشۀ اطاق تکیه داد.

عرفو، چکو، قره تازدین، بکر آقا همه نشست (اند).

میر گفت: هان کاکه هم حالت چطور است؟

- ۱- باز نثر شروع میشود و چرگر با بیان عادی «چریکه» را نقل میکند.
- ۲- از اینجا «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آواز میخواند.
- ۳- از اینجا «چریکه» نثر است و چرگر با بیان عادی آن را نقل میکند.

(مم) کوتی : قوربان خولا بکا زاوی تو مباره ک بی ! ئەمن چا کم .
 کوتی : کاگه مەم زاوی ئەو رۆ چ - پادشايان نهيان بو ; حەيفە ئە تو
 ده گەل نەبوی .

یا زین ده - گوئی کەولى - دا کەزى خۆی بە قەره تاژدینى نیشان دا .
 قەرە تاژدین ئە گەر واي زانى ، نۆ كەرى بانگى كرد ، کوتی : بىر
 حەوت دەر کم هە يە ؛ پوشى تى نى آوري بده بەلا مالە من بسوتى !

آورىك ۲ ھەلسەتا لە موسەرى دنى .
 يە كى دى ھەلسەتا لە موسەرى دنى .
 های مالە قەرە تاژدینى ھەموى سووتا بە سوتهنى .

بەنگىمەن دەلى : ھېر آوريك دەمالى قەرە تاژدینى بەربو چ - آوريكى
 بى ئەمازە !

ئە گەر ھەلەستى ايستا شارى جزىر - ئى دەسۋتى دە بى وىرانە ،

ئە تو ھېرىكى بى فيكىرى !

- ۱ - قەرە تاژدین بۇوهى بەرىزى و آورووی میوانى خوى پىارىزى ، دەستورى دا مالە ويان آور تى بە ردا ؛ ئەو جوانويرى و پىناودىرى يە لە كوردستان - يدا بوته پەند و گولوازە ، يەك بە يەكى دەلى . بوته قەرە تاژدین .
- میوان دارى و پىناو دىزى لەرىي میوان - دا لە چرىكەي مەم و زين - يدا كاكل وەرچىلە چرىكەي و جىي لېكولىنە وە و تى روانىنە ع . ا . (تەھازادە) .
- ۲ - چرىكە ھەلبەستە چر گەر بەھەوا دەيلى .

(مم) گفت: قربان خدا بکند شکار تو مباراک باشد! من خوبم.

گفت: **لَا كَاهِم** شکار امروز (برای هیچ یک از) پادشاهان (میسر) نبود، حیف است که تو نبودی.

یا زین در گوشہ (زیر) پوستین گیسوی خود را به قره تاژدین نشان داد.

قره تاژدین هنگامیکه چنین فهمید نو کر صدا کرد گفت: برو (خانه من) هفت در دارد؛ برو گیاههای نازک خشک^۱ را در هفت در بگذار و آتش بزن بگذار خانه من بسوزد^۲.

یک آتش از این سر دنیا برخاست.

(و) از آن سر دنیا (آتش) دیگری زیانه کشید.

آهای! که خانه قره تاژدین همه‌اش آتش گرفت (از آن) آتش‌سوزی (که هر گز خاموش نمی‌شود!)

بنگین می‌گوید: همیر آتشی بخانه قره تاژدین افتاده چه آتش بی امانی است. چنانکه (از جای) بر نخیزی اکنون شهر جزیر خواهد سوت، ویران خواهد شد.

تو، یک همیر بی فکری هستی.

۱ - در کردی: پوش = **pūš** به گیاههای نازک خشک شده مینگویند که زود آتش می‌گیرد و داریم: پوشو = **pūšū** که از منز درختان جنگلی بدست می‌آورند مخصوص آتش برآفروختن باسنج چخماخ است.

۲ - قره تاژدین برای حفظ احترام و آبروی مهمانش، دستور داد: که خانه‌اش را آتش زندند، این جوانمردی و گذشت قره تاژدین دزمیان کردان مثل سائر وزبان زد خاص و عام است. موضوع فدایکاری در راه مهمان و مهمان نوازی ذر «چریکه» هم و زین از نکات اساسی و قابل توجه و روح داستان است. ع. (طهزاده)

ئه گهر شەھاڭ هات آورى دىنىي بە سەر خانوبىرەي تۆدا زادەبىرى .
ئه گهر ھەلنىستى اىستا كۆشك و تالارى توش آورى دەگرى .

میر زيندین دەلى : مەخلوقى جزيرى . وەكىل و وەزىر بىرۇن دامەمېن .
ھەزىز كەن ئەم آورەي لە مالە قەرەتايىدىن -ى وەي كۆزىن .

بەنگىينە دەلى : واى لە خۆم بى سەلايد !
میر ئه گهر بۇ خوت ھەلنىستى ئەم آورە هىن بە حوكىم چارەي نايە .

ئه گهر میر و دەزانى .
شەقىن كەوتە ديوانى .

میر و دەمر كەوت بە يەقىنى ،
زۇويى كەرە مالە قەرەتايىدىنى .

ئه گهر میر زۇويى بە ھەنگاوه ،
دەرك و پەنجەرەي بۇ كراوه ، (؟)
بە كەر آغا . خۆي دە كىيۋاوه ،
كاكە مەم لە وى ھەلستاوه ،
دە گەل ياي زىنى بەلەك - چاوه ،
كوتى : ياي زىن ! لە بىر بە كەر شەيتانى لىكىمان نەدى مراد و كاوه .

اینک باد «شمال» وزید و آتش میاورد و برس خانه‌ات میگذرد.
چنانکه (از جای) برنجیزی، حالیاً کوشک و تالار ترا هم آتش فرومیگیرد.

میور زیندین میگوید: ای مردم جزیر و کیل و وزیر بروید وا ممانید
بشتایید این آتش را درخانه قره‌تاژدین خاموش کنید.

بنگمینه میگوید: وای برم (کسی از من) بی‌صلا (تر) نیست، (زیرا
فریادرسی ندارم).

میور چنانکه خودت (از جای) برنجیزی، این آتش بقدرت سخت (و خطرناک)
است چاره‌پذیر نیست.

هنگامیکه میور چین میداند (میفهمد):
صدای (مهیبی) در دیوان افتاد.

میور با یقین (بوقوع حادثه وحشتناکی) بیرون رفت.
رو بخانه قره‌تاژدین کرد (بسوی خانه قره‌تاژدین رفت).

هنگامیکه میور گام (برداشت و) رفت!
در و پنجره برایش باز کردند، (؟)
بکر آقا خود را عقب میانداخت (نرفت و آنجا) ماند.
کاکه‌هم از آنجا برخاست،
با یای زین چشم قشنگ،
گفت: یای زین (چون) بکر شیطان (درمیان بود) ما بمراد نرسیدیم و (از
هم) کام دل (نگرفتیم).

مهم و زین هاتنه پیش-خانی ،
دهستیان ده کرد به گریانی ،
کاری به کمر بیه خولاً دهزانی !

میر مهم ده لی : یای زین چلون چاوان به [له بدر] قهره تازدینی هه لینم ؟
مه گهر ایلچیان بنیرم ، گه نج و خه زینه ی مهمانی-بی بف بینم .

عه گدر لموی ، ئهو قسه بو تدواوه !
یای زین ده لی : کا کهمم کاریکی زور گهوره لممه قهوماوه ؛
ده یگوت : یای زین دهست دهستوی - کهم دوو ماچان له کولمان بکدم
ته واوه .

ئه گدر دهمی زه - کولمه یای زینی کهوت ؟
دهسترهی دهستانی بربووه ؛ ئدوی لدوی کهوت ،

به کمر هه ررا ده کا ، زانامیئنی .
دهسترهی یای زینی پر ده داتی ده یئر فینی .

کا کهمم ده لی : چ-بکدم له بفر جه بباری !
بلا ، به کمر مه رگمه و هره ای سکوژم به یه ک جاری ؟

- ۱ - به کره مه رگمه و هره = Bekire Mergewerhe = نویندرو سدر توپی دووزمانی
وبه دکاری یه ؛ لئنیو کوردان دابوته پهند: یه ک به یه ک ده لی : بوته به کره مه رگمه و هره یا (درووی
مه موزینان) ه. ع. ا. ته هازاده

مم و زین به پیشخانه آمدند ؟

گریه (وزاری) آغاز میکردند .

(به مدیگر میگفتند) : خدا گواه است کار بکمر (کارشکن) است .

میرمم میگوید : یا زین من چگونه به چشمان قره تاژدین نگاه کنم (او با جوانمردی و فداکاری مرا مدیون و سرافکنده کرده است) ؟
مگر (اینکه) ایلچی‌ها بفرستم، گنج و خزینه یمن را برایش بیاورم (من چطور خوبیهای اورا جواب بدهم) .

هنگامیکه در آنجا این سخن تمام شد .

یا زین میگفت : کاکه مم کار (واقعه) بسیار بزرگی برای مارخداده است .
میگفت : یا زین : دست بر گردنت اندازم و دو بوسه از گونه‌ها [ی تو] برای من تمام (کافی) است .

هنگامیکه لب (خود را) بر گونه یا زین نهاد .
دستمال (مخصوص پاک کردن دستهایش) افتاد، آنچه که آنجا افتاد (؟)

بکر میدود (دوان دوان) وا نمیماند .
دستمال یا زین را (از زمین) بر میدارد و میرباید .

کاکه مم میگوید بخاطر خداوند جبار چکنم .
بگذار، یکباره بکر هر گوره^۱ را بکشم (اورا نابود کنم) ؟

۱ - به کره مدرگوهره = Bekre merge werhe = بکر مر گور : مظہر نمامی و بد جنسی، موذیگری، کینه توزی و مخل مزاحم، در میان کردان ضرب المثل است مثلاً یکی به دیگری میگوید : فلا نکس مزاحم است (خار مم وزین) - ها یا بکر مر گور شده است ع . طهزاده

یای زین دلی : له خوّم بی سه‌لایه !

چ-بکهم ئمو رُو کاره که بهده ، کوژتنی به‌گمری بوم پیک نایه ،

***.

میرمهم بـ مـالـه قـهـرهـتـازـدـيـنـيـ چـوـ
کـاـکـمـعـمـ دـهـچـوـوـ لـهـ مـيـرـ وـلـهـ قـهـرهـتـازـدـيـنـيـ دـهـ کـرـدـ سـلاـوـهـ

مالـهـ قـهـرهـتـازـدـيـنـيـ آـورـیـ گـرـتـ ،ـ مـهـخـلـوـقـیـ .ـ جـیـزـیـرـیـ هـمـمـوـوـیـ بـهـسـهـرـ دـاـ رـزاـوـهـ

***.

قهـرهـتـازـدـيـنـيـ لـورـیـ ^۱ بـهـ زـمـانـیـ عـارـهـبـیـ ^۲ (ـعـهـجـهـمـیـ!) دـهـ ژـنـهـیـ خـوـرـیـ !
«ـدـورـگـیـتـرـ» لـانـکـیـ کـوـزـیـ !

***.

خـاتـونـ ئـهـسـتـیـ دـلـیـ :ـ نـهـئـهـوـ مـالـهـمـ دـهـوـیـ ،ـ نـهـئـهـوـحـالـهـ :ـ
ـ نـهـئـهـوـ مـنـدـالـهـمـ دـهـوـیـ ،ـ نـهـئـهـوـ تـفـالـهـ ،ـ (ـ؟ـ)

ـ بـهـوـ شـهـرـتـهـیـ لـهـ دـنـیـاـیـ سـلـامـهـتـ بـنـ ،ـ گـهـرـدـنـیـ زـهـرـدـ ^۴ وـ رـزوـوـیـ پـرـلـهـ خـالـهـ ^۵ ،

***.

ـ اـینـجـاـ ^۶ مـیـرـ دـانـیـشـتـ ،ـ آـورـهـ کـهـ کـوـزـاـوـهـ ،ـ مـالـهـ قـهـرهـتـازـدـيـنـيـیـ هـمـمـوـوـوـتـاـ

۱- لور = Lur : هو زیکی به ره چله و گورهی کوردا نه، له روژ هلاتی زیر و (نیوه روی) کورستانی ایران دا نیشه جین .

۲- پیم وايه: ده بی عهجههی بی نه عهجههی، چونکه له دیری خوارتر داتر کی هاتووه نه عدره بی؛ کوردانیش بهفارس، ترک (وتر کوره شان) دلین : عهجهه، ره نگه چر گدر بهدهله له با تی عهجههی، عدره بی به سه ره زاری دا هاتی .

۳- «دورگیتر» هدو و کیلی ترکیه واتا : هسته بی هینه .

۴-۵-: گه ردن زه رد ههی گه ردن زه رد گه رنی زه ردی هدلمالی گولاوی سینگ و مه مکان تدر ده کدن وردہ خالی .

خـاسـهـ کـهـوـیـ روـوـ بـهـ خـالـ
ـ بـهـ سـهـرـیـ دـادـاـ دـهـسـمـسـالـ

ـ گـهـرـدـیـ چـاوـکـهـ ژـالـ
ـ نـهـمـرـمـ دـهـتـ هـینـمـ ژـوـسـالـ

ـ چـرـیـکـهـ پـهـ کـهـیـهـ چـرـ گـهـ بـهـقـسـهـدـهـیـگـیـرـیـهـوـ

یای زین میگوید. (کسی ازمن) بی‌صلا (تر) نیست (فریادرسی ندارم) !
چکنم امروز کار بد (پیش آمدناست) و کشنیدن بکر برایم ممکن نیست .

میرمهم بخانه قره‌تازدین رفت و یای زین هم بمنزل (خودشان) برگشت .
کاکه‌مم به (نژد) میر و قره‌تازدین میرفت (و) سلام میکرد .
خانه قره‌تازدین آتش گرفت مخلوق (همه مردم) جزیر (برای خاموش
کردن آن آتش بخانه قره‌تازدین) ریختند (رفتند) .

قره‌تازدین لری^۱ بزبان عربی (؟ عجمی !) بزن خود (خشمناک) خطاب کرد؛
«دور گیتر»^۲ گهواره پسررا !

خاتون استی میگوید : نهاین خانه را میخواهم، نهاین حال را ،
نه این کودک را میخواهم، نهاین طفل را، (؟)
بشرطاً ینکه در (این) دنیا، گردن زرد^۴ و روی بخال^۵ (یای زین) سلامت باش «ن» د.

هنگامیکه میر^۶ (دردیوان) نشست (و) آن آتش خاموش شد؛ خانه قره‌تازدین
همه آتش گرفت (وسوخته بود) .

- ۱ - لر = Lur : یکی از ایلات اصیل و بزرگ کرد؛ در کرستان ایران ساکنند .
- ۲ - بنظرم باید این کلمه عجمی باشد نه عربی، زیرا که در سطر پائین تر جمله‌ای که با آن
اشارة شده است ترکی است نه عربی و کردن هم در بعضی مناطق فارس و ترک و «ترکرش» ها
را عجم میخوانند و ذکر عرب بجای اسم عجم شاید از اشتباها چرگر است . ؟
- ۳ - جمله «دور گیتر» ترکی است یعنی برخیز بیار .
- ۴-۵- «گردن زرد و روی بخال» در اشعار و ترانه‌های ادبی و عامیانه کردی بکرات آمده
است از جمله نگاه کنید : حاشیه صفحه مقابل : ۴ و ۵ را
- ۶ - «چریکه» نثر است و چرگر آن را با بیان عادی نقل میکند .

میر کوتی : و هرن بار بوروی^۱ ماله قهره تاژدینی بکهین .

میر کوتی : و هتاغیکم به همه مو شیکدوه دایه به قهره تاژدینی .

به کر آغا ئەتۆ چى ده دەيھى ؟ به کر آغا کوتی : قوربان ئەمن چ-نادەم ؛
(میر) کوتی : به کر آغا بۆچى ؟ (به کر) کوتی : قوربان ، كەسیک ماله خۆى
بسو تىئى : ئەمن ماله (مالى) خۆم بۆچى بىدەم ؟

میر کوتی : ئەمن تىئى ناگەم ؛ ئەو قسە چىھ ؟

(به کر) دەستى دا دەستەرى، کوتى : قوربان ئەوه لە دیوانى بون، ئەگەر
تۆ لە ڙاوى هاتىيە ؟

كاكەمم ياي زينى وە بن كەولى دابو .

قهره تاژدین پىي زانى ، ناردى ماله خۆى ، آور تى - بەردا ، سوتاندى
ھەتا ياي زين و كاكەمم خەلاس بن .

ئەگەر به قام پى ناکەھ ئەوه دەستەرى ياي زينى و كاكەمم - يە لە دیوانى
لېم ئەستاندن، نە كو بلىي : به کر شەيتانە ، آبرۇمى خوشكى من دە با .

جا ئەمن بۇ ماله (مالى) خۆم دەدەم بە پياوى وا ؛ قەد بۇوه، نو كەر
بە آغا خۆى غەيان بىي .

میر کوتى : به کر آغا ئەتۆ راس دەكەي ؛ مەسىلە حەتى چىھ ؟

- باربو = Barbû : داو و شوينيکى زور بەرز ، پەسندو زيندوه، لەنيو كوردان
باربو كردنى خزم و كەس و دوست و ناسيا و وهاوسى كە مالى بويىكە وە دەنبن و ئەسپ
وچەك وشتى ماليي پيوه دەبەن (دەنيرن) .

لەنيو كوردان دا زور لە مىژە ئەو يادگارە كوندى باب و باپزان ماوه كە داما و
وليقەوماوان پاربو دەكەن .

میور گفت : بیائید «خانه» قره‌تازدین را «باربو^۱» بکنیم .

میور گفت : یک اطاق باهمه‌چیز (اثاثیه‌لازم) به قره‌تازدین دادم .

بکر آقا تو چه میدهی ؟ بکر آقا گفت : قربان من چیزی نمیدهم .

میور گفت : بکر آقا چرا ؟ (بکر) گفت : قربان کسی‌که خانه خودرا (بادست خود) آتش بزنند من چرا مال (و ثروت) خودم را باو بدهم .

(میور) گفت : من نمی‌فهم؛ این چه حرفی است ؟

(بکر) دست بر دستمال (را در آورد و) گفت : قربان هنگامیکه تو از شکار بر می‌گشتی آنها (کاکدهم و یای زین) در دیوان بودند ؛ کاکدهم یای زین را در زیر پوستین پنهان کرد .

قره‌تازدین ملتفت شد ، (آدم) فرستاد خانه خود را آتش زد، سوزاند تا یای زین و کاکدهم خلاص شوند .

اگر بمن باور نداری این دستمال یای زین و کاکدهم است (که) در دیوان (من) این را (ازیشان) گرفته‌ام . مبادا بگوئی بکر شیطان^۲ است و آبروی خواهر مرا می‌برد .

حالیامن برای چه (ثروت) مال خود را به چنین مردی بـ«می» دهم؛ آیا (دیده شده) نو کر باقای خود خیانت کند ؟

میور گفت : بکر آقا تو راست می‌گوئی، مصلحت (این کار) چیست ؟

۱ - باربو = Barbû : یکی از مراسم‌زنده و پسندیده‌کردن این است: کسی که تازه خانه می‌سازد، زن می‌گیرد و یا تازه وارد آبادی شده است، دیگران با فرستادن تحف و هدا یایی از قبیل اسب و اسلحه و اثاثه منزل: هر کسی بفرآخور حال خود، آن شخص را «باربو» می‌کند این رسم از سنن باستانی است و می‌گویند فلان کس را «باربو» کرده‌اند .

۲ - شیطان و «شوفار» = Shufar: در کردی در مفهوم مقتن و نمام و سخن چین آمده و در ترکی آذربایجانی نیز با همین معنی بکار برده می‌شود . ع. ۱

کاکمه‌مهمی چلۇن بېتلىئینىن، قەرەتاڭدىن، عزفو و چەڭو پىئى نەزانى ؟
 (بەكى) كوتى : قوربان، كارىكى وا بىكەين بەنگىن نەزانى. ھەلسitan
 چۈونە مالى .

بەكى كوتى : قوربان ولايىكمان ھەيە قەر خەرجىمان ناداتى ؛ بەلا
 زىندانىتىكى ھەلکەنин بۇ کاکمه‌مهمى ، ھىچ كەس نازانى ، بەمانگىكى زىندانىان
 تەواو كرد .

بەكى كوتى بىنيرە عرفو، چەڭو، قەرەتاڭدىن، بەنگىن و مىرمەم
 بىنە اىزە، مەسىلەحەتى بىكەين، ناردىيان ھەممۇو ھاتىن .
 هىپر كوتى : كۆزىنە ئەمە چ بىكەين ؟

ولاتىكىم ھەيە، ايتاعەتىم ناکەن، خەرجم نادەنلى .

كوتىيان : قوربان چ دەفرمۇى ؛ وا دەكەين .

مېر كوتى : مەسىلەحەتە ئەنگۇ بىچن کاکمه‌مهمى بۇ من بە جىنى يېلىن
 بە تەنلى .

ئەمن حاجز دەبىم، كوتىيان : بەلى، تەدارە كمان بۇ بىگە، لەشكىمان
 بۇ وەدرخە ؛ يان سەرى خۆمان دا-دەتىيىن، يان بەجارىكى مال و تالانت
 بۇ دىتىيىن .

دەنگى^۱ لەشكىيان دا لە شارى جزىير-ى،
 سوار سوار دەبن، قوشەن راستە لى دەگىرى،

۱- چرىيکە ھەلبەستە چىرىگەر دەنگى لى ھەل دىنى و بەآھەنگى تايىەتى
 تىيەل دەكانى دەيلى .

کاکمه‌م را چگونه از بین ببریم. (که)، قره‌تازدین، عرفو و چکو ندانند؟
 (بکر) گفت: قربان (باید) کاری بکنیم بنگین نداند (فهمد)، برخاستند
 بمنزل رفتند.

(بکر) گفت: قربان ولايتی داریم (هيچ وقت) خرجی (ومالیات) بمانمیدهد. بگذار
 برای کاکمه‌م زندانی^۱ حفر بکنیم « هيچ » کسی نداند؛ در یکماه (کار) زندان
 (حفر کردن) تمام شد.

بکر گفت: بفرست عرفو، چکو، قره‌تازدین، بنگین و هیرمه‌م باینجا
 بیایند. مصلحت بکنیم (بدنبالشان) فرستادند، همه آمدند،
 هیر گفت: بچه‌ها ما چه کنیم؟

ولايتی دارم (اهالی آنجا) مرا اطاعت نمیکنند، خرج (ومالیات به) من نمیدهد.
 گفتند قربان (هر) چه میفرماید ما آن سان (عمل) خواهیم کرد.
 هیر گفت: مصلحت است شما بروید کاکمه‌م را تنها بامن بگذارید (بماند).
 من (درنهای) عاجز میشوم، گفتند: بله، (برای ما) تدارک بین و لشگر (ی)
 بیارای و) بفرست؛

یا سر خود را (در این راه ازدست) میدهیم^۲ یا یکباره مال (وثروت) و تاراج
 برای تو میآوریم.

در^۳ شهر حزییر لشگر را صدا زدند،
 سوار (ها) سوار « می » شدند (از) قشون (بخطر) راستی (نظم) بر گرفته میشد.

- ۱- سابق در کردستان زندان صورت چاله و سیاه چال را داشته است، که آن را حفر میکردن و ازین رو است که در متن حفر کردن زندان آمده است نه ساختن آن.
- ۲- ترجمه تحتاللفظی عبارت « سر خودمان را میگذاریم » است.
- ۳- « چریکه » شعر است و چرگر آن را با آواز و آهنگ مخصوص میخواند ع.۳

میر هات و رُوئیشت له دیوانی .

دهلی : بینن قهتاری بارگهن له گهنج-خانی .

بچن ئهو ولاّتم بُو بدر حق بگهن، جا دینم شاده وايمانی .

دستی ده کرد له عرفو ، چه‌کو و بهنگینه‌ی به خدلات بهخانی .

دووباره ، ههموو ئەنعمامی دانی .

قمره تاژدین بانگیان کرده دیوانی .

خلاقیکی زور گهوره يان کرد ، ههموو کهس بزانی .

اینجا مدره خهس کران دېی بزون سبجه يانی .

هەلستان به بی فیکری !

هەر کەس دەچىتىوه مەنلى خۆی دەگرى .

ئەگەر ئەھوئ شەھوئ بو تەواوه !

سبجه ينى بەيانى داوه ،

شەپوريان کېشا آلا هەلکراوه :

میر بُو خۆی هەلستا بُو خۆی هاتە ئهو ناوه ،

لەشكرييان بەزئى كرد، لەشكرييکى عەزىزىمە ، تەواوه ،

عرفو ، چه‌کو ، قمره تاژدین و بهنگين - ه ئەمانەتى ميرمهمى زوريان

دا دواوه :

میر و كاڭەممەم و بەگر آغا گەزانھوھ بە دواوه .

میر بە دزى بە بەگر آغاى دەگوت : ئەگەر ياي زين بزانى كارمان

نا دواوه !

میر بدیوان آمد و نشست.

«می» گفت: قطار [شتران و چارپایان] را از (گنج) خزان بار کنید.
بروید آن ولایت را برای من برق کنید (مطیع کنید و مرا مسلم سازید)،
آنگاه شهادت و ایمان می‌آورم.

شروع (به بخشش) می‌کرد، بدعرفو، چکو، بنگینه، خلعت (بخشان)
می‌بخشید.

دوباره بهمه انعام داد.

قره‌تاژدین را بدیوان صدا (احضار) کردند.
او را چنان خلعت بزرگی بخشدند که همه کس بداند (بفهمد).
آنگاه مرخص شدند، باید صبح بروند،

بابی فکری برخاستند!

هر کسی بمنزل (خود) می‌رود (وبرای حال زار خویش) می‌گرید.

چنانکه آن شب با خر رسید (وتمام شد).
فردا صبح شد.

شیپور کشیدند پر چم برافراشته شد.

میر خودش برخاست و بمیان (مردم) آمد.

لشگر را راه انداختند، لشگر بزرگ و کاملی است.

عرفو، چکو، قره‌تاژدین و بنگین (برای حفظ) امانت (که) میرمم
(باشد) خود را خیلی بعقب می‌انداختند.

میر و کاکهم و بکر آقا بعقب برگشتند.

میر دزادنه^۱ به بکر آقا گفت: اگر یا زین بفهمد کارما ناتمام (زار) است.

^۱- دزادنه: ترجمة: بهذی = Dizi: یعنی آهسته و توگوشی آن چنانکه دیگران نشینند.

ده بئی بلیین : کاکمه‌م سهر کرده‌ی له‌شکری بو ، زویی بهو لاوه .

له پاشان هیوزیندین و به‌گر آغا کاکمه‌م - یان خسته زیندانی !

به‌گر و میر پیشکه‌وه چونه دیوانی ،

تاژی - یکی^۱ (سه گیکی^۲) کاکمه‌می بو ؛ ئەگدر زانی کاکمه‌م - یان دهزیندانی آویشت چۆ ده‌رکی یای زین - ئی .

یای زین^۳ دلی : قهرواش و که‌نیزی^۴ من ، ئەنگو گەلیک دلینرن ، کاکمه‌م چۆتە له‌شکری ئەو تو تکه تاژی - [یەی گەزاوه‌تهوه، زورچاکی نیگابدیزرن ،

۱ - چریکه په‌رکدیه چرگدر به‌قسه ده‌یگیریتموه .

۲ - تاژی سه‌گی راویه ، له چریکه و ئەفسانه‌ی کوردی دا له‌مەر هوشەوەری و وریا یه سدگی زور دووان ، کوردان زور له‌میشه ئەو گیانووره و شیاره یان له‌کن هیشا یه ، به دریشا یه میشو ھەمیشه سه‌گ یار و یاوه‌ری ژینی کرمانچه‌تی بووه ، له‌دەرکی ماله کرمانچان سه‌گی وریا و آزا هەر دیتراوه .

۳ - به‌آگایی ئەهویستای نوسوکی پیروزی ذەردوشتیان ، له‌دینی کونی ایرانیان دا فەرمانی چاوه‌دیری کردنی سه‌گی دراوه ، ھیروودوت راده گەینی «سپاکو» بەزمانی مادی (دا یکی زمانی کوردى ئەو رو ؟) بەدیله سه‌گی دەلین و له‌گوین ئەو واژه‌یه له‌کوردى دا ھەمانه (سپلوك - سپلوت - سپلە - سپاک - سپە - سه‌گ - سه . و . . .) کە تھواوی ئەو واژانه له راویتنی جیاجیای کوردى دا بھسەگی ده کوترين . له‌مەر بیره‌وەری سەرمەوە بروانه: ئەو سەر چاوانه‌ی کە له ژیروی و درگیری فارسی دانیشان دراون : (ب. ررو بروو)

۴ - چربکه هەلبسته چرگدر دەنگی لى هەلدىنی و به ھەوای تایبەتی تىی هەل دەکاتى .

کەنیز = Kenîz = کەنیز : پیم‌وا یه: ده گەل کەنیشکه ، کېز و کچھا و ریشە یه

باید بگوئیم : کاکه‌مم سر کرده لشگر بود (شد) ، با آن طرف رفت .

سپس میر زین دین و بکر آقا کاکه‌مم را پزندان انداختند^۱ !
بکر و میر باهم بدیوان رفتند .

یک تازی (سگ شکاری)^۲ (از آن) کاکه‌مم بود، هنگامیکه دانست (فهمید)
کاکه‌مم را پزندان انداختند بدر (خانه) یای زین رفت .

یای زین^۳ میگوید: (ای) کلft(ها) و کنیز ان من شما خیلی دلیر هستید .
کاکه‌مم بشکر رفته، این تو له تازی (سگ شکاری) او برگشته است، خیلی
خوب از (سگ کاکه‌مم) نگهداری کنید .

۱- زیرا زندان بصورت سیاه جال گودی بوده .

۲- «چریکه» نوش است و چرگر با بیان عادی آن را نقل میکند .

۳- در «چریکه» و افسانه‌های کردی، بکرات باین قبیل کشف‌های عجیب بر میخوریم که
بوسیله سگ انجام گرفته است که در آن از قدیم الایام ارزش این حیوان هوشمند و بسیار گران‌بهای را
دریافت‌های و در زندگی آن را یار و اباز خویش ساخته‌اند .

بگواهی آوستا، در دین باستانی ایرانیان بنگاه‌داری سگ فرمانداده شده است؛ هرو دوت
شاره کرده است: «سپاکو» بز بان هادی (مادر زبان کردی کنونی)؛ سگ ماده را گویند و شیوه
این واژه: (سپلوك_سپلولت_سپله_سپاک_سپه_سه که سه و ...) در لهجات کردی امروزه بمعنی
مطلق سگ موجود است؛ نک :

طلسم والتر اسکات ترجمة حسین دره باعی تهران ۱۳۴۰ ص ۲۷۵

ونک : نقش قهرمان شرق‌سلطان صلاح الدین ایوبی در تاریخ تبریز ایوبیان ۱۳۴۱

« یک بحث علمی در اطراف زبان و ادبیات کردی بقلم ج (زاگرس) »

« فرهنگ ایران باستان استادا بر ابراهیم پور داود تهران ۱۳۳۶ ج ۱ ص ۲۰۲

« سبک‌شناسی محمد تقی بهار (ملک الشعرا) تهران ۱۳۳۷ ج ۱ ج ۲ ص ۵

« تاریخ ادبیات ایران جلال الدین همایی تهران ۱۳۴۰ ج ۱ ۲۹ ج ۲ ص ۱۰۱

« زبان کردی: بقلم ناصر آزادپور (نامه کوهستان) ۱۳۲۵ ش ۶۳ (ش ۳) ص ۳

« رأبدر (المرشد = لغت عربی بکردی) گیومو کریانی اربیل (هولیر کوردستان

عراق) ۱۹۵۰ ص ۳۱۸

۴- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آهنگ مخصوص میخواند .

همو^۱ رُوژئی نانیان دهدا به تو تکه تازیکه‌ی قهقهی پیّدا ده گرت، هه‌لی ده گرت، ده برد بو کاکمه‌می ده زیندانی داویزت؛ هه‌تا چل شموی هر وا بو.

رُوژیکی مزگینیان هینا، له شکر هاتهوه. یای زین کوتی. ئمهوه له شکر هاتهوه، ئهو تو تکه تازی^۲ [یه]، بو و لاواز بووه^۳ جائه‌من ج- بکهم له خه‌حال‌هتی کاکمه‌می.

(یای زین) کوتی : بینن، له کنه‌من نانی بدهنی. بزانن (بزانم) ئهو تو تکه تیرو نه کردوه، والاوازه. نانیان آویته‌به‌ری قهقهی پیّدا کرد، هه‌لی‌گرت و بردى.

یای زین بو خوی و مدوی که‌وت، کوتی: کچی^۴ بو کوئی ده با ئهو نانه‌ی؟!

کوتیان : قوربان ههمو رُوژئی نانی ده ده‌ینی، ده‌بنا ده‌روا؛ [؟!] تو تک گه‌بیه سهر زیندانی بوی بهرداوه.

ئه‌گه‌ر یای زین چوو تهمه‌شای کرد، پیّی زانی ئه‌وه زیندانه، کاکمه مه‌م ده ویدا!

۱ - چریکه په‌رکه‌یه و چرگه‌ر (گورانی بیز) به قسمه ده‌یگیری‌تهوه.

۲ - بیری تیزی یای زینی که له‌وسه‌گدی ورد بو تهوه؛ له لاواز بونی، له شوین هه‌لگرتی و دیتنه‌وهی کاکمه‌می له زیندانیدا جیی تی روانین و پی‌هلا کوتی‌بیه.

۳ - کچی = (کچ + ی) = (Kiç + ē) - کچ و اتا : کیز و که نیشه‌یه (ی = ē) په‌سوه‌ند و پیتی بانگ کردن و نیشانه‌ی رمه‌سنه میه‌یه وه کو:

کچی، و اتا هه‌ی کچ؛ هه‌روا: (دایکی، خوشکی، دیدی، پوری؛ ژنه‌کی...) بر وانه. نوسراوی نوسه‌ری ئه‌و په‌ره نوسه به‌فارسی، له‌مدر «نیشانه‌ی نیرینه و میینه‌ی له کوردیدا»

و پروانه: مهمی آلان لپسکو (کوردی = فارانس) به‌یروت ۱۹۴۲ رب ۳۷۱

هر روز^۱ به توله تازی نان میدادند (واو آن را نمیخورد بلکه) میقاپید، آنرا بر میداشت و برای کاکه‌هم میبرد بهزندان میانداخت، تاچهل شب چنین بود . روزی هرده آوردن، لشگر باز آمد . یا زین گفت : این است لشگر باز آمد، این توله تازی چرا چنین لاغر^۲ شده است، حالیا من از خجالتی (در مقابل) کاکه‌هم چکنم .

(یا زین) گفت : بیاورید ، در پیش (چشم) من او را نان بدھید ، ببینم این توله را سیر نکرده اید ؟ چنین لاغر شده است ، نان پیشش انداختند، آن را قاپید برداشت و برد .

یا زین خود تعقیبیش کرد ، گفت : ای دختر^۳ این نان را بکجا میبرد ؟! (کنیز کان) گفتند : قربان هر روز که ما باو نان میدھیم، بر میدارد میبرد ؟!) توله (رفت) تا به سر زندان رسید (نان را) برای (کاکه‌هم) به توی زندان انداخت .

چنانکه یا زین رفت و تماشا کرد؛ فهمید که این زندان است، کاکه‌هم در آن (جا زندانی) است .

- «چریکه» شر است و چرگر آن را بایان عادی نقل میکند .
- دقت یا زین درباره توجه بالغ شدن سگ کاکه‌هم و تعقیب آن، و کشف زندان نشانه ذکاوت و هوشمندی او و قابل تحسین است .
- ای دختر ترجمة «کچی» کردی که آن «کچ+ی» است ؛ (Kic = کچ) یعنی دختر و (é = ی) در بعضی از لهجهات کردی علامت ندا برای جنس مؤنث است ؛ مانند : کالی، گولی، زیری، خوشکی و دیدی ... نک : نشانه مذکور و مؤنث در زبان کردی اثر نگارنده (ع. ۱) و نک .

یای زین^۱ ده گری دله : روسیا بوم با بانم ویرانه !
 ئەمن لە کنسم وابو ، گەتۆ سەرکردەی لەشکری چووی بەرھەق
 بکھى عیلانە .

میرمەم دله : یای زین گیانه !
 چل شدوھ بەقسەی بەگری جىگام زیندانە ،
 شام (شيو) و نەھارم (نيوه ژۆم) بووه بە جەمى سەگانە .

یای زین دله : ھەی لە خۆم رۇو ژەش و بابان ویرانى !
 تاقە كۈزەی برايم پاشاي يەممەنىئى يېتە شارى جزيرى ئى بەقسەی
 منى سەر بە تال و بىچ خودانى^۲ .

میرمەم دله : ئەھى خولًا بەرە حمەتى تۆم، شو كرانە !
 ئەمن نەم زانى لەشارى جزيرى ئى بەگر وا شەيتانە .

لە خۆم خانە خراب و مال ویرانى !
 دىيچ جوابى دىم نىھ ، بەغەير ئەز شو كرانى !
 زولفى خوت بکە تەناف بزاھ دەرم نايەنى لە زیندانى .
 سەرى من، ئەگەر دەرت ھېنام لە سەرى خوشى خوتى دانى [؟]

۱ - چريکە هەلبەستە چرگەر دەنگى لىھەل دينى و بە آھەنگى تايىەتى تىى
 هەل دەكانى .

۲ - خودان = Xudan : واتا خودا، خاومن، خيو و خديوه .

یای زین^۱ گریه میکند میگوید : رویم سیاه (شد) و دودمانم بر باد رفت .
من پیش خود (تصور) میکرم، تو برای مطیع کردن ایلات سر کرده لشگر
شده‌ای (وبسفر رفته بودی) .

میرهم میگوید : یای زین جانا (= ای جان من) !
چهل شب است به سخن (چینی و بدگوئی) بکرم، جای من زندان است،
شام و نهار من لقمه سگان است .

یای زین میگوید روسیاه (شدم) و کسی از من دودمان بر باد رفته (تر نیست) .
یگانه پسر ابراهیم پادشاه یمن بحرف من سرشکسته بی خدا بشهر جزیر بیامد.

میرهم میگوید : ای خدا، من بر حمت تو شکر گزارم .
من ندانستم در شهر جزیر بکرم چنین شیطان است .

از من خانه خراب و خانه ویران (تر کسی نیست) !
«هیچ» جوابی غیر از شکر گزاری ندارم ، (؟)
زلف خود را طناب کن بین (با آن) از زندان بیرون نمی‌آوری (بیرونم
؛ بیاور) ؛

(ترا سو گند میدهم به) سرِ من، اگر مراد آوردي، بر سرِ خوش (سلامت ؟)
خودت بگذار (؟)

۱- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آهنگ مخصوص میخواند .

جا ئهو ده می شوکرانه بژیرم ئه گه پی میردی^۱ خولام بیته سهربی بُو
گیان کیشانی .

یای زین دلی : ئه گهر برايم پادشاه یەمهنی بنانی .
دئ ، شاری جزیرئی ویران ده کا ، له سهربی کوری خۆی له حمولاد
و تایفهی من ده بزئی زئی - گوزه رانی .

اینجا مهلهیک ریحان هاتهوه لمو لاوه !
سهرتا پا خۆی ده قۆرئی ھەلکیشاوه ،
ده لی : یای زین به قوربانت بم ئهوه چ-بووه چ-قەوماوه ?

یای زین دلی : مهلهیک ریحان ئەتۆ هاتوی به قومار بازی ده گری ،
ئەتۆ نازانی چاک نابی ، چونکه ، له ئەولادی به گری .

مهلهیک ریحان دلی : قوربانت بم ، ئەمن کویرم بُو چاوه !
له من وايه میرمهم سەرکردهی لەشکری - یە چو مال و تالانی ھیناوه!
ایستاسەلام لی - ژابو دلین : له زیندانیدا زەلیل و مەحتەل ماوه !
اینجا مزگینی^۲ هات لەشکر و قوشەن له شاری جزیرئی بُو بلاوه .

۱- پیمیرد = Pêmêrd : پیاوی خودای ، فرشتهی آسمانی .

۲- مزگینی = Mizgêni : موژده ، مزگان ، هەنگ و پەیامی خوشدان به کەسیک ،
لەوازه ویکچوە کانی زمانانی ایرانی ؛ ھەروا له راویز (= زاراوه = لەھجە) و کانی
گوردى دا ؛ لەزور جییان پیتى (ژ=j) و (ز=z) دەچنەسەر دەنگی یەکدی ؛ وە کو :
موژده = مزگینی - ژن = زەن - ژەنگ = زەنگ - ژەھر = زەھر - دېش = دراز - درېش = دېز . ع .

آنگاه ، چنانکه پایمردان^۱ خداوند برای جان کشیدن (—م، جان گرفتم) بیايند
شکر گزارم !

یا زین میگويد : اگر ابراهیم پادشاه یمن بداند (بفهمد) .
میآید ، شهر جزیر را ویران میکند «بانقام» پسر خود از اولاد(ان) و طائفه
من راه گذران خواهد برييد .

آنگاه ملک ریحان از آن طرف آمده است !
(از) سرتا پا خود را با گل آلوهه^۲ است .

میگويد : یا زین قربان شوم «این» چه شده ، چه رخداده است ؟

یا زین میگويد : ملک ریحان تو آمدماي به نير نگ بازی گريه میکني .
تو (آيا) اين را نميداني (كه) نميتوانی خوب باشي ؛ زира از اولاد(ان)
بکر هستي ؟

ملک ریحان میگويد : قربان شوم ، من چشمم کور شد !
من تصور میکرم ، همیزهم سر کرده لشگر است ، رفتهمال و تاراج آورده است .
حاليا صلا بر من گذشت (وفريادرسي ندارم) میگويند : (کا کهم) در زندان
ذليل و معطل مانده است .

آنگاه مژده رسید^۳ لشگر و قشون در شهر جزير پراکنده شد .

۱- پایمرد ترجمه : پیمیرد Pêmêrd = کردنی است ، پایمردان خداوند ظاهر^۱
موکلان الهی هستند .

۲- مثل اينکه در گل فرو رفته و يرون آمده بود .

۳- ترجمه تحتاللغطي متن کردي «مژده آمد» است (۴)

اینجا خه بهریان به یای زین-تی داوه.

یای زین ئه گهر وا دهزانی.

سهر تا پا خوار، خوی ههلد-کیشا ده قور و خمخانی.

به کوچه‌ی شاری جزیور-تی دا دئ ده س ده کا به گریانی.

عرفو، چه کو و قهره تاژدین ئه سپیکیان به پیشکشه‌ی بو کاگمه‌می
هیانا بو؛ ئه و ده یگینز ن له کاروان-سرايه و کولانی.

یای زین ده لی: قهره تاژدین، آغاتان کوانی؟

ئه نگو بو آغا و بهجی هیشت، چل شوه جمه‌ی ده گهله جمه‌ی سه گان
له زیندانی.

به نگین ده لی: ئه گدر نهم ر بژیم بمنیم ا

ده بی له شکر و قوشنه‌ی شاری یهمه‌نی-تی بینم،

ده بی ریشه‌ی حمولادی میر و به کری ده رینم.

عرفو ده لی: ئه من عرفو مه!

به رانیکی به نه سرمه،

میری برات ده شانان-زا ده گرمه!

قهره تاژدین ده لی: ئه من قهره تاژدین-م!

آنگاه خبر به یایزین آوردند!

یایزین هنگامی که چنین دید (دانست).

از سرتاپا، خود را با گل ورنگ [سوگواری] آغشته (وآلوده) میکرد.

از کوچه‌های شهر حزیر میگذشت^۱ و آغاز گریستن میکرد،

عرفو، چکو و قره تاژدین یک اسب به پیشکشی از برای کاکهم آورده بودند.

این (همان اسب) است (که) آن را در کاروانسرا و محلات میگردانند.

یایزین میگوید: قره تاژدین آقای شما کو؟

شما چرا آقا را تنها گذاشته‌ید؛ چهل شب است، در زندان [موقع] غذای او، با غذا (لقمه) سگان است؟.

بنگین میگوید: اگر زنده بمانم و نمیرم!

باید قشون واشکر شهر یمن را بیاورم.

باید ریشه اولاد (ان و خانواده‌های) میر و بکر را در آورم.

عرفو میگوید: من عرفو هستم.

قوچی شاخدارم.

میر برادرت را از شانه‌ها پوست میکنم^۲

قره تاژدین میگوید. من قره تاژدینم.

۱ - خم = Xim: ماده آبی رنگ تندی است که سوگواران لباسهای خود را با آن رنگ میکنند؛ محلی که در آنجا لباس و پشم وغیره ... را رنگ میکنند بکردی: خمخانه Ximxane میگویند، در کردستان نشان و رنگ عزاداری، آبی و سیاه است؛ سوگواران شلمه و پیراهن و سرآستین (سورانی) و اسب و سگ و اسلحه و ... را رنگ کرده و لباس سیاه میپوشند.

۲ - ترجمه تحتاللفظی متن «میآمد» است.

۳ - گروتن = Grütin: پوست کندن چارپایان از شانه بطرز مخصوصی که قسمت سینه پوست جانور پاره نمیشد.

له پلینگانی چه زنگ به خوین-م .

عه گهر نهم مر [سهری] میری برات دهشانان-زا دردیم .

چه گو-زده لی : ئەمن چه گویه کم بدناده !

له سوئی هیرمه‌می «کوئرم بووه هەرتاک چاوه» .

خوشکی^۱ یای زین ، گله‌یانم لی مەکە ایستا دەبى شارى جزیر-ئەخت
وتاراج بکەم بیکەم بالاوه .

خوشکی پیم بلی ، بزانم هیرمه‌م مردوه يان ماوه .

یای زین دله : چ-بکەم ئەمنى قەله‌ندەر و مال ویرانی !

نه مردووه ، نەماوه ؛ ئەوه زەلیلە له تیو زیندانی .

دەيانگوت : یای زین میری بکوژین يا کاکەمەمی دەرینن له زیندانی ؟

یای زین دله : به قوربان-و بە دامە مینن ،

جارئ کاریکى وا بکەن کاکەمەم-م بو دەرینن !

اینجا یای زین کەزى خۆی «بە» آلقە «بە» آلقە کرد. آويتىھە زیندانى ؟

کاکەمەم آويتىھە سەستو و بن هەنگلى خۆی، دەستيابن کرد بەھەلکىشانى .

یای زین دله : بیدەن بەمن ، سەترى خۆی نەھەلگرت لە سەرى خۆشى

خۆی دانى ،

۱- له تەختى دوكتور مان-ى. لمدوو ديراندا له پاش يەك هاتوه پیم وايە اى دېرى دوم زىادى بى .

۲- خوشکى=خوش+ئى=Xušik+ê=ھەئى خوشك، پىتى (ئى=ê) نىشانى

گازکەن لە مىيىنە يە .

۳- ئەگولوازە يە له «شانامە» فېردىوسى-يشدا هاتوه .

از پلنگهای چنگ بخون آغشتهام .

اگر زنده بمانم [سر] همیر برادرت را از شاندها (بین) بیرون می‌آورم .

چکو می‌گوید : من آن چکوی نامدار هستم !

از عشق و محبت همیر هم هر دو چشم‌مانم کور شده است .

ای خواهر، یای زین از من گلایه‌زداشته باش، حالیاً باید شهر جزیره‌ایران،
تاراج و با (خاک) یکسان کنم .

ای خواهر، بگو ببینم همیر هم مرده یا (زنده) مانده است .

یای زین می‌گوید : چکنم ازمن قلندر (تر) و خانه خراب (ترکسی نیست) !

نه مرده است، نه زنده است. اینک او (در گوش) زندان ذلیل است .

می‌گفتند : یای زین ، (بدوآ) همیر را بکشیم یا کاکه‌هم را از زندان
بیرون بیاوریم ؟

یای زین می‌گفت . قربانتان شوم و ممانتید (هر چه زودتر) !

باری کاری کنید : کاکه‌هم را برایم (از زندان) بیرون بیاورید .

آنگاه یای زین گیسوی خود را حلقه [بهم بافته مثل ریسمان]
زندان انداخت !

کاکه‌هم (آن را) بر گردن وزیر بازوan خود انداخت و (او را از زندان
بیرون) کشاندند .

یای زین می‌گوید : او را بمن بدھید و سر او را گرفت روی سر خوش (سالم)
خود گذاشت .

۱- تظیر این نکته در داستانهای کهن ایرانی از جمله شاهنامه فردوسی آمده است .

کاکمهم دهلى : یازه ببی ! بهزه حمهتی خولاى ده بشیرم شوکرانی !
 یای زین ئەمن چاوم نابینی ، عرفو ، چه کو ، قهره تاژدین و بهنگین -
 کوانی ؟

یای زین دهلى : جهر گدم بزا که سم نه ماوه !
 ئەتۆ نازانی ئەوانه له لەشکری گەزاونوه پاکت له دهوره رزاوه ستاوه ؟
 کاکمهم دهلى : یای زین پییان بلى ؟ گەردەن آزابکدن ، دەولەت زیاد
 و مالیاوه !

له تۆ دیداری آخرەت بوم له آھی دایك و بايم مەخسۇدم نەبو تەواوه .

یای زین ئەگەر وا دەزانی : دەس دە کا به چەمبەر و گریانی .
 بهزه حمهتی خولاى میوان^۱ دەھاتنه سدر کاکمهمى بۆگیان کیشانی .

کې بو ، له کاکمهمى به لەك چاوه ؟
 چاوى خۆى له رۇوي^۲ یای زین -ئى كرد بەلاوه .

عرفو ، چه کو ، قهره تاژدین و بهنگینه دەس دە کەن به گریانی .
 میور زیندین ھەلەستا دەھاتە كن ئەوان له دیوانی ،
 ئەويش وەك ئەوان ، دەس دە کەن به گریانی ،

۱ - میوان = Miwan : پیمیردى خوداي .

۲ - رۇوي = ر + (وو) + ئى . له بەروھى كەپتى تاييھتى (و = واوى درىز) له
 چاپخانەي ايره دانىھ ناچار بەدوو (و) وە كو دەبىيىن [ۋ = وو] دەينوسين .

کاکه‌هم میگوید : ایخدا، بر حمت تو « خدا » شکر گزارم .
 یای زین، من چشم نمی بیند ؟ عرفو ، چکو ، قره تازدین و بنگیین کجا
 هستند ؟

یای زین میگوید : جگرم پاره شده کسی ندارم .
 (آیا) تو نمیدانی ، آنها از لشگر بر گشته‌اند و همه در دور تو و ایستاده‌اند ؟
 کاکه‌هم میگوید : یای زین باشان بگو ؛ مرا آزاد (حلال) کنند دولت زیاد
 و خانه‌آباد (خدا حافظ) !

دیدار (من با) تو با خرت ماند ، از آه پدر و مادرم بمقصود نرسیدم .
 یای زین هنگامی (که) این چنین دید؛ شروع به چنبر (زدن) و گریستن کرد .
 با رحمت خداوندی میهمان^۱ (ان) از برای قبض روح کاکه‌هم ببالین^۲ او
 میآمدند (و مم با آنها جان میداد) .

که بود ، (کسی بجز) کاکه‌هم چشم زیبا (ن) بود ! .
 (که) چشم خود را از روی یای زین بر گرداند .

عرفو ، چکو ، قره تازدین و بنگیینه شروع به گریستن کردند .
 میرزیندین بر میخاست و از دیوان به نزد آنان میآمد :
 او هم مانند آنان ، شروع بگریستن کردند .

۱- میهمان : ترجمة تحت اللفظی « میوان = Mîwan » کردی، منظور مهمانان الهی و موکلان خداست .

۲- ترجمة تحت اللفظی متن کردی « برسش میآمدند » است .

ده لی خوشکی یای زین بـلا کـاـکـهـمـهـمـی هـهـلـاـ گـرـینـ بـیـبـهـیـنـوـهـ دـیـوـانـیـ .

به نگین دلی : ئهی میر به قوربانت بم چ دهستانی مه که نی !
ئهمن، ئهمانه تی برایم پادشاهیه ، ده بی بیمهوه یمهنهن -ئی .

میر دلی : به نگینه گیانه .

ئهمن نهمزانیوه کوژی برایم پادشاهیه هاتقته ایره کانه ؛
ئهمن دهزام جزیر له سهر ئموی ده بی ویرانه .

مهسله حمت ئهوهیه ده بی ههر له کنه خوم بی گوژ و گوژخانه .

قمره تاژدین دلی : ده بی ههر لیره بی ، چونکه له یای زین -ئی میوانه .
عرفو و چه کو دلین : بهدستی خون ده بیهینه ، گوژخانه .

چونکه میرمهم مهشوقهی یای زین -ئیه . هه تامردنی یای زین خوشکی
هه موومانه .

به نگین دلی : بی (مدزن = آغا) و بی وه ته نین !

چونکه میرمهم غربیهیه بـلا بـچـینـ بـوـ خـوـمـانـ قـهـبـرـیـ بـوـ هـهـلـکـهـنـینـ .

-۱ هـلـ = Hell : پـیـشـوـهـنـدـیـکـهـ سـهـخـتـیـ ، تـوـنـدـیـ وـیـهـ کـجـارـیـ کـارـیـ دـهـ گـهـنـیـ ؛
هـهـمـانـهـ ، (برـینـ = هـدـلـبرـینـ) وـ (درـینـ = هـدـلـدرـینـ) وـ (فرـینـ = هـدـلـفرـینـ) وـ (نـیـشـتـنـ = هـدـلـنـیـشـتـنـ)
وـ . . . وـ

-۲ به نگینه : به نگین -ه : واتا هـیـ بهـنـگـینـ : ئـهـوـ (هـ - e) کـهـ بـنـیـ بهـنـگـینـ -یـوـهـ
نوـساـوـهـ پـیـسـوـهـنـدـیـکـهـ ، نـیـشـانـهـ بـانـگـ کـرـدـنـیـ نـیـرـینـهـ لـهـ کـوـرـدـیـ (سـوـرـانـیـ) دـاـ ، هـهـدـوـهـ کـهـدـلـینـ :
سـیـامـهـنـهـ : سـوارـهـ ، مـامـهـ ، کـاـکـهـ ، کـورـهـ وـ . . . لـهـ رـاوـیـزـیـ کـرـمـانـجـیـ باـکـورـیـ دـاـ ئـهـوـ (هـ - e)
دـهـ چـیـةـ سـهـرـدـهـنـگـیـ (وـ - e) وـ کـوـ : سـیـامـهـنـدوـ ، مـامـوـ ، کـاـکـوـ ، کـورـوـ وـ . . . عـ.ـاـ

میگوید ای خواهر، یا زین بگذار کاکه‌مم را برداریم و بدیوان ببریم.

بنگین میگوید: ای میر قربانت شوم «هیچ» (کس هم را دست نزند؛ «من» (این) امانت ابراهیم پادشاه یمن است، باید اورا بهین بازگردانم.

میر میگوید: بنگینه ۲ جانا!

من ندانسته‌ام پسر ابراهیم پادشاه است و باینجا آمده است؛ من میدانم (شهر) جزیر بخار (انتقام گرفتن) او ویران میگردد.

مصلحت این است که گور و گورستانش باید پیش خودم (اینجا) باشد.

قره تاژدین میگوید: باید در همینجا باشد، چون مهمان یا زین است.

عرفو و چکو میگویند: با دست خودمان او را بگورخان ببریم. چونکه میرهم معشوقة یا زین است تا (روز) مرگ یا زین خواهر

همه ماست.

بنگین میگوید: بی بزرگ (آقا) و بی وطنیم.

چونکه میرهم غریب است، بگذار خودمان برویم و برایش گوری بکنیم.

۱- در متن کردی بصورت جمع «دستان» آمده است.

۲- بنگینه = بنگین + e == Bengîn : یعنی ای بنگین - در زبان کردی پسوند (e) و همچنین (و = ۰) از حروف ندا (و تحبیب) و در آخر اسماء جنس مذکرمی‌آیند مثل: (بنگینه، سیامه‌نده، آزاده، چهکه، سواره و ...) و (سمکو، زیروساکو، لاوو و رهندو ...) و ...

نک: علامت مذکر و مؤنث در کردی اثر نگارنده (ع. ا).

میور زیندین دلی : خولاکهی به نگین چت لهوان قسی داوه !
له میژه ناردومه قه بربی بو هه لکه نداوه (هه لکه ندر اوه) .

کا کمه مه - یان برده سمر تاته شواری^۱ و شور اوه ،
هه لیان گرت بو گورخانان ، لموئی تهسلیم به خاکی کراوه ،
بانگینکی خوشیان لیدا ، گه زانهوه به دواوه ..

اینجا ئه گهر شو بسهر داهات ، هه لی کرده ریزنهی بارانی .
یای زین ایستا بو کا کمه مه ده کا به گریانی :
تاقه کوزی برایم پادشاهی یەھمن - ئی جوانه مهرگ بو ، له سهر منی
بابان - ویرانی !

حه لالی دنیا یدم لی حه رام بی هه تا خولا ده کا دیوانی ؟

چبکدم له خوم رووسیا قهله نده ری !
بو دایاک وبابی میور مه مه ده گهینه یەھمن - ئی خه بھری ؛
دا خولا شاری جزیر - ئی ده گه دل تۆپ و تۆپخانهی یەھمن - ئی چی
به سدری !

چ - بکدم له چه نگم ده رچو ئەمن [ئی] مل به کوینی !
شاری جزیر - یم لی خرا ده کەن کەسم له حه ولادی نامینی .

کی بو ، له به نگینه دل سوتاوه !

میرزیندین میگوید : ترا بخدا بنگین از این سخن در گذر .

خیلی زودتر فرستاده‌ام برایش گور کنده‌اند .

کاکمه‌م را روی « تاته شوار »^۱ گذاشتند و شسته شد ،

او را برداشتند بگورخان « ان » بردنده بخاک تسلیم (دفن) کردند ،

یک بانگ خوش^۲ (و سوزناکی) زدند ، بهعقب باز گشتند .

آنگاه ، هنگامیکه شب فرا رسید ، ریزش باران تندي شروع گردید ،

حالیا یایزین از برای کاکمه‌م ، شروع به گریستن میکند .

یگانه پسر ابراهیم پادشاه یمن ، جوانمرگ شد ، بخاطر من دودمان ویران

(بر باد رفته) !

حلال دنیا بر من حرام باد تا (روزی که) خدا دیوان میکند .

چکنم ، از خودم روسیاه و قلندر (ترکسی ندیدم) !

برای مادر و پدر میرمه خبر به یمن میرسانند .

خدا میداند [در مقابل] توب و توپخانه یمن چه [بالائی] بر سر جزیر خواهد آمد .

چکنم ، از دست^۳ من سیاهپوش چیزی بر نمی‌آید !

شهر جزیر را از من خراب میکنند ، از کس (آن) من اولای نخواهد ماند .

که بود ، (کسی از) بنگینه ، دلسوزته (ترن) بود !

۱ - تات = Tat نگاه کنید به صفحه ۱۹۵ حاشیه^۳

۲ - بانگ خوش : ظاهرآ مفهوم بانگ سوزناک و مؤثر است .

۳ - در متن کردی بجای دست چنگ آمده است .

دنهاته خزمت یای زین-ئی دهیگوت : یای زین چاوم کویر بو ، آgam
نه ماوه ،

یای زین ده لی : به نگینه ئهمن بابانم خراپ و تیرم له جگه‌ری دراوه!
به نگینه ده لی : ده بی بی که‌سی بزوم بوشاری یه‌مهن-ئی ده‌ولهت زیاد
و مالیاوه !

یای زین ده لی : هارو! چ-بکهم ئهمن [به] قله‌نده‌ری!
هه‌رُو بزُو به خولات بهزامن ده‌دم ، به آمانهت به پیغمه‌بهری .

کی بو ، له به نگینه‌ی گولباوه !
ئه‌سپ و تازی ده‌خمی ده‌دا و بو یه‌مهن-ئی گه‌زاوه ،
دوازده مانگ و بیست و چوار رُوزان بدهشین و گریانی ، آژواوه ،
هه‌تا ذه‌گهیه ده کی برایم پادشاهی یه‌مهن-ئی ، باانگ له‌سهر باانگی
لییداوه !

برایم پادشاوه‌ده که‌وت؛ ده لی : به نگین ، کاکه‌مهم چی لی هات و
چی لی قه‌وماوه ؟
(به نگین) ده لی : برایم پادشا به قوربانت بم ، ده‌دیکی گهیه ، ئه‌مری
حقی بهجی هیناوه !

برایم پادشا ده لی : به نگینه چ-ده که‌ی : له ئه‌منی بی کوژی فه‌قیری !
چ-بکهم ، له یه‌مهن-ئی-رزا چلُون بگه‌مه شاری جزیری ؟

دایکی مهمی ئه‌گه‌ر وا ده‌زانی له‌شکر و قوشنه‌نی ده‌نگ داوه !

بخدمت یای زین می‌آمد و می‌گفت چشم کور شد، آفایم نماند،
یای زین می‌گوید: دودمان من ویران شد و جگرم تیر خورده است.
بنگینه می‌گوید: باید به بی‌کسی به (سوی) شهر یمن بروم دولت زیاد و
خانه‌آباد (خداحافظ)!

یای زین می‌گوید: آه او رفت [دریغا]! من قلندر چکنم!
برو برو، ترا بامانت به پیغمبر و بضامن بخدا سپردم.

که بود، (کسی بجز) بنگینه گل نژاد (نه) بود!
اسب و تازی خود را بر نگ آبی [سوگواری]^۱ (آغشته می‌کرد) و به یمن باز می‌گشت.

دوازده ماه و بیست و چهار روز با شیون، گریه کنان راه می‌سپرد.
تا بدر (خانه) ابراهمیم پادشاه یمن میرسید، پشت سر هم بانگ میزد!
ابراهیم پادشاه بیرون می‌آید؛ می‌گوید: بنگین کاکه‌هم چه (بر سرش
آمده) شده و چه اتفاقی برایش رخ داده است؟
(بنگین) می‌گوید: ابراهمیم پادشاه قربانی شوم، دردی باورسید و امر
حق را بجای آورده است!

ابراهیم پادشاه می‌گوید: بنگینه. من بی پسر فقیر را چه می‌کنی!
چکنم، از یمن چگونه [خود را] بشهر حزیر برسانم.

هنگامیکه‌مادر مهمیدانست (موضوع رامیفهد) لشگر و قشون را (صدا) فرمان داد!

- خم = Xim = نگاه کنید بصفحة ۲۵۵ حاشیه ۱.

ههر بهو شهوه‌ی آلایان هه‌لکرد به‌یداغیی را کیشاوه ،
به‌نگین بانگ له سهر بانگی لبیدهدا ؛ بو شاری جزیری گهزاوه .

به‌نگین دله . ده‌رُوم بو شاری جزیری بو کن آغا‌کهی نه‌وجهوانه !
ده‌هاته خواری بیست و چوار مانگ و بیست و چوار رُوزانه ،
ده‌هاته دهوری شاری جزیری ، دهوری ده‌بهست (به) توپ و توپخانه ،

یای زین^۱ ناردیه کن میرزیندینی ، مهربه‌خس بفرمودی ، ده‌چمه سدر
قه‌بری کاکمه‌همی .

میر ته گبیری به به‌کری کرد ؛ (میر) کوتی : مهربه‌خستی بکدم یانه که‌م ؟
(به‌کر) کوتی : قوربان مهربه‌خستی بکه .

ده‌زانم به‌هاواریوه دین ؛ ده‌شقهم بو خاتری یای‌زینی خراپه‌مان [ده گهله]
نه کهن .

میر فرمودی : به‌لا بچیته سدر قه‌بران مهربه‌خسته . یای‌زین به‌گریان
چو سدر قه‌بران ،

ئه‌وه یای‌زین گهیه سه‌قه‌بری کاکمه‌همی بانگی کاکمه‌همی ده‌کا ،

ده‌له^۲ : خولایده ، نه بکارینی^۳ نه بسنه‌برینی^۴ ،

- ۱- چریکه پدرکدیه چرگه به‌قسه ده‌یگیریتهوه .
- ۲- چریکه هه‌لبسته چرگه ده‌نگی لی‌هه‌لدینی به‌آهه‌نگی تایه‌تی ده‌یلی .
- ۳- بکارینی : بدروناکی تی‌ناغه‌م پیم‌واهه : له «کاشن»ی فارسی راگیرابی و اتا :
نه بر وینی ؟
- ۴- بسنه‌برینی : بدر و ناکی تی‌ناغه‌م ، پیم : واهه «سنه‌بری» عذر و بیهه به‌وجوره‌ی
ده‌کار هینراوه .

یای زین را (هم بخاک) تسلیم کردند، اورا پوشاندند. گفتند: یا الله باز گردیم .
 (در این اثنا) صدای مهیبی از قبر **کماکه‌هم** و **یای زین** [بلند شد]؛ بکمر گفت :
 آها ! دست بر نمیدارند، این است (که) در قبر هم باليين هم دیگر فتند و (هم آغوش) شدند .

بکمر آقا ^۱ میگوید: میر تو یک همیر صاحب خاطری ^۲ .
 در همه کارها (ازمن) عیب (جوئی میکنی) و کار مرا خوار میشماری .
 خواهر ... تو در قیامت هم از خلق دست بردار نیست ،

میر ^۳ گفت : هر کاری را بهمن کرد (با هم دست نمیکشد) بکشید(ش) !
 بکمر خود را بمیان قبر **کماکه‌هم** و **یای زین** انداخت (پناه برد) (که او را
 نکشند ولی همانجا او را کشند) و خون بکمر میان قبر **کماکه‌هم** و **یای زین** ریخته
 و [از آن] **زی**^۴ بوجود آمده آنجا روئیده است . (۶)

کار ^۵ آنها تمام شد .

عرفو سرتاپا خود را در گل انداخته (و خاک برس کرد) .
 چکو هم خود را «خم» آلود کرد ،
 برای هم و زین بانگ خوشی [سوزناکی] برپا کردند .
 هر کسی غمناک بسوی خانه خود باز گشت .

- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آهنگ مخصوص میخواند .
- خاطرات پیش من عزیز و محترم است .
- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با بیان عادی نقل میکند .
- زی = **Zî** : یکنوع درخت کوهی خارداری است .
- «چریکه» شعر است و چرگر آن را با آواز و آهنگ مخصوصی میخواند .
- خم = رنگ آبی که عزاداران لباس، اسب، اسلحه، سگ و در و دیوار خانه خود را با آغشته میکنند .

ـ خـهـبـرـیـاـنـ بـرـایـمـ پـادـشـاـیـ دـاـ ـیـاـیـ زـینـ ـیـشـمـرـدـ،ـ لـهـ کـنـ ـکـاـکـهـمـ ـیـانـ نـاـزـتـ.

ـ کـئـیـ ـ بوـ،ـ لـهـ بـرـایـمـ پـادـشـاـیـ زـهـنـوـیـرـهـ ـ.

ـ کـوـتـیـ :ـ اـیدـیـ کـهـسـ پـیـمـ نـهـلـیـ لـهـ پـاـژـ مـهـمـ وـ زـینـ ـنـانـ شـارـیـ جـزـیـرـیـ
ـ نـیـگـاـبـدـیـرـهـ !

ـ سـبـحـهـیـنـیـ پـاـکـیـ نـوـغـرـوـیـ دـهـکـهـمـ دـهـچـوـمـیـ جـزـیـرـیـ دـهـکـهـمـ سـهـرـبـدرـهـ ـزـیـرـهـ ،

ـ اـینـجـاـ کـهـ سـبـحـهـیـنـیـ بـهـیـانـیـ دـاوـهـ !

ـ بـرـایـمـ پـادـشـاـ لـهـ خـهـوـیـ هـهـلـسـتاـوـهـ .

ـ دـهـلـیـ :ـ چـ بـکـهـمـ لـهـ عـهـیـهـتـ.ـ [ـ تـاوـیـ]ـ مـیـرـمـ بـونـ هـمـرـنـاـکـ چـاـوـهـ .

ـ رـوـوـیـ تـوـپـ وـسـهـرـبـازـیـ دـهـشـارـیـ جـزـیـرـیـ ـکـراـوـهـ .

ـ بـهـنـگـینـهـ آـغـایـ چـوـوـهـ.ـ بـوـ خـوـیـ شـهـرـکـرـدـیـهـ وـ زـگـیـ سـوـتاـوـوـهـ !

ـ رـوـوـیـ دـهـمـالـهـ بـهـکـرـیـ کـرـدـ،ـ هـهـرـچـیـ گـهـیـهـ،ـ سـهـرـیـ بـرـیـ سـیـنـگـیـ هـهـلـیـنـاـوـهـ ،

ـ رـوـوـیـ دـهـمـالـهـ مـیـرـزـینـدـیـنـیـ کـرـدـ،ـ قـهـدـیـهـ کـرـدـ،ـ خـهـلـاسـ نـهـبوـ یـهـکـیـ نـهـماـوـهـ ،

ـ هـهـتـاـ بـهـجـارـیـکـیـ آـسـارـیـانـ بـرـاـوـهـ .

ـ جـاـ خـاتـوـنـ ئـهـسـتـیـ کـوـیـنـیـ دـهـبـهـرـ خـوـیـ کـرـدـ،ـ چـوـ لـهـ پـیـشـ بـرـایـمـ پـادـشـاـیـ
ـ رـاـوـهـسـتاـوـهـ .

ـ دـهـلـیـ :ـ پـادـشـاـ،ـ مـهـمـ وـ زـینـ چـوـوـنـ ،ـ آـسـارـیـ مـالـهـ بـاـیـمـ بـرـاـوـهـ .

ـ بـرـایـمـ پـادـشـاـ دـهـسـتـیـ دـهـسـتـیـ خـاتـوـنـ ئـهـسـتـیـ کـرـدـ کـوـتـیـ :ـ ئـهـتـوـ کـچـیـ منـیـ ئـهـتـوـمـ

ـ لـهـ جـیـیـ ـکـاـکـهـمـهـمـیـ رـوـنـاـوـهـ .

ـ ۱ـ چـرـیـکـهـ پـهـرـکـدـیـهـ چـرـگـدـرـ بـهـقـشـهـ دـهـیـگـیرـیـتـهـوـهـ .

ـ ۲ـ چـرـیـکـهـ هـهـلـپـهـسـتـهـ چـرـگـدـرـ دـهـنـگـیـ لـیـهـلـدـیـنـیـ بـهـهـوـاـیـ تـایـبـهـتـیـ تـیـهـلـدـهـاـکـاتـیـ .

ابراهیم^۱ پادشاه را خبر کردند. یای زین هم مرد، او را نزد کاکه‌هم دفن کردند.

که^۲ بود، (کسی از) ابراهیم پادشاه جسور(تر، ن) بود! گفت: پس از هم وزین «دیگر» کسی بمن نگویید که شهر جزیر را نگاه‌دار ویران مکن).

فردا آن را ویران و سازیم می‌کنم و در رویخانه جزیر خواهم ریخت.

آنگاه که فردا صبح شد.

ابراهیم پادشاه از خواب بیدار شد.

می‌گویید: چکنم؟ از تأسف هیو هم چشمانم کور شده است! روی توپ و سر بازان به(سوی) شهر جزیر است.

بنگیمنه (که) آقایش (در) گذشته و دلسوخته است. خودش سر کرده است. بخانه بکر رو کرد (رفت): بهر کش رسیدرسش را برید، سینه‌اش را پاره کرد. بخانه هیر زیندین رو کرد (رفت و نگذاشت) یکی خلاص شود (همه را ازدم تیغ گذرانید).

تا یکباره آثارشان بریده شد (از میان رفتند)، (استی) می‌گویید: ای پادشاه، هم و زین رفتند، آثاری از خانه پیدرم نماند. ابراهیم پادشاه: دست بن گردن خاتون استی انداخت و گفت: تو دختر من هستی و من ترا بجای کاکه‌هم گذاشتم.

۱- «چریکه» نوشته و چرگز آن را با ایان عادی نقل می‌کند.

۲- «چریکه» نظم است و چرگر آن را با آواز و آهنگ مخصوصی می‌خواند.

دهستی دهستویی خاتون ئەستی کرد ، چو سەرقەبى مەم و زینان ، بیان
کا تھواوه .

گەييە سەر قەبران دەگەل لەشكىر و قۆشەنى باڭىيىكى لېدەداوه .

كىچ بو ، لە برايم پادشاھ نە وجوانە [؟]

كۈزىاي گەييە هەرتاك چاوانە .

دەلى : به سەرينى پىرىيەشم ، بى كۈزى و زگ سووتانە ،
رۇلە خاتون ئەستى نايەمەو شارى جزىيرى شارىكى بەرقەممە
ويىراھەت (ايىتراھەت) گرانە :

رۇلە شارە كەھ يەمنى ، بى كۈزى آغاى سەرە ويئانە .

خاتون ئەستى دەلى : لەسوئى مەم و زینان وەختە وەرگەزىم لە دينى !
ھىچ باب و برام نەماون لەكىيان رۇبىنيش بەپەرژىنى ،
برايم پادشا دەلى : رۇلە شارە كەھ جزىيرى يەم بە بەرات دا ، هەتا مەدنى
بە قەرەتاۋىدىنى ؟

اينجا ئەمن كاڭەمەم-م چوو، ھۆم كدو تۆتە بەنگىينى .

قەرەتاۋىدىن دەلى : چ-بىكم برايم پادشا . آغا يەتىم بى ناكرى جەرگەم بىراوه !
خزمەتى مىرمەم-يەم گەلەيك نە كرد ، ئەمە گەم بەھىچى دراوه .
خوللا دەزانى كۈزى تۆيە، بەلا ئەمن ھىچ كەسم لە شوينەوارى نەماوه .
سبىخىنى تەدارە كى دەگرت ، هەتا حەوت رۇزان ھەر خىر و قوربان بۇ
مەم و زینان كراوه .

همین شب پر چم‌ها بر افراشتند، بیرق (بالا) کشیده شد.

بنگین پشت سر هم با نگ میزد، به (سوی) شهر جزیر باز گشت.

بنگین میگوید: بد شهر جزیر میروم به نزد آقای آن (پدر)، نوجوان (ناکام) بیست و چهار ماه و بیست و چهار روز، (بطرف) پائین سرازیر میشد.
میآمد دور شهر جزیر [میرسید و] باتوب و توپخانه آن شهر را دور می‌بست (محاصره میکرد)،

یای زین^۱ پیش میر زیندین فرستاد مرخص بفرمائید سر قبر کاکه هم میروم.
میر با بکر تدبیر کرد؛ (میر) گفت (اورا) مرخص بکنم یا نکنم؟
(بکر) گفت: قربان او را مرخص بکن.
میدانم بفریاد او خواهد رسید^۲؛ شاید بخاطر یای زین با ما بدی نکند.
میر فرمود: مرخص است، بگدار بگورستان (سر قبرها) برود. یای زین گریه کنان بسر قبرها رفت،

یای زین (هنگامکه) به قبر کاکه هم می‌رسد، کاکه هم را با نگ میکند:

(زین) میگوید: ^۳ خدا یا نه «بکارینی^۴» نه «بصبرینی^۵» (؟)

۱ - «چریکه» نثر است و چرگر آن را بایان عادی نقل میکند.

۲ - ترجمة تحت اللطفي متن کردی «خواهند آمد» است.

۳ - «چریکه» شعر است و چرگر با آواز و آهنگ مخصوصی آن را میخواند.

۴ - بکارینی = Bikarêni = معنی صریح و مناسب این کلمه ناماً نوس و غیر کردی مفهوم نگارنده نیست، ظاهرآ از کاشتن فارسی گرفته شده یعنی نه بکاری؟

۵ - بصبرینی : Bisebrêni : معنی صریح و مناسب این کلمه ناماً نوس و غیر کردی مفهوم نگارنده نیست، ظاهرآ چرگر کرد کلمه صیر عربی را بصورت فعل کردی صرف کرده است و معنی که بتوان بر آن قائل شد: « بصیر و اداری» است.

بُو خوت گیان دده‌ی ، گیانان دهستینی ،
کاکمه‌م عهمره کهم ئەتۆ نابی جاریکی سهر ههلىنى ؟

کاکمه‌م دله‌ی : خاتونى بُو وا شىت و كم ئەقلی [!] ئۆرمەتى تۆم گەلیك جواترن له دهستروكى گولى .
هەتا دنيا خرا دېيىن، پياو سهر هەل نايەنى له ماله گللى .

يایزىين دله‌ی : خولا يە بەغەير ئەز ئەتۆ كەس نىه بمىنى ؟
ئەمن ، چىدىيىكەم بُو موجازاتان نە، زىيەنى .
ئەمن بەكىلى كاکمه‌م-بۈوه بىرىنى !

خولا يە ئەتۆ كەريمى ، قادرى !
ميوانى خولا يە دى رۇوحى (رمانى) لە ياي زىيەنى وەردى گرى .
خەبىريان ڭا بەمير زىيەنى : ياي زىيەن مەد . مەيى بە بەكىرى فەرمۇى :
بىرقىن قەبرى بُو هەلکەن ئىن ، كوتىان قەبرى ھۆ لەۋى ھەلکەن ، ھەر
جىيە كى پاچيان لىيىدا بو بە رۇو (بەردى دەھاتە، بەرى) لەھىچ كورى ھەلنى كەندرا
لە كن كاکمه‌مى نېيى ؛ قەبرىان تەواو كىردى .

۲- لە هيپىدەك چرىكە و ئەوسانە كوردى و هيپىدە دا پاشى مەرگى دلدار،
دلەرىد لسوتابايش بە گیان و دل بدرە و پىرى مەرگى دەروا ؛ هيپىدەكىان قارەمانا نە هيپىدەكىش
فەيلە سوقانە گیان دده‌ن .

پىناودىرىي، بەئەمە گۈبون، لە خوبۇرىن، لەرىي دوستىيەتى، ژىن و مىردا يەتى و بەلىنى دا ؛
لە آكار و جوانويىرى (ئەخلاقى) زور بەھىزى كوردا نە، ئەوھەستە بەرۇ و ھىزايە كەھەوينى ژىنى
كىزمانچەتىيە، لە تەواوى چرىكە و ئەوسانە چىرىكى كوردى دا بە جوانى دەتروس كىتەوە .

۳- چرىكە پەركە يە چىر گەر بەقسە دەيگىزىتەوە . ع. ۱

خودت جان میدهی و جانان میگیری ،
کاکمهم ای عمر (و جان) من [آیا برای] تو [ممکن نیست] بکارس برا آری (؟)

کاکمهم میگوید : ای خاتون چرا اینگونه شیدا و کم عقلی [؟] (از برای) من گونهای تو خیلی قشنگتر از دستمال(های) گل گل(دار) گلگون (؟) است .

تا (روز قیامت که) دنیا خراب میشود، انسان سرازخانه خاک بیرون نخواهد آورد.

یای زین میگوید : خدا یا بغیر از تو کسی نیست که بماند ،
مرا بر (سر) سنگ مزار کاکمهم بمیران^۱ .

خدایا تو کریمی ، تو قادری .

مهمان خدا میآید و روح یای زین را مینگیرد (یای زین هم جان بجان آفرین تسلیم میکند^۲) .

خبر^۳ بمیر زیندین دادند : یای زین مرد . میر (خطاب) به بکمر فرمود :
برویم قبری برایش بکنیم ، گفتند در آنجا (اشاره بجایی) برایش قبری (حفر)
کنید . هرجائی که کلنگها زدن کنده نمیشد . (سنگ پیش میآمد) هیچ جایی کنده نشد
بغیر از نزد (قبر) کاکمهم که برایش آنجا قبر درست کردند .

۲-۱ : در بعضی از «چریکه»ها و افسانه‌های کردی و هندی و ... پس از مرگ عاشق ناکام، معشوقها نیز با عشق وارد و شور و هیجان خاصی، غالباً قهرمانانه و گاهی فیلسوف وار باستقبال مرگ می‌روند .
نک :

«چریکه» خج و سیامند (در نشریه دانشکده ادبیات تبریز دوره هشتم ۱۳۳۵)، و نیز:

شوهر آهوخانم اثر: علی محمد افغانی تهران ۱۳۴۰ص ۶۱۶

۳- «چریکه» نشر است و چرگ آن را بایان عادی نقل میکند . یع.۱

یای زین—یان تهسلیم کرد، دایان پوشی، کوتیان : یاللا بژوینوه .
 شده فزن له قه بربی کاکمه مه و یای زین—ئی هات؛ به کمر کوتی : ئهها ! دهست
 هه لنا گرن ئمهوه له قه بربیش چونه بال یهك .

به کمر آغا^۱ ده لی : هیور ئه تو هیور—یکی ساحیب خاتری !
 له ههمو کاران عدیب و عاران له من ده گری .
 خوشکی... تو له قیامه تیش دهس له خه لکی هه لنا گری .

هیور کوتی^۲ : ههمو کاریکی پی کردم [دهس هه لنا گرئ]^۳ [ئه نجا (جا) بیکوژن !]
 به کمر خوئی آویته نیوانی قه بربی کاکمه مه و یای زین—ئی، خوبنی
 به کمری ، له نیوانی ، قه بربی کاکمه مه—ی و یای زینی؛ که موت (رزا) «ایستا» بُو
 به زی^۴ (درّوو) لموئی شین بُو . (؟)

کاری^۵ وان بو تهواوه !

عرفو سدر تا پا خوار خوئی ده قوئی ناوه ،
 چه گوش خوئی له خمی داوه ،
 بانگیکی خوشیان له بُو مه و زینان لیداوه ،
 به خهمنا کی ههر کدسه بو ماله خوئی رُویهوه و گهراوه .

- ۱- چریکه هله بسته چر گهر ده نگی لی ههدل دینی؛ به هه وای تایبته تی دهیلی .
- ۲- چریکه پدر کدیه چر گهر به قسه ده یگیریته وه .
- ۳- زی = زی : زی—داریکی در واوی کیویه — (در روی مه و زینان)
- ۴- چریکه هله بسته چر گهر ده نگی لی ههدل دینی و به آهه نگی تایبته تی ههدل ده کاتی .

دست بر گردن خاتون‌آستی انداخت و بر سر قبر هم و زین رفت آنها را طواف کند.

بر «سر» قبرها رسیدند باقشون ولشگربانیگ خوشی (سوزناکی؟) بر آوردند.

که بود، (کسی از) ابراهمیم پادشاه نوجوان (تر، ن) بود! کوری بهردوچشم رسید (هردوچشم کور شد)؛ میگوید: پیرانه سری قسمت من جگرسوختن و کوری شد. (ای) فرزند خاتون‌آستی به شهر جزیر باز نخواهم گشت، شهر بد قلیبی است و استراحت در آنجا دشوار است. ای فرزند شهر یمن بدون آقاپسر (مم) ویران است.

خاتون‌آستی میگوید: از اشتیاق و حسرت هم و زین وقت آن است که از دین (وایمان) بر گردم.

پدر و برادرم هیچ (کدام) نمانده‌اند که در پیش آنها محفوظ بنشینم. ابراهمیم پادشاه میگوید: ای فرزند شهر جزیر را بقره تازه‌دین به برادرم تامر گ (مال او باشد). اکنون (که) کاکه‌هم از دست من رفته است، علاقه به بنگیم پیدا کرده‌ام.

قره تازه‌دین میگوید: ابراهمیم پادشاه چکنم جگرم پاره پاره شده نمیتوانم آقایی بیکنم.

من خدمت زیادی بهمیر هنگرده‌ام بی‌هیچ (بی‌خود) بمن پاداش داده شده. خدا میداند پسر تو است، ولی هیچ کسی از دو دمان من نماینده است. (۶) فردا تدارک میگرفت، تا هفت روز بحاطر هم و زین خیر و قربان شد (میکردد).

له پاشان آلایان هەلکرد و بەیداغیان ڙاکیشاوه ،
 جزیر به قەرەتاڻدینی تھسلیم کرا ؛ گھزا ندوه بەدواوه .
 برايم پادشا له حەسره تان ڪويىرى بو ھەرتک چاوه .
 دوازده مانگك و بىست و چوار رۆزان لەشكريان هيئاوه بەدواوه .
 داخيل بەشارى يەمەن - ئى ده بو ، هەمو كەس خوى دەقورى ئاوه ؛
 بەنگينى كرده كورى خوى و به [پادشاibi له] سەر شارى يەمەن - يېدا ناوه .

***.

يازه بىي ! رەحمان به گەر^۱ نەمرى !
 بەچوار رۆزان ئەفو بەندەي^۲ بق ساحبىي ئەلمانى^۳ كرده تەواوه ،
 عىسىاي رۇوھوللا ، له سەر ساحبىي ئەلمانى راوه ستاوه !
 آغاى ساحب بە ساغ و سلامەتى ، لەھەمو دەريايان [ب] - پەرييە، له دايىك
 و خوشكى خوت بکەي سلاوه !

پايان

تەوريز ۲۷ رەشمەن ۲۵۷۴ كوردى. عوبەيدولا ئەيو بيان

۱ - كاك رەحمان به كر چرگەرتى بەنيو باڭگى كورد وەكى دەگير ندوه زور تى
 لە نيو مەنگوران راييواردوه ، شادرەوان كاك. هەمزەي مەنگور مەزنى كادەرويشيان زورى
 خوش ويستوه .

۲ - بەند = Bend: واتا چرىكە ، چىروكە ، وەكۆ : بەندى لاس و كەۋالى
 بەندى فەرھاد و شىرنى .

۳ - پروفيسور دوكتور او سكارمان چازان و پسپورى زبان ناسى و كوردى زانى
 بەنيو باڭگى ئەلمانى؛ داخە كەم وينەي پىرۈز و بەسەرها تى ئۇپياوه هيئا يەمان وەگىرنە كەوت
 ئەوپەرە نوسەي پى برازىننەوە : ع. ا

سپس پرچم‌ها و بیرق را برافراشتند.

جزیر را به قره‌تازدین تسلیم کردند (سپردن) و بازگشتند.

از حسرت هردو چشم ابراهیم‌پادشاه کور شد.

دوازده ماه و بیست و چهار روز، لشگریان (از راهی که رفته بودند) بازگشتند.

داخل به شهر یمن می‌شد (ند) همه «کس» خود را در گل‌انداخته (وخاک بر سر

می‌کردن)؛

(ابراهیم‌پادشاه) بنگین را [بفرزندي پذيرفت و] پسر خود کرد و (پادشاهی)

شهر یمن را باو واگذار کرد.

یارب رحمن بکر^۱ نمیری (زنده باشی)!

در چهار روز این منظومه^۲ را برای صاحب‌آلمانی^۳ تمام (نقل) کرد،

عیسی روح‌الله بر بالای سر صاحب‌آلمانی واایستاده است.

[امیدوارم] آقای صاحب‌آلمانی بصحت و سلامت، از تمام دریاها بگذری و

بمادر و خواهرت سلام بکنی!

پایان

تبریز ۲۹ اسفند ۱۳۴۱ شمسی. عبیدالله ایوبیان

۱- رحمن بکر چرگر مشهور کرد، چنانکه یاد آور شدیم، در اینجا نیز هنر خود را بکار برده و نام خود و پرسورمان را در «چریکه» گنجانده است. بقرار معلوم کاک رحمن بکر چرگر مخصوص «کاک حمزه منگور» رئیس طایفه کادر و یشیان بوده و کاک‌ههمن‌ها و را خیلی دوست داشته است
۲- در اینجا بجای کلمه «چریکه» چرگر کلمه «بند» را بکار برده است و «بند» در کردی در مفهوم مطلق «گورانی» (آواز، ترانه) مورد استعمال دارد، شاید علت اطلاق «بند» به «چریکه» روی همین بند بند بودن «چریکه» است.

۳- با کمال تأسف با وجود کوششهای زیادی که کردم نتوانستم شرح حال و عکس پرسور اسکارمان دانشمند عالیقدر آلمانی را پیدا کنم، که بعنوان قدردانی از این دانشمند گرانمایه آن را زینت بخش این رساله بنمایم. ع. ا.

توضیح درباره «چریکه مم و زین»

ضمن سپاسگزاری از دانشمندان و خوانندگان فاضلی که نسبت به «چریکه کردی مم و زین» بصورت مستقیم و غیرمستقیم اظهار لطف فرموده‌اند باید آور میشود؛ حقیر در مقدمه رساله‌وعده کرده بود که بترتیب بانتشار متون‌مان، خانی و لسکو و ترجمه فارسی آنها پرداخته سپس متون تازه‌ای را که تهیه دیده است با یک بررسی تحقیقی کلیه متون قدیم و جدید تقدیم خوانندگان نشریه‌دانشکده‌ادبیات تبریز بکند. بعلت زمان درازی که برای انجام این امر لازم است و همچنین بعلت محدود بودن صفحات نشریه، ناچار این سلسله مقالات را در همینجا (پایان متن پرفسورمان) خاتمه میدهد و امیدوار است که اگر عمر باقی و توفیق یار باشد، بقیه را بصورت مستقلی چاپ و در دسترس خوانندگان و دوستداران عزیز دور و نزدیک «چریکه‌کردی» قرار دهد.

عَبْدِ اللَّهِ أَيُوبِيَان

